

امواله عسری


۱۷/۵/۲

خانه
رای

۱۷

مغزی

۱۹۰۵۰
۲۱۰۲۱۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب <u>ارشاد المصلحین</u>	
مؤلف <u>مصلحین هروی</u>	مترجم
شماره قفسه <u>۱۹۰۵۰</u>	
	
جمهوری مآل	
شماره ثبت کتاب	۲۱۰۲۱۵

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۹۰۵۰

Handwritten text in Persian script, likely a library inventory or a list of books. The text is dense and covers most of the left page. Some legible words include "کتابخانه", "مجلس", "شورای", "اسلامی", "کتاب", "مؤلف", "مترجم", "شماره قفسه", "ثبت کتاب".

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22

بسم الله الرحمن الرحيم
 ربنا اتنا من ذلك رحمة وبني لنا من امرنا رشد الحمد لله
 الذي جعل السنة معصاة اهل الاسلام ومناذرين للتبين الجلال والكرام
 والصلوة على منظر الكلمات المتواترة محمد الميرزا بالاكرام و
 علي اصحابه مصايح الظلام ونجايح الانام **اما بعد** جنین گوید
 فقر حقیر مسکین المستعین بعمود الله القوی المتین برادر المسکین
 غفر الله ذنوبه وستر عيوبه بربرای ارباب اولوالالباب والعقول
 سراج وایان معقول وبقولند پوشیده ماند که حکیم علی الاطلاق و
 پادشاه باستحقاق جل جلاله خلایق را که اهل دانش و عقلند **چهار**
 صنف آفرید ملائکه و شیاطین و جن و انس و این چهار صنف
 را ده قسم کرد و اندر ده قسم ملائکه اند و یک شیاطین و جن و انس و این

این کلام

ازان

قسم دیگر

ازان شیاطین را ده قسم کردند و یک شیاطین اند و یک جن و انس
 ازان جن و انس را ده بخش کرد و اندر ده بخش جنیانند و یک بخش
 آدمیان شدند بعد از ان آدمیان را صد و بیست و پنج قسم کردند و
 ازین جمله صد قسم را در بلاد هند متوطن ساخته و ایشان را فرقه های مختلفه
 آفریده یک فرقه را ساطوخ گویند و ایشان آدمیانی اند که پیرایه
 ایشان چون برادر کلاب است و ایشان را سیکیار نیز می نامند و
 فرقه دیگر را مالوخ گویند و ایشان طایفه اند که چشمهای ایشان
 بر سینه های ایشان است و فرقه دیگر را سوج گویند و ایشان کور
 می اند که چشمهای ایشان بر پیشانی کوشهای فیصل است و فرقه دیگر را
 مالوق گویند و ایشان قوی اند که پایهای ایشان مطابعت
 فرمان ایشان می کند و ایشان را دوال می گویند و این صد و بیست و پنج
 تمام که فرقه های مختلفه اند که آفرید و چشمه های جن و انس از
 بیست و پنج چیز و باقی دوازده جزو را در بلاد روم می آکنند و این
 قسطنطینیه و ملکاتیه و اینها را ازین دوازده جزو دانند و این دوازده
 جزو نیز تمام که آفرید و ناشناخت و اهل دوزخ اند و دیگر ازان نیز ده

قسم دیگر

جزو باقی شش جزو را در مشرق زمین باز داشته یا جوج و یا جوج
و ترک خاقان و ترک خزر و ترک خرقیز مجموع این جمله اند که کافر
و نامزد آتش اند این جمله بخت جزو باقی شش جزو را در مغرب
زمین متکین ساخته و این جمله اند زکیان و زنجیان و حبشه و
نوبیه و بربر و باقی کفار عرب که مجموع این شش قسم نیز کافر و
اهل دوزخ اند و یکی بوی بهشت نشینند نگاه این یک قسم باقی
از این جمله صد و سیست و پنج قسم اهل توحید و کونیده کلیمه لا اله الا
الله گردانیده و این جزو را بختاد و به فرق ساخته بختاد و
در خطر داشته و آیات بدعت و ضلالت در فضایی معاملات
را فرشته و آن فرق سیوم را که اهل سنت و جماعت فرق با جبهه
و طغرائی مشهور معاملات این فرق را بتوقع یعفرین نیاید و
من یتشاور مشیج گردانیده جناب بربان معز نبیان آن سلطان
و در جمعی صلی الله علیه و سلم از احوال ایشان خبر میداد که ستمگر
امتی علی ثلاث و سبعین فرق کلام فی النار الا واحدة منهم

متکین

یک قسم

هفتاد و سه

انا

انا علیه السلام و هم باقیم ایشان و سبعون فرق منهم اهل
البدع والضلال و غیرهم الی النار و جزو واحد اهل السنة اهل
التوحید در کتاب مصابیح بر دایت ابوهریره و کتاب سبعین بر
جابر رضی الله عنهما خواج علی السلام را عاقبت حال و مرجع و آل این
فرقه ناجیه خبر میداد و بدین تمسک بنی عند فساد امتی فله حرمه
شعید و فی روایت فله جره الف شعید یعنی هرگاه که امتان من
مشغول شوند و عنان اختیار بدت باغی طاغی ان النفس الامارة
بالسوء دهند و مرکب این هوس و میدان حرص و امل تبارند و موی
که نیا به جنس حمایت سنت سینه من ارد و اعتصام بحبل رعای طریقه
را فعه من کند حضرت عزت جل عظمت او را جرحه کس که در میان
جهاد لباس اجتناب پوشیده باشند و شربت شهادت نوشیده باشند
بدهد و در روایتی دیگر فرزند نزار شمشیرش که است فرمایند و مقرر است
که اگر مستوفیان افلاک و سبحان خاک خوانند که هزار قرن بمانند
نواب یک سید بنویسند و تواند نوشت پس اندازه ثواب صد

نفس

بخت

از غیر تحریر بیان و عرصه تقریر زبان بیرون و افزون باشد و در خبر
دیگر است که هر که بر مذهب اهل سنت و جماعت باشد حق بجانب و بقا
فرماید تا نبوسند تا بهر قدری که بشنود و بردارد در مدت حیات خویش
ده نیکی و بهر نیکی حرفی که بزبان رانده در جبر و از بد پس چون عاقل
بخط ناممل و تدبیر دین روزگار غدارانها و ارباب خا از نگر و معلوم
کرد که آن فساد و روی نموده و آن تباهی ظهور کرده چه اگر
انسانی زمانه بگذرد و غیبت و حقد و حسد و بداد و عجب و کبر و مکر و
و غم و ملز و فجور و ضیانت با ملت و از صدق و ورع و زهد و در
و اخلاص و توکل و تواضع و یقین و وفاداری و تقوی و طلب
علم محبت اند پس عاقل موفق باید که اکنون که فساد آشکار شده
باین حدیث عمل نماید و چنانکه در رشته سنت نبوی زند تا در دنیا
مفسدان تباه شود و در آخرت به مرتبه معلمان رسد یا بشکرت این نعمت
احدی چگونه توانستیم گذاردن که از میان صد هزاران هزار نفری هیچ یکی
تا را بجز کرم ممتاز گردانیده و از ظلمات جهالت و کدورات

صلوات

ما ضلالت بفضل جیم و لطف عیم خویش رسانیده و بدو راه علیا
دین قویم و سده قصوای حراط مستقیم اهل سنت و جماعت رسانیده
الحمد لله و الله که ازین خرقه ناجیه گردانید تا باین مقدمات برسد
یک از مومنان صادق و خدا طلبان موافق واجب است که
دین حق را از ادیان باطله بداند و شیخ و دران حق بخواند و دران
باب مطولات و مختصرات نوشته اند و بزبان فارسی ^{مفاتیح} فارسی
فرموده اند لیکن چون قصور تمام و در بحث خاص و عام راه یافت
بود و بجهت طالب مطولات نبود و در فن کلام کتابی قصیر در
بیان مذهب سنت و جماعت بی نظیر و عقاید اهل اسلام من
مضفات الامام العظام معنی التعلین و امام الغر یقین نجم
الملة و الدین عمر الشیخ روح الله در حدیث و اما چون بزبان عربی
بود و موافق را از آن خطی نبود و بار بار در ضمیر این قلم میگذشت
که تا این کتاب را بزبان فارسی شرحی نویسم و ذخیره از برای
بوم القیام بگذارم این معنی بواسطه و فو و علایق و بحوم و عوایق

رویی نمی نمود و در عالم معنی مخفی می بود و قبل ازین نیز تصانیف
 دیگر مشغول بودم و غیرتغیر در استکتاب آن حرف می نمودم
 اربعین و احادیث سید المرسلین صلی الله علیه و سلم مسی بانیس
 الواعظین و در دفتر یکی در شرح احادیث و دیگر در شرح آیات و
 روضه الاتقیاء فی ذکر الاولیاء و انیس العابدین در سایل عبادات
 و شرح المتعلمین در تجویز برای مبتدی و منتهی و اواد الالادفات و نکوز
 الاعمال در اوعیه و اذکار و خلاصه الاواد و غیران و در شرح و سایل در
 قید کتابت در آورده طالبان از اطراف و کناف بکتابت آنها
 مبادرت نموده و زبان تحسین بر زبان مسکین گشاده و نادر سه رنج
 عشر و شصت و در حقه الاسلام هر آن تخلیلت عن البلیات و التلبا
 آن کتاب مذکور را شرحی در کمال اختصار و عنایت حضرت کور
 بواسطه التماس و یائس انفس بعضی از عوام الناس نوشتیم و یاد
 کاری از برای دوستان بگذر استم تا چون بواسطه مکاید لیل و نهار از
 مشاهده دیدار و حجت این بار محروم مانده باشند قلی با نثار و تسکین

بکفایت

بکفایت را بنده چنانکه گفته اند آن آثار را تدل علینا فانظرو
 بعدنا الی الآثار بنا برین معنی از برای مراسلت دوستان و موا
 نسبت عزیزان انیسی لایق و جلیسی موافق ترتیب نمودم و
 تسمیه این شامل می بودم و گوشه دهوش به عالم معنی می کشودم تا یافت
 غیبی از عالم الاربی چنین فرمود که ای برائی مسکین چون این کتاب
 تمام کنی ارشاد المسلمین نام نهی بنا برین ارشاد المسلمین نام گز
 و بنام الکی جل و علا تمام کردم و عطیه در برابر این هدیه از خزانة
 کرم باید نه نعم او مقرر داشتیم امید که این عمل ما را مقبول و این
 سعی ما را مشکور گردانیده بکمال کرم از در کات نیز ان بگذرانند
 و سعادت و ضا و لغای خویش برسانند آمین و رب العالمین
 بیت دارم از لطف انیز دی مامول کاپین سعی در محل قبول
 در گذار در خطا و زلل باز پیشد بعوض جرم و خلل بدانکه ای
 بسم الله و اول هر کاری شروع سنت و مورث خیر و برکت است و ترک
 آن بدعت و موجب حرام و با شیطان مشارکت چنانکه حضرت

نام کتاب
 رشت و مسلمین
 است

کتاب

نقص

سید

نیم یا خداوندیم بر و شیطان را بس آن شیطان مر و امضا
 حبیب قرین باشد یا شبه فعل مقدم یا مؤخر لیکن اینجا مؤخر
 تقدیر کردن او ای است از جهت اسم تعالی اگر چه مقدم نیز در
 از جهت رعایت تقدم عامل بر معمول پس او ای چنین است که گوید
 بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا یا اقربا یا اکل یا البس و مانند آن
 در هر فعل مناسب آن تقدیر باید کرد یعنی بنا بر خدا یا بنی
 مهربان ابتدا میکنم یا منجوانم یا طعام میخورم یا جامه می پوشم و
 آن اسم بحدب بعضی نشانت و در اصل و سبب بوده بمعنی داغ و
 نشان و او را از جهت خفقت و کثرت استعمال چندان کردند و همزه
 عوض از و آوردند اسم شد و چون بار ابوی در آوردند همزه
 در درج بیفتاد بسم شد و این بار اوردان در از نویسد تا دلا
 کند همزه مخدوف و نیز بعضی ناقص است و در اصل سمو
 بوده بمعنی بلند و او را حذف کردند چنانچه مذکور شد الله
 اسم ذاتی است واجب هستی او و هستی همه اشیا با او است و مو

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

خفت

بجمع صفات کمال و منزله است انجم نقصان و زوال و
 اصول صفات که واجب است حق سبحانه و تعالی را بان شایسته
 میشود و اول فرایض که بر مکلف فرض میشود و در حدیث
 ثبوتی و دو تنزهی و سلبی اما ان بشت ثبوتی **پست** حیات
 قدرت و علم و ارادت **نهر** سمع کلام و غیر عادت و دوی که
 اصل صفات سلبی و تنزهی است که واجب است حق سبحانه و تعالی
 را از ان پاک اعتقاد کنند یکی عیب و نقصان است و دیگر مثل
 مانند که حق سبحانه و تعالی را ازین هر دو منزله دانند و الله که در
 اصل الیه بوده یعنی معبود بر حق الف لام بوی در آوردند **لا اله الا الله**
 شد و بمنزه را حذف کردند لام را در لام ادغام کردند
 شد و در ضمن در جیم هر دو صفت مشبه اند و مشتق از رحمت اگر
 بگویند که صفت مشبه را از متعدی نمی گیرند و در کتب نحو چنین
 تعریف کرده اند که ما استق من فعل لازم یعنی صفت مشبه
 آنست که مشتق باشد از فعل لازم و رحمت متعدیست زیرا

که رحمت

که رحمت الله میگویند و اگر غیر مفعولست از برای وی ایراد میکنند
 پس صفت مشبه از چون میگیرند جواب میگویم که اولی او را فعل
 باب فعل فاعل میگویم که بیشتر لازم می باشد و بعد از ان از وی
 مشبه میگیریم و در ضمن را که لفظش خاص است و معنیش عام همه
 موجودات را درین جهان و در ان جهان از جهت آنکه معنی وی
 روزی داد است و این شامل همه موجودات است اما لفظ وی
 مخصوص است بحق سبحانه و تعالی زیرا که اطلاق رحمت بر خداست
 و رحیم معنی او مخصوص است بمؤمنان در امر زیدن ایشان اما
 لفظ او عام است و غیر حق سبحانه و تعالی را بان وصف میکنند
 و در رسم الله خلافت که جز و فاتحه است یا آیت علامه است از
 آیات قرآنی یا جز و هر سوره است یا خود هیچ یک نیست و تصدیق
 در سوره بان از جهت ثبوت و برکت و تفصیل این مذهب انجا
 طول بگیری دارد و در تفسیر بحر المحاسن مفصلاً ایراد کرده ایم انجا باز
 و اینکه این مختصر زیاده ازین احتمال ندارد و با الله التوفیق

قال اهل الحق حقایق الاشیا ثابتة کفیه اهل حق که حقایق اشیا ثابت
 است بدانکه اصل و مدار علم کلام بر استدلال است ازستی محذرات برستی
 صانع دیگرانکی او صفات کمال و افعال بی زوال او بعد از انشا
 صانع کردن سایر معتقدات سمعی چون انبیا و ملائکه و غیر آن
 اول اثبات حقایق مصنوعات باید کرد تا انجا استدلال هستی
 صانع توان کرد پس ازین جهت مصنف کتاب روح الله روحهم مضدر
 ساخت کتاب خود را باین منله که حقیقت چیزی را یعنی ماهیت اشیا
 ثابت است و خارج و العلم بها متحقق و علم بان حقایق اشیا و احوال
 ایشان متحقق است خلافاً للو سوطائیه خلاف مرسو فطائیه
 که بعضی از ایشان منکر حقایق اشیا اند و گمان می برند که جمیع اشیا اقام
 و خیالاتند و اینها را عنادیه گویند و بعضی دیگر از ایشان انکار
 ثبوت اشیا میکنند و چنین گمان دارند که اشیا تابع اعتقادند و اگر
 عوهرند و اگر اعتقاد را جوهر اعتقاد کنند عرضند و اینها عنادیه گویند و بعضی
 دیگر از ایشان منکر علم بثبوت چیزی را و عدم ثبوت او را و اینها

الا و دریه گویند و الزام این طایفه ثلثه بدلیل مشکلت از جهت آنکه
 ایشان هیچ مقدمه را مسلم نمیدارند و الزام ایشان منحصر است در
 قتل و ضرب و سوطط اسم است هر حکمت و علم روی اند و در
 چر اگر سوفامعنی او علم و حکمت است و معنی اسطر روی اند و دو
 غلط و سقط متقی ازین است یعنی سوفسطا جنانکه فلسفه از
 فیلا سوفایعنی و سوطط حکمت و سباب العلم للخلق ثلاثه و
 که حاصل شدن علم را است از برای مخلوقات سه اسم است اما علم
 خدای تعالی احتیاج بسبب ندارد بلکه عالم بالذات است نه عالم
 بغير الحواس السلیمة یکی از آن سه سبب حواس سلیمه است از اوقات
 و الخبر الصادق و دیگران خبر صادق است و العقل و دیگران
 سه سبب عقل و هر یک از اینها را بر سهیل بیان انشاء الله تعالی
 بنا الحواس خمس اما حواس پنجگانه السمع یکی سمعیت یعنی شنیدن و
 البصر و دیگری بصر است یعنی دیدن و الشم و دیگری ششم است یعنی بو
 و الذوق و دیگری ذوق است یعنی چشیدن و المحس و دیگری

دوستان

کنیم

لست معنی بودن و بکلی جانت بهما توقف علی
بی که بود هر یک از این دو پس خبری واقع میست و هر آن خبری که
وضع کرده شده است آن خبر از برای آن خبر یعنی حسن و
از برای دریافتن آواز یا وضع کرده اند و حسن بعد از برای
حزبانان حاصل میشود و ذوق را وضع کرده است خدای تعالی
از برای دریافتن طعمها از برای و تشریف و غیر آن و بآن وقف
میست و خبرین اشیا سوال اگر کسی گوید که باینچه حرکت و
برودت نیز نقد و جواب است که آن با حس مدبرک
میشود و حسن پس در جمیع بدانت پس روی زبان شش بر ذوق
و پس باشد و حسن پس را وضع کرده اند از برای دریافتن حرکت
یا برودت و رطوبت و خشونت و لیت و با و این اشیا را و
می شوند و الخبر الصادق علی نوعین و خبر صادق یعنی مطا
بق واقع بر دو نوع است احدی آنها الخبر المتواتر یکی الزان و
نوع خبر متواتر است یعنی خبری که پیای می آید و استوار است

بکلی جانت بهما توقف علی
بی که بود هر یک از این دو پس خبری واقع میست و هر آن خبری که
وضع کرده شده است آن خبر از برای آن خبر یعنی حسن و
از برای دریافتن آواز یا وضع کرده اند و حسن بعد از برای
حزبانان حاصل میشود و ذوق را وضع کرده است خدای تعالی
از برای دریافتن طعمها از برای و تشریف و غیر آن و بآن وقف
میست و خبرین اشیا سوال اگر کسی گوید که باینچه حرکت و
برودت نیز نقد و جواب است که آن با حس مدبرک
میشود و حسن پس در جمیع بدانت پس روی زبان شش بر ذوق
و پس باشد و حسن پس را وضع کرده اند از برای دریافتن حرکت
یا برودت و رطوبت و خشونت و لیت و با و این اشیا را و
می شوند و الخبر الصادق علی نوعین و خبر صادق یعنی مطا
بق واقع بر دو نوع است احدی آنها الخبر المتواتر یکی الزان و
نوع خبر متواتر است یعنی خبری که پیای می آید و استوار است

در سبب آنکه دفعه واقع شده بلکه انبی هم واقع شده است
و خبر آن ثابت علی التواتر قوم لا یستوفون و لا یستوفون علی التواتر
و آن خبر متواتر خبریست که ثابت شده باشد بر زبانها و یا
که تصور نتوان کرد و اتفاق کردن اشیا از برای خبری که بکلی معنی
عقل نمی توان گفت که اینهاست که این خبر را میگوید که از بند
یعنی علم یعنی حاصل شود و بعد از اینان و استوفی و العلم
خبر و خبری که العلم بالذات و الخالیه فی الآزلیه الماضیه و ان خبر
متواتر واجب است هر علم هر وقت را بجز عالم شدن بلکه گذشته در
از شد ما فیه یعنی در غیر علم ما و البتة ان الغایة و فکر از مشاهداتی
در چگونگی از عالم شدن است بهتر می و و که این علم نیز متواتر حاصل
شده و النوع الثانی خبر الرسول الموبدیا المعجزات و نوع دوم از
آن دو نوع خبر صادق خبر رسول است که تقویت یافته باشد
یعنی ثابت شده باشد رسالت آن رسول بحججه و رسول او نیست
که فرستاده باشد او را حق سبحانه و تبارک از برای رسانیدن اینها

نوع

شده

الحی و بعضی شرط کرده اند در رسول کتاب را اما در حق کتاب شرط
نیست و معجزه امر است خارج عبادت که قصد کرده باشند یا و
اطهار صدق دعوی نبوت و هو موجب العلم الاستدلالی و ان
خبر رسول موجب استدلال است نه ضروری باین طریق که گویند این
خبر کیست که ثابت شده است پیغمبری او بجمعه در خبری که چنین
است صادق است پس این خبر صادق باشد و العلم الثابت به بعضی
هی العلم الثابت بالضروریة فی الیقین و الثبات و علمی که ثابت
شود بضرورت در اثبات و یقین یعنی نمائند که علم ضروری احتمالا
تقیض ندارد و تشکیک شکک زایل نمیشود علمی که خبر رسول ثابت
نیز چنین است اما خبر ملک و خبر اهل اجاع و خبر الله تعالی و خبر رسوا
و خلقت و اما العقل فوجب العلم ایضا و اما عقل پس ان عقل
سبب است علم را نیز و ثابت است من بالبدیهه فهو ضروری و اما
علمی که ثابت میشود از عقل بدیهه باول تو بد پس ان علم ضروریست
یعنی علماء کلام او را ضروری گویند که العلم بان کل شیء اعظم من

بکار رسول شهادت علم الایمان بود

جزء

بشرط عجز ان علم که ضروری و بدیهه است از خبر و خود یعنی کل شیء ان
بعضی او بدیهه است پس هر که اندک معنی کل را و معنی اعظم را
بضرورت عقل حکم او نموده اند که کل شیء اعظم خواهد بود از خبر و ان
شیء را اگر کسی گوید که میتواند بود که خبر و ان مثل دست او یا پاره
کلامه باشد از باقی اجزای او و الكل اعظم من الجزء ضروری نباشد
جواب است که ای سائل تو معنی کل و ضروری را که این معنی است
اگر میدانستی این سوال نکردی بجهت آنکه کل عبارت از جمیع
مجران و کبر ان است پس معضو که تو آنرا کان خیال کرده و اصل
کل پس بضرورت کل را اعظم باید بود و ثابت بالاستدلال
و اما کتابی و ان علمی که ثابت شود با استدلال یعنی بدیهه
ان علم را انسانی گویند و بعضی بکسب حاصل شود یعنی انکار
دو استدلال باشد که اولی از اسباب المعرفه لجهة
الشیء و عند اهل الحق و الهام است از اسباب معرفت بصحت
چیزی ضروری و اهل حق پس اعراض نباید که بایستی علم چهار بودی و

و جزو را

ضروری را

از خبر و

که مراد علمیت که حجت بر عرض شود و علم خلق را آن جسم علم
 شود و الهام نیست چنین و الاخر یک کس که عدل باشد و تقیید
 مذہب جزو مفید ظن اعتقاد جاریست که قبول زوال میکند و مراد
 بعلم علمیت که تشکیک است که زایل شود و مفید تعیین باشد پس
 ایشان را سبب چنین علم نتوان گفت و العالم جمیع اجزای حق سبحا
 و تعالی از عدم بوجود آورده است از هو اعیان و امر اخص ازین
 جهت که عالم عبارت از اعیان و امر اخص است عین و عرض هر دو
 حادث است فالاعیان قیام بذاتش پس اعیان آن چیزی بای
 که مراد چیزی را قیام بذات خویش باشد یعنی هستی او تابع هستی
 چیزی دیگر نباشد مثل جمادات و حیوانات و غیر آن و در تمام
 مرکب و آن چیزی که قایم بذات خود باشد از غیر ما سوی الله عالم
 از دو چیز یا زیاده و نهو الجسم و این مرکب از اجزاء جسم میگویند
 و نهو بعضی لابد است که از سه جزو وجود دیگر و نهو جسم وجود کرد
 یعنی لول و عرض و ثقی و غیر مرکب یا این شی که قایم بذات خود

و اقلید

محدث و عالم یعنی آنچه جزای تعالی است
 محذرت یعنی نوبت باشد از

ع

رحمت خالق و دلایل قوی بسیار است و شمه از آن اربعین المسمی
 فیس الدواعظین ایراد نموده و قدیم قدیم است یعنی تیش بوده
 کاستی او را ابتدائیت زیرا که اگر حادث بودی او را صانع یا
 پس وی مفعول بودی نه صانع حقیقی الهی زنده است که زنده گانی
 و بر انتهایت زیرا که علم و قدرت و ارادت با حیات ممکن است
 القادری توانائی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست زیرا
 اینچنین جعتمای با عظمت بی کمال قدرت میرسد و العلم و
 نالی است که خورد و بزرگ و دور و نزدیک روشن و تاریک در
 علم او یکسانست زیرا که درین مخلوقات فایده ای بی اندازه
 مشاهده است و آن بی علم ممکن نباشد السمع شنوائی است
 که بیست و بلند و دور و نزدیک روشن و تاریک و شنوائی او
 یکسانست البصر بینائی است که بینائی او بحتاج بحدقه و بیلک
 نیست و دور و نزدیک روشن و تاریک در بینائی او برابر است و هیچ
 چیز از سموات و مہرآت بر وی پوشیده نیست قال الله تعالی

وهو السبع البعير الشامي المريد شامي ودر بدست احتیاج بجزایر
 ممکنات از مشیت و ارادت او بیرون نیست و همه چیز را بخوانست و
 ارادت او است و بدین عقل حاکم است که افریدگار عالم باین
 نظام و احکام و این عجایب و غرائب که در وی است ناچار است
 که موصوف باین صفات کمال باشد و از صفات نقصان منزوع باشد
 پس بعضی نیست عرض از جهت آنکه بذات خود است و عرض آنست
 که قایم بذات خود نباشد و لاجرم جسم نیست از جهت آنکه جسم است
 که مرکب باشد و خدای تعالی منزوع است زیرا که ترکیب از لوازم حدوث
 است زیرا که ترکیب محتاج است به جزای خود و اجرای او و غیر او است
 و محتاج به غیر خدای را شاید و لاجرم وجود هر نیست از برای آنکه خود
 جزو جسم است و حق سبحانه و تعالی از جسم منزوع است پس وجود هر نتواند
 بود و لا محصور و مصور نیست یعنی ویر تصویر و شکل نیست از جهت آنکه
 شکل و صورت از خواص اجسام است و حق تعالی از جسم بودن
 منزوع است و لا محدود و محدود نیست یعنی حدود و نهایت ندارد و لا

غیر مرکب است که البیور همچون جوهر یعنی هر عینی که قابل قسمت نباشد
 و هم فرض نیست بتوان کرد و هو البیور و الذی لا یتجزی و این غیر مرکب
 جزوی است که قابل قسمت نباشد مثل نقطه و حدث و العرض
 لا یقوم بذاته و عرض آن چیز است که قایم نباشد بذات خود بلکه
 قایم به غیر باشد همچون قایم بودن صفت به موصوف و یکدت فی الای
 جسام و البیور و حدوث شود این عرض و اجسام و جوهر پس
 صفات الله عرض نباشد که قد یکند و حدوث در جسم وجود هر نشده اند
 کالالوان مثل رنگها که عارض میشود بر اجسام و قیام او بذات
 خود نیست و الا لوان مثل است شده بجزای یعنی اجتماع و اقتران
 و حرکت و سکون و الطعوم مثل طعمها و انواع آن نه است تلخ و شیرین
 و شور و غریز و ترش و جرب و بی مزه و در کم کشنده همچون مازو
 و قابض و الدراج و مثل بویها و انواع آن مخصوص نیست و الحیدر
 للعالم هو الله و آن کسی که بوجود آورنده است عالم را انکس الله
 یعنی خداست که واجب است سستی او و سستی او بذات او و محتاج

هیچ چیز نیست و بخود پائیده است و دیگر اثر او قائم بیدار دیگر اگر
 یک لحظه فیض و رحمت او نباشد در نگاه داشت خلق و مخلوق
 فاعل بعد از خود باز گردند بالحق یعنی بیکانه است آن خدای
 ا و را غریب است انبیا نیست که اگر بودی عالم غراب و بی نظام بودی
 یک جهان ملک در دست و پادشاه قال الله تعالی لو کان
 فیها الهة الا الله لعُتدوا دلیل دیگر آنست که اگر صانع و بودی
 هر یکی از ایشان نظام عالم را بدین سق نگاه استوار است و روشن
 یانی اگر تو استی عاجز بودی و بجز منافی خداوند نیست و اگر تو کما
 خلق بهر یک از دیگر بی نیاز بودی و مستغنی عنه خدای را نشاء
 دلیل دیگر آنکه اگر هر دو قلم بودی تعدد قلم لازم آمدی و آن
 حادث و اگر یکی قلم بودی و دیگری حادث صانع استوار استی
 بود اگر هر دو حادث بودی هیچ کدام خدای را نشاء نیستی دلیل
 دیگر آنکه اگر هر دو بودی هیچ یک را قدرت کامل نبودی زیرا که
 ملکش ناقص بودی و تصرفش ناقص بود و ضعف صفت محال است
 صفت

دیگر نیست و غیر آن امری آنکه کفایت همین آن صفت نیست زیرا که
 قدرت تقاضای معبود میکند تقاضای معلوم و همچنین علم
 تقاضای معلوم کننده تقاضای مقدر و در غیریت چرا که فاعل
 یکما با بقای دیگر نیست پس معلوم شد که صفتی غیر آن نیست و
 همین آن نیز نیست و همچنین صفات خدای تعالی بحدیث صفت را
 متغایر و متمایز و متجانس و متضاد نتوان گفت زیرا که این
 نشانهای محدثات است و صفات خدای تعالی محدث نیست
 بلکه خالق بود و دراز از خلق موجودی و دراز بود و موزون
 فی ورب بود و مریوب فی و آن صفت محدثات است که ایشان
 سبب از فعل فاعل نگونند و صفات ذات و صفات فعل معلوم
 اند و دراز نیست فزونی نیست میان صفات ذات و صفات فعل
 حق تعالی چنانکه خود را بصفت ذات مدح گفت لا اله الا
 هو الحق القیوم بصفت فعلی نیز مدح گفت هو الله الخالق
 الباری المصور و الاسما و ازین جا فهم توان کرد که صفت او
 بصفت فعل مدح اوست و مدح بصفت کمال تواند بود و

وخلق او و ازل صفت کمال مستلزم نقصان بود و این
 بر خدای تعالی صفت او و انیت و هی العلم و ازین صفات
 ازلیه یکی علم است و این علم صفتی است ازلی که تکشف و هویدا می
 شود و معلومات در وقت تعلق این صفت بآن معلومات
 و القدره و دیگری از آن صفات قدرت و قدرت صفتی است
 ازلی که تاثر میکند در مقدرات و در وقت تعلق ازین صفت
 صفات قوه است بآن مقدرات و الحیوة و دیگر از آن صفات حیوانیت و حیات
 صفات ازلی که موجب حیات علم میشود و القوه و این نیز
 بمعنی قدرت و السمع و دیگر سمع است از آن صفات و این سمع
 صفتی است که تعلق میکند بحسوسات و البصر و دیگری از آن
 صفات بصر است و بصرفتی است که تعلق میکند بحسرات و الارام
 نمی آید از قدیم این صفات قدم متعلقات این ارجحه اند که
 میتوان بود که صفت قدیم باشد و تعلق او حیوانیت و الارادة
 و المشیت و دیگری از صفات ازلیه ارادت و مشیت است و این دو
 صفت عبارتند از صفت در زنده که موجب شود تخصیص هر دو
 شی را یا عدم او و در وقت ثبات و ثبات مرفوع فیہ و التعلیل

صفات

و دیگر

محدود و محدودیت یعنی خود نیات ندارد و لا محدود و محدود
 است از جهت آنکه حدود مستلزم کیفیت و کمیت است و لا متغیر و
 متغیر و متغیری نیست یعنی و لا بعض و لا انیت و لا مرکب
 و منفرد است ازین که مرکب باشد از اجزا و قبول ترکیب کند و
 متناه و متناهی نیست یعنی نیات ندارد و لا یوصف بالمالیه
 و وصف کرده میشود و یماست یعنی بحالت اشیا و لا بالکیفیت
 و وصف کرده میشود و یکفیت یعنی یکگونگی از رنگ و طعم و
 بوی و غیر آن از کیفیات زیرا که وی بچگون و یکگون است و لا
 ممکن فی مکان و جایگزینست در هیچ مکانی زیرا که افریننده مکان
 و جهت و افریننده جهت را فریده باشد و لا یجری علیه زمان و زمان
 نمی شود و بر حضرت او هیچ زمانی زیرا که با همه زمانها و بعد از همه زمانها
 موجود است و مستغنی است از همه زمانی و هیچ زمانی ظرف او نیست
 از جهت آنکه زمان عبارتست از متجددی که اندازه کند یا و متجددی
 دیگری را و الله تعالی متجدد نیست ملک قدیم است و این صفات نیز
 بهی مذکور بعضی مستلزم بعضی اند و نفی از دیگر ایشان از برای تفصیل
 و تمییز است و لا شبهه شی و مشابهت حق بخانه و تعالی را هیچ شی و

یعنی اصح جزئی قائم مقام او نمی شود و در حق صفات نیز
که ذات و صفات او قائم است و از سوی ما و ذات صفات
ما سوی حادث است و الله تعالی قدیم است پس حادث قائم مقام
قدیم و مماثل قدیم نباشد و لا یخرج عن علم و قدرت شی و در هر وقت
نیت از علم و قدرت خدای تعالی هیچ چیز و افعالات از لایه قائم
بذات و خدای تعالی راست و جفتی از لایه یعنی حادث که آن صفات
قائم است بذات خدای تعالی و قید از لایه از برای رده است
میست که هر دو ایشان صفات حادث است و قید قائم بذات رو
منسوب معزله است که ایشان میگویند که صفات قائم بذات نیست
و هی لا یهو و لا یخیر و این صفات خدای تعالی نیست عین ذات
و نیست غیر ذات اما آنکه نه او است زیرا که صفات عین موصوف
نباشد و آنکه گفتیم غیر او نیست زیرا که غیر جزئی را گویند که نیست
بغیر وی خدای این با تعالی آن تواند بود و یا عدم یک با وجود
دیگری ممکن تواند گشت و این معنی بر خدای تعالی و صفات او
روا نباشد و نیز هیچ صفات از صفات خدای تعالی عین آن صفات

و دیگر

و دیگر از صفات از لایه فعلی است یعنی کردن و الخلق و دیگری خلق
است و الخلق یعنی تکوین است یعنی هست کردن و التزیین و دیگری
از آن صفات تزیین است یعنی هست کردن و زین و الکلام و دیگری
از آن صفات کلام است و این کلام صفاتی است از لایه که تغییر کرده
میشود و از آن صفات از برای تنظیم که مسمی بقرآن است که مرتب است از
حروف و هر کسی که امر کند و نهی کند و جز کند و در نفس خود یعنی
بی باید بعد از آن بر آن معنی و الی نصب میکنند از کتابت یا
یا عبارت و این معنی یعنی کلام نفسی غیر عمل از برای آنکه انسان
خبر میکند چیزی که علم ندارد و این بلکه عالم است بخلاف آن و هو
مستکام بکلام و هو صفه که در حق سبحان سخن گویند و است کلام
که کلام صفت بر حق سبحان و تعالی را از لایه که آن صفت از لایه آن
از جهت آنکه حادث متعین است که صفت حق سبحان و تعالی باشد پس
من جنس الحروف و الاصوات نیست این کلام از جنس حروف و اصوات
از جهت آنکه این حروف و اصوات حاشند و کلام حق تعالی
قدیم و هو صفه منافیه لاشکوت و الایة و این کلام حق سبحان
و تعالی را صفاتی است یعنی معنی است قائم بذات او که منافی است

اشکوت

سکوت را یعنی ترک ارادت تکلم را بان معنا فی عدم قدرت کلام
 بان معنی و الله تعالی تکلم بها امری است و حق سبحانه و تعالی تکلم
 کننده است بان قدرت کلام یعنی بان معنی نفسی و فرماینده
 است بعضی امور درین کلام و حق کننده است از بعضی دیگر
 مخبر می کند است درین کلام از اخبار غیبی و القرآن کلام
 الله تعالی غیر مخلوق و قرآن کلام حق سبحانه و تعالی است غیر
 مخلوق و قرآن مقید ساختن بکلام حق تعالی و تعالی تا
 معلوم شود که این قرآن که کلام است و اله بران کلام نیک
 این دال مخلوق است و ان ملول قدیم بخواند کتاب محفوظ است
 و است و مکتوب قدیم و سمع حادث است و سمع قدیم و حفظ
 حادث است و محفوظ قدیم و قرائت حادث است و مقرر قدیم و
 هو مکتوب فی مضامین و این قرآن که کلام حق تعالی است
 و کتاب کائنات است المخرود بالمشاهدات و شده است بر زبانها
 محفوظ فی قلوبنا حفظ کرده شده است در دلها یا مسموع
 با و انشا شوند شده است بگوشتهای ما غیر تعالی فیها حال دیگر چرا
 است قرآن یعنی حلولی کننده است و نزول کننده است در مصاحف

و از آن

و از آن و است و قلوب مولانا شهاب الدین بنوری رحمه الله
 در سال عشاق سیادت که از مصنفات و دست آورده که چون
 اکثر قرآن نازل شد اشارت بنوی حیال شرف لغا دریافت که
 تا به جایی برند و اطراف عالم رسانند و لا چون بغار رسد بایند
 فارسیان تعظیم و تکریم وی نمودند و قرار از بسینه نهادند و شرا
 بیض خدمت کاری که محقق بجا آوردند و سلطان فارسی رضی الله عنه
 با دل و دلی و ماریه قطیعه هدیه فرستادند و چون بر گشتان زدند
 عباد و قان ترک ترک تکلیف کرده بر سر نهادند و کفنه و هدایا
 با حضرت فرستادند و چون به بند روید اهل بلاد سیاه کلام الله
 را در زیر پانها و ند مع هدایا برین سنده نکردند بر گردن سکه
 بستند و آن تا پاکان سیاه رویی اوب نسبت بکلام حضرت
 حمدیت بی ادبی نمودند و لا جرم چون کیفیت این واقعه بیامعه
 حضرت بنوی رسید بر فارسیان دعا کردند و گفت ایشان مقبول
 و لها و صادق سینها باشند تا قیامت محبت من و خاندان من
 از دلهای ایشان نرود و در مکان سران و سروران باشند و چون
 اهل هند رسید و معلوم گشت ایشان را اولاد از آنجا که گشتند یا آنکه میست

فهم از شمال

خوار باشند و هر یک با دیگری دشمنی کنند و هیچ کس از ایشان بزرگ
 میان نکرده و هر یک را ده ایشان خوار شود و در ایشان نباشد حیات
 که لشکر او بغیر نفس با این گروه بجنگد کارزار کند که خبرش
 علیه السلام آمده گفت یا رسول الله بند زمین بحسب اقام با
 که ترا لایق نیست از آدم تا این دم هیچ نبی و ولی دران زمین قدم
 نمانده اما بسبب این بحر منی که ایشان بکتاب خداوند نموده اند
 بدان تو از ایشان انتقام کشند و دمار از نهاد ایشان بزنند
 زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده با طراف عالم فرو شدند و
 کی فرمایند پس آنحضرت دست نیاز برکاه بی نیاز برآورده گفت
 ملک و دجال را اسیر اهل هند کسی کماری که وایما از ایشان اسیر و
 فرزندان آنها را دست گیر کند لاجرم برکت دعای آن سرور
 صلی الله علیه و سلم چنین است که تا روز قیامت اسیران ایشان را
 می برند و با طراف عالم می فروشد و بنده کی می فرمایند و التکویین
 حنت الله تعالی از لایق و تکوین یعنی پروردگار او درین معده و از
 عدم بوجود و این فعل و خلق و تخلیق و ایما و ادغام و

احداث

و احداث که بیدار است خدای تعالی است و از لیت از جهه آنکه
 متع است که حادث قائم بذات قدیم شد و بتکوین للعالم و
 لکل فرد من اجزای و این تکوین که صفت از بی حقت است که کن
 حق تعالی است مر عالم را و هر جزو از اجزای عالم را بیل وقت
 وجوده ملک وقت وجود آن اجزای را به غیر ملکون عندنا و
 آن تکوین غیر ملکون است و همه این ظاهر است و لا اراده صفت
 تعالی از لیت قائم بذات و اراده صفت خدای تعالی است قائم
 بذات او ضابط گذشت و ذکر قایما انجا از جهه تحقیق و تاکید است
 و رؤیه الله تعالی فی العقل و واجب بالنقل و دیدن خدای
 تعالی جایز است بعقل و واجب بنقل یعنی عقل را هر وقت که
 بطبع او گذارند بچویر دیدن خدای تعالی میکنند و او را مجال
 نمی شود و بجهت نقل خود واجب زیرا که از لایق سمعیه بجهت
 که و منان بیدار خداوند جهان در بهشت بی تشبه و مجازات مرف
 شوند اللهم ادر قنا جنان که می شناسیمش تعالی از مشکلات
 و جهالت و قد ورد الدلیل السمعی باجباب رؤیه المؤمنین الله

ادله در

وجاهات

وجاهات

تعالی فی الدار الآخرة ووارثه است ولیل سجدی اثبات دین
 مؤمنان الله تعالی را و از حضرت جلاله حق سبحانه و تعالی فرمود که
 وجوه یومئذ نافرة الی ربها ناظره یعنی رو بر سجدی در در و رقیب
 ستادان و ناله بر سر و در و کاف و نظر کنند به حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیل البدر
 یعنی بدرستی که روزی که برینید شما بر و در و کاف و در اجناس
 فی پیشگاه و او شب چهارده و این حدیث مشهور است و یک
 کسی از اکابر صحابه این حدیث را روایت کرده اند بری لای مکان
 و لا علی وجه من مقابله و اتصال شعاع او نبوت مسافرت بین
 الدیالی و المریکی پس دیده شود حق سبحانه و تعالی را نه در مکان
 نه بر وجهی که آن مقابل باشد اتصال شعاع یا نبوت مسافت
 میان راجی بینند است و میان حق سبحانه و تعالی که مرئیت و
 دیدار خدای تعالی از همه این کیفیات منزله است و بعضی آیات قر
 شعر بآیت که روایت درین عالم نیز ممکن است ازین جهت نیز اختلاف
 کرده اند که در شب معراج حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم

فرمود

یا مدد

یا مدد یا مدد و سبب سجدی از سبب دیده اند همان نوعی از شفا
 بدست با قلب نه بچشم و تحقیق این سخن در خلاصه التبرکات و ایم
 آنجا طلب باید نمود و الله تعالی خالق الافعال العباد و کما
 من الکفر فالایمان و الطاعت و العصیان و الله تعالی خلق
 کننده است فعلیای بنده کان را همه از خواسته کفر و خواسته
 ایمان و خواسته طاعت و خواسته عصیان خلاف معتزله را که ایشان
 میگویند که بنده خالق افعال خود است و آیه کریمه و الله خلقکم
 و ما تعملون ظاهر است و در مذهب ایشان یعنی الله تعالی یا
 خدایتما را و عمل شما را بداند که هر چه در عالم است از اجسام و
 اعراض غیر و شرک و ایمان طاعت و معصیت مجموع آفریده خدا
 و نه است بجان و تعالی بقدرت و ارادت او است و امام احمد
 و حکما بر اینند که افعال بنده کان واقع است بقدرتی که حق
 تعالی آفریده است در بنده کان و معتزله بر اینند که کفر و معصیت
 اگر مراد خدای باشد لازم آید که کافر و عاصی مطیع نبند

بکفر و عصیان خود زیرا که طاعت حاصل کردن بر او نه است
 جواب آنست که طاعت موافقت امر است و امر غیر عادت
 و بی کلاما بار اوده الله تعالی و آن افعال عباد و همه آن
 ارادت و شیشه خدای تعالی است یعنی بخواستار است و بیشتر
 مذکور شد که معنی ارادت و شیشه یکی است و حکمیه بحکم خدای
 تعالی است بمز افعال یعنی بامر کن موجود شده است و شیشه
 و بقضای اوست یعنی حکم فرم اوست و تقدیره و تقدیر او
 یعنی اندازه که خدای تعالی کرده است و اگر گویند که چون
 چه در ازل قسم شده است جمله تقدیر حق است و باین کس البته
 خواهد رسید پس کافر را در کفر و زندقه هیچ گناه نباشد زیرا که
 کفر در ازل ضیق و بی شده است جواب گوئیم که مشیت تابع علم است
 و علم تابع معلوم چون خدای تعالی بعلوم قدیم میدانست که مستعد
 کافر و معصی کفر است اعطای ایمان منافی حکمت و عدل فی بود و لا
 جرم کفر را بکافر داد و ایمان را بپسندید اگر کسی مقدمه گوید که

کفر

کفر چون بقضای اوست و رضا بقضا واجب پس رضا بکفر
 واجب باشد و حال آنکه رضا بکفر کفر است جواب که کفر مقتضی
 است نه قضا و قضا که فعل حق است و رضایان واجب است اما
 که کفر فعل نبوده است و رضایان متعلق نیست بلکه آن غیر مرضی
 در معنی توبه و شیشه میگوید که قدری آن خیر و شر را برینده است و بی
 کنند و شرط اول اینست اما احکامی من حیثه فین الله برایشان
 حجت است و ایشان را قدری بجهت آن گفت اند با آنکه اثبات قدری
 فی کماله اثبات و حق پروردگار می نماید جل جلاله و ایشان در
 حق خود که از فی المعتمد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
 که قدری آن کبر آن است که اگر شما را شوند بعبادت ایشان مژ
 اگر غیرند بخنازه ایشان حاضر شوید و اگر زن خوانند بدیشان
 مدید و نسبت ایشان بکبر آن از آن فرمود که کبر آن میگویند که
 هر چه غیر است نور می آفرینند و هر چه غیر است ظلمت بداند که قدر
 باین را چند شب است که برین اعتقاد فاسد میدانند و هر یک را

باین صفت
 که در کتب
 آمده است

افزوده

جواب است از آن جمله یک شبهه است که ایشان میگویند که
چون حق تعالی دانسته بود که چه خواهد کرد و آنچه خواهد با
راوت و مشیت او خواهد بود و بطوریکه گفتند که این ممکن و محال
آنکه بعد از آنکه خواهد کرد و در مشیت او خواهد جواب است که اینها
نهی مبتنی بر حکمت است عقول از ادراک آن خلقت عاجز است
و خیال من کار خداوندی بر کار خود کردن از غایت بلائیت
الایشان قایل بعمل حق جلالی است بفعول الله است و حکم
کامیر بدیعت کمال او در منافق آورده است که اول کسی که
این معنی در خاطرش خطور کرد و در قدس سخن گفت غیر
پیغمبر بود علیه السلام بحق تعالی مناجات کرد و گفت ای
طاغوت را می آفرینی و منی را از ایشان راه نمی نمایی و فرقه طاهر
هدایت که است میفرمایی و ثواب و عقاب بر من متفرج میگردد
فی خطاب آمد که یا غیر بر دیگر این حکایت معروض نکردانی
که زبان حکمت جویدان را درین باب شیخ بی دریغ سیاست خلق

زیرا
کرد

نعت

و مریدم

فرموده ایم باز در خاطر عاقل و حکیمان این معنی پیدا آمد
دیگر باره بحق تعالی مناجات کرد و می آمد که یا غیر برترک این
سوال میکنی و گرنه نام ترا از جبریده انبیاء میگویم گفت خداوند
ازین معنی ملول خاطر م و حکمت این خاطر نیمه جد بودی اگر
نمی شد کان خود را در طریق هدایت بر سبیل عنایت بایمان و
طاعت خود راه نمودی و بر روی هیچ یک در ضلالت و شقاوت
بدست اضلال و غیوایت نگشتندی بخانه اهل آسمان را از آن
توفیق بطریق تحقیق دلالت فرمودی و در کشف عصمت و ستر
حق خود محفوظ داشتی اهل زمین را چه چنین نیافریدی خطا
آمد که ای غیر برترک اسباب ربوبیت با جبار این وعده خدا را
خاطر مبارکش بیرون نمی رفت حق تعالی صد سال تن میبرد و بعد از
انقضای آنکه اندید خطاب کرد که چند گاه است که ازین بساط نرفته
کافی وقت اما فی بیرون بروی و باز بحقیقت اقل باز گشتی گفت
پسندید بعضی از روز در افتاب دیدار آن مقام که ابتدای

بود تا بوقت نیکو خبری تفاوت داشت گفت شاید روزی
 تمام نگردد باشد بعضی گذرشته بود حق تعالی فرمود که ای
 عزیز کسی که سال را از یک ساعت باز نشناسد و ماه تمام نباشد
 من الايمان پیدا و او را بر سر آراجه اطلاع بطعام و شراب وجود
 نظری کن که با وجود لطافت بود مطهر و زایام و دیوره
 در ظرف با دو آفتاب بگذرد و روی تغییر راه نیافتد و آن
 خرمای تر و تر بود و بر این غیر و خار خود را برین که با وجود
 کثافت مرده و استخوان با سفید گشته این قدرت کرامت که است طعام
 و شراب لطیف بسلامت نگاه دارد و سال و حمار کسب نماید
 کرد اندر بس وقتی که حقیقت این اسرار بر انبیا مکتوف نگردید
 بهر ناقص عقل عاجز رای کی ظاهر کرد و اندو و لعبا و افعال
 اختیاریه بنایون و معاقبون علیها و مریدگان را فعلا
 اختیاری است که ثواب می یابند بسبب آن اگر طاعت باشد و
 عقوبت کرده می شوند بر آن اگر معصیت باشد مضاف به حریره

الایمان

ک

که اختیاریه است میکنند از برای عباد و میکنند حرکات عباد
 مثل حرکات جمادات و بطلان مذبح ایشان ظاهر است و فرق
 بسیار است میان حرکت در نفس و غیر نفس و حرکت نایم و غیر
 نایم الحسن منها برضا الله تعالی و الخیر خیر است ازین افعال
برضا خدا تعالی است و القبح منها البس برضا الله و الخیر بد
ازین افعال است برضا خدا تعالی اگر چه با ارادت و
مشیت و تقدیر است و معتزله میگویند که شر و افعال بجه
باراده و مشیت حق تعالی است محض آنکه رضایت و الاستطاعه
مع الفعل هی القدره التي يكون بها الفعل و توانا
نی تعارض فعلت در وجود و آن استطاعت و حقیقت قدرت
نی است که موجود می شود بسبب او فعل و جمهور برینند که شرط
در وجود فعل را و علت او نیست و حقیقت آن نفی است که خلق
 میکند خدای تعالی در وقت قصد کسب فعل بعد از وجود
 اسباب و آلات پس اگر قصد فعل غیر کرد حق تعالی قدرت

والفحش

صفحه ۱۰

در کوی تو شفا میماند
 کاینجا میماند نور بگفتی

مهرش
چشمت

ان فعل خبر و وای می کند و اگر قصد ترک و حق تعالی
که فعل خبر و وای می کند و ازین جهت مدح و عقاب
بوی عاید شود که قدرت فعل خبر را ضایع کرده است ترک
قصدان خبر و بیع نه الا اسم علی سلامت الاسباب والالات
و الجوارح و واقع شود این اسم یعنی استطاعت بر سالم بودن
اسباب والالات و جوارح جناحه در آیه کریمه و الله علی الناس
حج البیت فمن استطاع الیسیرا واقع شده که مراد سلامت
الات اسباب و جوارح است و محتمل التکلیف بمعتمد بده الات
عنه و محتمل تکلیف بمعتمد و مرتب برین استطاعت است که
سلامت اسباب والالات است و لا یکلف العبد بما لیس فی
وسعه و تکلیف کرده نمیشود بفرجه در وسع و قدرت و
قت او نیست خواه از هر منفع باشد همچون جمع خدین و خواه
ممکن همچون خلق جسم اما آنچه منفع باشد بنا برین که علم خدای
تعالی بر خلاف آن تعلق گرفته است بنده بان مکلف است

مثلی

مثلی کفر کافری که خدای تعالی میداند که بران خواهد مرد و طاعت
عت قاصی که حق تعالی میداند که بران خواهد مرد و ان کافر
مکلف است بایمان و ان عاصی بطاعت و ترک عصیان و این
از قبیل تکلیف مالایطابق نیست و ما یوجد من الالم فی المفرد
عقبت حرب الانسان و الا نکسار فی الزحاج عقبت کفر انسان
و ما است کل ذلک مخلوق الله تعالی و این موجود نیست در الم
در ان کسی که ضرب بروی واقع شده بعد از زدن انسان
را و این موجود میشود از شکست شدن در اینک بعد از شکستن
انسان مرور او مانند این همچون موجود شدن موت بعد از
قتل انسان مرگ و اینها که مذکور شد از الم و انکسار
غیر ان از خداست زیرا که خالق جمیع ممکنات حق سبحانه و تعالی
است لا ضیع للعبد فی تخلیق غیب جمیع مرئیه را و خلق کردن
ان ممکن و المقتول میت باجله و کشته شده میت باجل خود
و اجل او یعنی مدت موت او منقطع شده است بخدا که معترکه

گمان برده اند و از برای تأیید این سلب در عذاب معتزل
 میفرمایند که والاجل واحد یعنی اجل هر شخصی متحد است معذ
 نیست و این رو مدب فلاسفه نیز میگوید که ایشان میگویند
 که هر حیوانی را اجل طبیعت که آن وقت موت اوست باین
 که تجلیل رود و نابود شود و در طوب و حرارت غریب و
 یعنی خلقی او و اجل آخر اقی نیز ثابت کرده اند یعنی قطعی
 که بکس افات و افزایش و الحرام رزق و حرام رزق تضرر
 که رزق آن چیزی را میگویند که حیوان از آن غذا سازد و خدا
 تعالی بپاویساند خواه آن حرام باشد خواه حلال خلاف
 معتزل را که نزد ایشان حرام رزق نیست و کل یعنی رزق
 نه هر مکان او حلال و هر کس تمامی می رساند و غذا می سازد
 رزق خود در خواه حرام باشد خواه حلال و لا یصور ان لا یاکل
 رزق و تصور کرده باشند این که نخوردند انسان رزق
 خود را تمام او یا کل رزق غیره یا بخورد رزق غیر خود را از جهت

انکه

انکه خدای تعالی آنچه تقدیر کرده است که غذای شخصی شود
 بصفت که از آن بخورد و منت همست که از آن دیگری خور و و الله
 یضل من یشاء و بعد از این بشار و خدای تعالی است که کمران
 میکنند هر که را بخوراند و راه می نماید هر که را بخوراند و ما سوال است
 للعبه فلیس ذلك بواجب علی الله تعالی و آنچه اصلاح و بهر
 مرئیه را آن واجب نیست بر خدای تعالی رسانیدن آن شده
 که اگر واجب بودی سوال و طلب را فایده نبود و درین سلب
 خلاف کرده اند معتزل و عذاب التبر للکافرین و بعضی عصا
 المؤمنین و تعظیم اهل الطاعة فی القبر و عذاب قبر مکافرا
 مر بعضی عاصیان مؤمنان را و تعظیم اهل طاعت و در قبال
 در کیفیت عذاب قبر علماء را اختلاف بعضی بر آنند که عذاب
 قبر روح متنهراست بی مشا و کت تن و بعضی بر آنند که روح
 و تن هر دو راست بچنانکه در قیامت هر دو را خواهد بود
 اینجا نیز هر دو را باشند و بعضی گویند که حق تعالی یک عضو

صفت عذاب

بنده را در قعر عذاب میکند چنانکه الم ان بسیار اعضا و دیگر
 برسد اما آنچه از اسلام غزالی و بسیاری از علما و دین بر آنست
 کور عذاب حقست مردگان و مریکان و منافقان و بعضی از
 عاصیان مومنان را در آن عذاب و در جانی قرار داده اند
 نظیر آن **آورد** که مثلا شخصی در باغی باشد که آنجا انواع گیاه
 حسین و آبهای روان باشد و او بر تخت راحت با سر راحت تا
 مشغول باشد در خواب می بیند که او را در تنور آتش می اندازند و یا
 میکنند و بدین سبب بول بسیار بخورد و آنچه وی در خواب
 مشاهده میکند اصلا در باغ موجود نیست و آن روح و دست که
 آن معنی در خواب مشاهده میکند و اما مکرره و ناخوشی بوی
 می رسد و مثال راحت غیر جنافست که مثلا شخصی در خانه تاریک
 فتنه باشد بر روی خاک تنهایی بیند که در باغ و بوستانیت که
 در آنجا انواع گل و ریاحین و نعمتها و آبهای روان و ماه و روز
 در خدمت وی استاده داد و در عین راحت و لذت که ناگاه

شود

شود و بداند که کس از خواب میدیده و در آن خانه تاریک از
 هیچ موجود نیست بلکه آن روح وی بوده که آنها مشاهده
 وی میکند و این مثالست از عذاب قبرا اما عذاب آخرت روح
 و تن هر دو را باشد و در زاد المقومین آورده که بر پی هفتاد سال
 کور کنند و روزی بزرگی از وی پرسید و این مدت که این کار
 میکنی از عذاب خاک چه میدی گفت روزی کور میکنند و در
 کور دیگر سوراخ شد نظر کردم مرده دیدم همه اعضای وی
 خاک شده بود و الا یک استخوان پای وی بود و گفتم در کور شما
 آن خاک نشسته ساعت فصاحت می آمد و آن پای را میشنید و
 می رفت و آن پای و طبیب می آمد و از طبیبان که باز می آمد
 آن گزدم باز آمدنش میزد و میرفت و بدین طریق او را عذاب
 دیگر دو هم مثل اینست آنکه بزرگی گفت طبیب بسیار رسیدم
 شده بود و مردم بسیار میزدند بعضی از عوام گفتند که اول
 را سر قبرش باز کنید تا به بنیم مبادا اگر گفن در میان کشیده

مانده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

گفتند اول فلان زن حامی مرده است چون مرگ او می بار کردند
 از بر تن او قدم و بر او سوخته و انگشت می شده دیدند ^{و هر دو زن} ^{فهرست}
 و بعد بر روی میگر بستند و میگریستند و بعد آب کور قرار دادند
 می نمودند و سوال میگردید و نگریخت با الدلائل السبعیه سوال
 میگردید و نگریخت شده است بدلائل سمعیه سید ابو شجاع ^{و هر دو}
 که کرده کان و انبیا نیز نزدیک بعضی سوال در قزوین بود و بعضی
 کتب آورده که علماء در سوال خردندان کفار توقف کرده اند و بعضی آن را
 چنین سوال کنند علی ما ذکر کردیم اشکم یعنی امتان خود را بر چه گذاشته
 شدید و دلائل بر اثبات عذاب قبر سیادت از انجیل یکی آنست که
 است که انار بعوضون علیه اعدا و انبیا و یقوم الساعة و اهل
 آل فرعون انشد العذاب معنی فرض کرده می شود و کفار آل فرعون
 در صیاح و شبانگاه بر تشن و در روز قیامت در آید و ایشان را آورد
 زمین عذابی و آیت دیگر در اثبات این مدعا آنست که اگر قوایم
 خلق و انار افرق کرده باشند پس در آورده شدند و تشن و انار اعدا

بر اثبات عذاب قبر یکی این حدیث است که حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم فرموده اند انتم یومنون بالبولی فان عاتب عذاب القبر منه
 یعنی خود را پاکیزه دارید از بولی که تحقیق بر عذاب قبر است الا
 جامه خواهد بود و هم حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده اند
 انتم یومنون من ربکم الجنة او جهنم من جهنم الزان یعنی قبرستان
 در خوشگانه های بهشت یا مغاک می است از مغاکهای دوزخ نغور و
 و دلیلی بر اثبات سوال میگردید و نگریخت که در مصابیح و مشارق و
 صحیحین و عقیده مولانا جافظ الدین و غیر آن آورده است که حضرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده که چون بنده را در قبر بیدار و دردم
 از سر قبر بزرگ کردند و بیدار او را کفش ایشان می کشند که میروند و نگریخت
 و نگریخت در قبر بنده در آید و ایشان و و فرشته سیاه رنگ که در چشم
 هستند و او را نشانند و از وی بپرسند سوال کنند اولی من یبکی
 یعنی بر او رونا کار تو گوی و با و بپیک کدام دین است و من تو دینی
 بپیک و گویت بیغام بر تو قبولی ای الله پس گوید میت اگر متو

م

بر

و در عقیده قلب او در کجونی بنده مومن گناه کار در شب
چهار بار و جمع بچهار بار در خربند قبر او را یغفار و دو یک ساعت او
را عذاب کند بعد از آن تا روز قیامت او را عذاب کورناشد
اما اگر بنده مومن گناه کار در خربند جمع بچهار و تا جو دیگر نیامده
عذاب کند و چون روز جمع شود عذاب کور او را و بی درازند تا روز
قیامت او را عذاب کنند و اگر نصف از سر انصاف و سایر غریب
و عجایب مصنوعات و مخلوقات نظر اندازد و از وی تحقیق تامل
و تدبیر نماید یقین بداند که کمیت خواص و کیفیات اختصاص هر یک
از افراد و کمونات بصورت معین و بنای فی مخصوص از غیر او را کبر
بسیار و عا است بلکه تمام دقائق عالم را از قبیل خوارق عادات و از
عجایب متبعات شناسد و البته حق و برانگیختن و قیامت حق
از جهت آنکه حق سبحانه تعالی فرموده است شَمَّ اَنْكُم يَوْمَ الْقِيَامَةِ
بِرِسْطِي وَارْتَقَى كُنْهَائِي اَوْ مِثْلَانِ وَرَدَّ رُفَاتِي بِرُكْنَيْهِ شَوْبِي وَ
عَايَ دِكْرِ فَرَمُودِهِ اَللّٰهُ تَعَالٰی شَانَهُ قُلْ بِحَسْبِ اَللّٰهِ اَشْهَادُ

[illegible]

39

مره و بکل ملوک علیهم مرتبت درین معنی و هر چه در این باب
از آن خبر دهد ممکن است صدق و در بیان ایمان نیز و زیادت
اگر بسط سخن کنیم دفتر باید نوشتیم همه از آن در کتاب
انیس الواعظین ابرار نمودیم انجا بعضی از حروریات گفتا
کنیم ان شاء الله تعالی با آنکه اعتقاد اهل سنت و جماعت بر حق
است بجان و تعالی است که حضرت جلال احدیت جل اسماء بدان
رئیده و استخوان پادشاه مرده کافر اجماع کند از زیر زمین و از بر
زمین و از قعر دریا با و از شکم حیوانات و از آن کالبد اول جناب
جودی از آن کالبد بکالبد دیگر تبدیل نشود و چون ترتیب قوای
بر طریق سابقه بکمال قدرت خود بنماید اعاده روح وی به آن
کالبد که در دنیا داشته است متحقق گرداند تا بعدی که چه که در دنیا
مادر بوده و روح ببدن وی متعلق گشته و پیش از وضع جمل
ساخته شده و مادر شکم مادر بوده که مادر فوت شده از این زننده
گرداند و هر که انکار بعثت کند از جمله کافران بود و نفوذ با الله

و چون از آن خبر دهد ممکن است صدق و در بیان ایمان نیز و زیادت

منها

منها و بسبب انکار بعثت موم معرفت بقدرت الله تعالی که هر چه
عقل ناقص بکشد از آن رساله جلدی لا تشنیدارد و درین تا مل
نمیکند که حق تعالی او را قیاموت و الطباق افسین با این غفلت
و حسامت ایشان از آن که عدم بغضای عالم وجود دارد و از
ایجاد آن عاجز نیامد از آفریدن او و اعاده او نیز عاجز نیامد
مقرر است که قبول حق تعالی شغف و همت در تمام خلق موجودات
اعاده آنها و نشان ثانیه محیب تر نسبت از ایجاد و نشان اولی از
که ایجاد از هیچ بود و اعاده آن با وجود از چیزی کیشی که از لایستی
تجسین اشخاص عجیب و صور غریبه ایجاد تواند نمود با اعاده آن
با وجود بقای اجزای وی لا یندرسان تر و ممکن الوقوع تر تواند
بود و در خلق او هم علیه السلام که از خاک آفریده و از لطف و رحمت
و اتصال کالغی را گردانید چون جان در وی در میدان حیا
سفال شکل گوشت و ضو و درک و بی کت بسبب احوال داری
که بعد از مرگ نانی که خاک گشته باشند بار دیگر روح در کالبد ایشان

و نشان

در دود جهان اوقات باز گرداند و حلال و حرام را در هر روز
قیامت و نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی بنده گان خود را
بعباد خود ولایت کرده و بنحسب اخلاق و اعمال امر کرده
و بعضی در طاعت کوشیدند و بعضی غصیان نمودند بعضی حیا
را گشتند و بعضی طالع اندیدند بعضی مؤمن شدند و بعضی کافر
گشتند اگر اینها را معاد و دیگر نبودی که تفاوت میان شما
کرد و کافر مطیع و عاصی پدید آمدند از حکمت دور بودی و ما از
مؤمنان که از ایمان بنیم که عدت حیات برنج و مشتق و انواع بلایا
و محنتها گذرانیدند و از کافران برخلاف این اگر حساب همین حیات
و نبویه بودی و برین ختم شدی و داد مظلومان از ظالمان استیفا
نمودی و حق این طایفه ظلم بودی و الله لا یرید ظلم للعباد و
باید که ایمانی آری که روح و کالبد را بخوش خود بگذراند زیرا که در طاعت
و معصیت و میثاق و کالیف مرد و باید که شریک باشند و چون امر
و نهی و وعده و وعید بر مرد و شدست و انبیا شد که یکی بدان

خاتمه

کوشیدند

انبیا با عقاب پستی و بکری و روانی است که کالبد غیران
کالبد پستی که در دنیا بود و زیرا که ثواب و عقاب همان کالبد و
همان روح متعلق گشته است و باید دانست که هر ذی روح از
آدمی و جن و انس و ملائکه و حیوانات برکلی و مجرد و مجموع و غیر
گشت حیوانات تا مکلف نه از بر تعاست و نه ثواب و نه عقاب
بلک از برای قصاص است تا هر حیوانی که بر دیگری ظلم کرده است
مثلا که کوسه شایخ و امری شایخ را اگر زندی رسانیده و بی شایخ را
شایخ و بند تا قصاص خود را از وی بستاند و دیگر تا عوض در وی
که بکشتن ایشان رسیده پند و خواری کیبوست کنند و باره باره
کردن دیده باشند لذت حیات و تمام کردن خلقت ایشان بزرگ
نموده شود پس ایشان بی الم کشتن و سست جان کنند بحال فنا
باز برید و خاک شوند بعد از آن همه خطایق را بجهت جاف گردانند که
موقوف عرض و حساب است و آن موقوف را ساهره گویند و ساهره
در لغت روی زمین است یعنی بعد از آنکه در شکم زمین بودند

مستحق عقاب

بر روی زمین جمع شوند و در بعضی روایات است که سایر جمعی
در بیت المقدس که مختار الخاوند بود یعنی آن زمین را کشف کرد
و تبدیل این زمین بر زمین شود که در دنیا کناه نکرده باشند و زمین
و کوهها را دره دره کرده اند و کوهها چون چشم زده در هوا بران
گردود از بسیاری که بر زمین یکدیگر را کم و ندیدند و گمان برود که
و بی ساکن است و شب و روز زمین را بجا آورده اند و در میان
ارضی و دریاها که در دوزخ از برای آن بود برده اند و در میان
دوزخ و آسمان که در دوزخ آسمانها از یکدیگر جدا شده اند و افلاک
نیست که در دوزخ آسمانها از هم دور دیده گردانند و فرشته کان
سمه آسمانها فرو دارند و در دوزخ و خلاصه بر جوف کشند بعد از آن
و قوف از مختار تطویل انجامد تا جایی که بعضی از غایت اند
بازش را می شوند پیش آدم ایند علیه السلام و از و شفاعت
خواهند تا حکم کرده شود میان ایشان آن احوال بوج کند و دوزخ
بار بریم و بار بریم و موسی و عیسی و یحیی و یونس و ابراهیم علیه

و سلم

و سلم پس حضرت رسول ما شفاعت کند صلی الله علیه و سلم چنانکه
در همین وارد است و الوالد حق و حق و حق و مراد از وزن
چیز است که با مقدار افعال و اندوختن از حسن کیفیت آن ها
جز نباشد چنانچه از کیفیت بیشتر از امور اخروی و در دوزخ است و
عظیم جد بر کوار فیقر علیه الرحمة و الغفران آورده اند که کیفیت
وزن اخروی چنان بود که بحقیقت تر از دنیا بود و در تر از وی
و کف یک نورانی و یکی ظلمانی نورانی از برای حسات و ظلمانی از
برای سیئات و ناله حسات را بر مقدار حسات کران کرده اند و تا
حسیات را نیز همین طریق کنند تا موافق اید این وجه بان حدیث
نموده بحمل و خلقان بر وزن اعمال سه فرق خواهند بود و طایفه که
نیکویی ایشان بسیار بود و بد نیگویی ایشان کران بار باشند فلاح
ایشان مقطوع بود و طایفه که کف حسات ایشان بکل از خیر خالی
باشد و بدیساندن ایشان در دوزخ یقین باشد و طایفه سوم
مخلصانند که اصل ایمان دارند و عملهای بد کرده اند که مشد

عذاب گشته اند و در برابر معاملات ایشان فرموده شد بعمل
 متعال در قیام و درین عمل متعالی دره شریکه **کمال**
 کنند که کافر چون از نعمت خدای تعالی بانیب است اثمالی او را
 اگر وزن کنند چه فایده بود **جواب** آنست که اعمال کافر از او وزن
 کردن بجهت آن خواهد بود که بعضی را از ایشان گمان آن باشد که
 مانا اعمال نجات خواهند یافت مثل صلوات و اعانت خفقا و
 ان جناح بسیاری از مومنان مانا اعمال نجات یابند چون
 اعمال را در کف نمهند و کفر او را در کف دیگر عمل ان اعمال نابود
 کرد و در پیشاید که نفس کافر ان را وزن کنند که کفار در کفر و فغا
 و ت باشند مثلا انکه منکر صانعیت در کفر بر او بود با انکه اثبات
 صانع کنند اگر چه اثبات او بر وجه کفر باشد و انکه بت پرست بر او
 شود با انکه معتقد توحید بود و لیکن منکر رسالت رسول مامود
 کنند **صلی الله علیه و سلم** پس کفر ایشان از او چه وزن که مقدار عذاب
 ایشان و مال و مقر بر یک مقرر کرد و در حدایت ثابت شده است
 کرد

که در هر دو که در کلمات و در هیچ طایفه خواهند بود اگر چه در قران
 مبرم وارد شده است که لها سبعة ابواب لیکن باب منہم جزو مقوم
 و همچنین مومنان در یقین بر تفاوت است وزن اعمال ایشان از برای
 بدید کردن مقدار ثواب بود و در برابر یقین و کفایت وزن اعمال
 جنان بود که بحقیقت ترازو با بود و جنابا بر ساقا مین مشد و الکتا
 حق کتاب حق است یعنی نام اعمال دادن مومنان را بدست راست و
 کافر از ایدست چپ از پس بدست چپ و لیکن کافر ان بر دو قسم اند
 منکر و منکر جنانکه امیت بن ملک بود و معرفت لیکن منکر حضرت رسالت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم چون جهود ان نسبت بکافر اول مقوم
 بر سینه او رنند جنانکه تا بدست دی شکاف بعد از ان دست راست
 و بر او کردن دی کنند و دست چپ وی را از سینه بر او کنند و
 پس دست دی بر دست راست حلقه کنند و دست چپ دی دهند و
 و کافر منکر حضرت رسالت را نام بدست چپ دهند و شوق حد جنابا
 حق سبحانه و تعالی از ان خبر میدهد که فائز او کی کتاب بهیمه نسوف

بحساب حسابی یعنی انگسی را که در دفتر کتاب او
 نامه اعمال او بدست راست پس زود حساب کرده شود حسابی است
 و نام او ای کتاب در ظاهر ضووف بدو عورت و او بصلی سحر او
 اما انگسی را که در دفتر کتاب او را از دست راست او پس زود پسند که
 بخواند عورت را یعنی ملاکت خود طلبید و در اندیشه و حساب دیگر
 حق جل و علا فرموده که در هیچ یک از این کتابها یا بقیه مشهور یعنی میر و
 ابریم ما که خداوندیم در روز قیامت مکتوبی که ملاقات کنند او می
 یابند و حسابی که مشهور باشد یعنی باز کرده باشد و حکمت در نامه دادن
 و امر بخواندن او که کتابی است که مردم از طول عهد و قوت از احوال
 اعمال خود را فراموشی کنند پس بیکو که در این حسابات خود ستادمان
 کرده و این نوعی از ثواب است و بدکردار ممکن شود و بر سر غلاب
 و سیاست قیامت بروی مستولی کرده و این نوعی از عقاب است
 نامها بدیده ظاهر محسوس کرده و کردارهای نیک و در آن مثبت پند
 بر وجهی که نظر کنند به جزئی و کلی واقف کرده و این نامها را

معقول

معقول گفتند که محسوس و از حقیقت بخار بودی مشعشع است از
 مذیب باطله و دیگران حشر اجساد و بعد از توقف بر جریده های اعمال
 حساب باشد و انبیا و فرشته کان که کاتبان اعمال بودند از جا
 فر کرده اند و فرشته کان بر اعمال ایشان گواهی دهند و اعصاب
 بر کرده و برای مردم ادای شهادت نمایند و این در حق کسی تواند
 بود که با وجود نامه و شهادت ملائکه اعتراف کند و خود نکند
 عجزا نکند بر قواحتن مغربی بوده بر انکار نیز بصر باشد و حساب بود
 می کنند که بنده کان را بر خرد و خراشید و واقف گردانند که مقدار
 خردی و آن خرد بکنند و خود بخود می خود حق سبحانه و تعالی حساب
 بنده کان خود بر روی کند و در معتمد آورده که مومنان از خود
 حساب کنند و کافران را بفرشته کان خوار کنند چرا که در زمان
 فرموده که آنانکه مستوجب سخط اویند سخن نگویند و دلیل است
 آنانکه از ایشان خشنود است سخن خوار گفت تا ما احتیاط است
 که در وجه محاسب قطع نمایم و حواله بعلم الی جل و علا کنیم

و آنچه فرموده و اینست که حساب اولی
و آخرین در علم و چون حساب یک کسی است با آنکه یک دفعه خطاب
و حساب بعد در یک وقت بکنند یکی بعد از دیگری چنانکه خلق
و بعضی هم در قدرت او خلق و بعضی یک کسی است و طایفه باشند
که بحساب بهشت روند و طایفه را حساب بهان کنند و فرقه
را بحساب باز دارند و بر و شریک کنند و این فرقه بعضی فاسق
مومنان باشند و بعضی کفار و لیکن شریک کفار زیاده باشد
چون بعضی مومنان که بر حسب نزدیکی از حساب بهشت روند
و باشند که بعضی از کافران که سخط الهی نزدیکی باشند بحساب
بدخیز روند و سوالی حق و سوال کردن در قیامت حق
از جهت آنکه در حدیث است که حق تعالی نزدیک گرداند مومن را
در قیامت بحساب قدس خود پس بنهند بر وی کف و رحمت خود را
و پیشانند او را پس بگویند او را که ای بنده من میدانی فلان کناه
را و فلان کناه را اگر کرده بنده گوید ای ای پروردگار من

و انوار

و اقرار کند که بنده آن خود بعد از آن گمان برد که بعد از مبتلا
حق و بجهان و تعالی میفرماید که ای بنده در دنیا کناهان ترا شمار
نکردم و ترا خشت نکردم و در نیز ترا و انکار دادم ای بنده مرا
بیارزیدم بعد از آن نامه حسات بنده بوی دهند اما کافران و
منافقان را در میان خلایق قضی کنند و گویند بوالا الذین
کذبوا علی ربهم الا لغفلة الله علی الظالمین یعنی اینها اند آن
طایفه که دروغ گفتند و در کار خود را آگاه بشد که لغت خلایق
بر ظالمان است و الحق حق و حوقل کوش حق است چنانکه حق
تعالی فرمود است که انما اعطینا الکونین یعنی بدستی که ما عطا کردیم
ترای محمد و حوض کوش را حق است رسالت علی علیه السلام
فرمود که در بالای بستم آسمان در شب معراج جوئی دیدم و در
آن جوئی دیدم خیمها بود از باقوت و لولو در جرد و مرغان
سبز بر لب آن جوئی دیدم آب و یوسف ترا و نیز و حبیب ترا و شک
و گویند ای یا مؤمنان ستاره را و آسمان مرا که از آن آب بخورد و هرگز

ساختم

باین مقصد
نماز و تسبیح

در این

حوضی

نشسته و القراط حق و مرقا حق است و ان را می است
 حساب گاه بیوسته بهشت و دوزخ و در این راه است و از
 پنجاه است که حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه و سلم که انرا
 جهنم خوانند و تحقیق این است که از قرآن و خبر معلوم شد که
 بهشت نزدیک مسدود است و مسدود به بالای آفت آسمان است و
 زیر عرش و نیز بر آن حدیث روشن است که دوزخ تحت این
 است و روز قیامت جوی آسمانها در نور دیده شود و بهشت
 گردد و درجات بهشت بر قدرت معرفت و یقین بعضی فوق بعضی
 و حق سبحانه و تعالی در قیامت بهشت را باهل بهشت نزدیک کرد
 و اند چون زمین مبدل کرد و جابجا به از شیب و فراز و درختان
 از پیش دوزخ که از گرد زمین در آمده و از حرارت ستاره از افلاک
 خیر و برزخ نم در دریا مانند و عمارت محض شود و دوزخ بخلق
 کرد و ایشان بر زمین حسابگاه باشند و فوق ایشان بهشت و تحت
 دوزخ و ان را می که انجا بهشت باید رفت از احوط می نماند که

از زیر

از بر دوزخ چون جوی از فوق قیامت بهشت کشیده و دوزخ
 در زیر آن پدید گشته و خدا را البته بدان می باید گذشت پس انانکه مطلقا
 این سعادت شد و یا که بقیامت اند جان بگذرد که هیچ آسب از دوزخ
 بدیشان نرسد و انانکه مستوجب عقوبت اند از احوط بدوزخ افتند
 پس هر که ایمان با خود و همراه برده است از ان عاقبت نجات یابد اگر
 حق تعالی خواهد باشد و انانکه بکفر رفته باشند عیا و ثلث الله جا
 دید و دوزخ بمانند و کلا شق خلا یق از احوط بر قدر مقام ایشان
 باشند و بهشتی خدای تعالی و از بر و حدیث آمده است که بعضی چون
 برق بگذرند و بعضی چون باد و بعضی چون دوزخ و بعضی چیز چندان
 و بعضی می افتند و می خیزند و بعضی بر وی آتش می افتند و اشارت
 بدین معنی است در روایاتی که می بقدر نصیب وی از شناخت حق
 تعالی و اعمال صالح وی است و اعتقاد و جان کنی که این راه که
 محسوس باشد و خلا یق از راه باشند و از طریق صورت بدان بگذرد
 و ان حدیث که در وصف احوط آمده است که بار یک هزار مویست و

پس

و نیز تر از شتر بعد از حی که با آنست که کار او را و کلاش را
برگز از مویت یعنی دشواری و سبکی گذشتن بر قدرت معرفت و
طاعت کفر و معصیت خواهد بود و تاویل آنکه از شتر بران تر است
آنست که حکم خدای تعالی بر اهل سعادت و شقاوت تر از شتر است
والجنة والنار حق واما مخلوقتان موجودتان باقیتان و لا
تغنیان و لا یغنی الیهما و بهت و دوزخ حق است و این بهت و
دوزخ مخلوق و موجودند اکنون دباتی اند بهت و فانی میشوند اهل
ایشان یعنی عدم مگر برای ایشان عارض میشود پس اگر خطی بمقتضا
ایه کل فی الدار الا وجه فی شوقه آن فانی این بقایست
باین معنی مذکور اما معتزله برین اند که بهت و دوزخ موجود خواهند
شد و حالا موجود نیستند اما قضا آدم و هوا سکون ایشان در
بهت و بیوط ایشان بنیاد کرد و قرآن مذکور است دلیل است ظاهر
بر بطلان مذنب ایشان و همچنین آیه که اعدت للمتقین و اعدت
للمنافقین یعنی آماده و مهیا شده است بهت از متقیان و دوزخ

یعنی

برای

انوار

از جمله کائنات است و ظاهر است در روضه مذنب ایشان پس معلوم شد
که بهت عالمی است خرم و باراحت و نورانی و جانیان جسمانی
آن همه در غایت حسن و لطافت و کمال سبکی و کامرانی در
انجام میباشند و بعد از تنهایی روحانی جسمانی در اینجا حاصل
رشد راجع و جان ساکنان انجاریانی فی خفا و زوال را از ایشان
گذشتی و خوشی و شایسته و نعمت ایشان بی زوال مکنست و مملکت
ایشان بیوسته و بی انتغال و این بهت را خدای تعالی از برای
دوستان خود و ترشیه فرموده و درجات آن بسیار است بعضی
فوق بعضی بر قدر درجات مؤمنان و رنده که حق تعالی در
برای این عالم عالمی دیگر آفریده است ظلماتی برایش حساب تا
خوشی در انجام میآید و انواع غذا بهای روحانی و جسمانی در
انجام موجود و اندر در کانی است بعضی فرودتر از بعضی هر چند
فرودتر عذاب آن سخت تر و اهل آن ناخوش تر و این را صحت
نعمانی برای دشمنان خود ساخته است و برای کسانی که

ایشان خسته از اهل ایمان عباد الله من ذلك شهر که
 بفرموده لغو ذبا الله بر کز او انجا بیرون نیاید و از آن
 عذاب نبرد و هر که ایمان بخدا کرشوی معاصی عباد
 الله در آید اما عاقبت بیرون آید ان هو الغفور الرحیم
 و الکفر لا یخرج العبد المؤمن من الایمان ولا یؤخذ فی
 الکفر و کناه کبره بیرون نمی آید و مؤمن را از ایمان و در
 نمی آید و او را در کفر و کابری حجاب و تابعین عدد و کناه آن
 کبره اختلاف کرده اند نزد ابن مسعود رضی الله عنه کبار
 بر چهارست و بعضی از صحابه بر آنند که عدد کبار بر پنجست
 نهست و ابن عمر گفت هفتست و عبد الله ابن عباس
 رضی الله عنهما که عدد کبار بر هشتاد و نه و یکست و شیخ ابو طالب
 مکی قدس سره فرموده که جمیع احادیث و اراده را درین معنی جمع
 کردم عدد کبار بر نه یا ختم چهار از آن در اول است و چهار در
 زبان است و سه در شکم است و دو در فرج و دو دست و یکی در

پای

پای و جمیع اعضا اما چهار که در اول است اول شکر و دوم
 نیت اگر از بر معصیت سیوم نویسی از وقت حق چهارم
 این بودن از کلام الله تعالی اما آن چهار که در زبان است اول کلیمه
 شهادت زور دوم قذف محض سیوم سو کند و در فرج چهارم
 سحر یعنی جاد و کردن اما موختن بخ کناه نیست و اما آن سه
 که در شکم است اول شرب خمر دوم مال شیم سیوم اکل مال بربوا
 اما آن دو یکی که در دست است اول زنا دوم کواط اما آن دو که در
 دست است اول قتل ناحق دوم شرفه و اما آن یکی که در دست
 خرا بخودن در غزایکی از دوده از بیت اما آن یکی که شامل
 است جمیع ابدان را عقوب الوالدین یعنی نافرمانی مادر و پدر
 که مسلمان باشند و این قول ابو طالب مکی است و رحمه الله تعالی
 و در حدیث است که صلوة المسلم الجوعه و الرمضان مکفرات
 لما یسئلهن اذا اجتنبت الکبایر و جمیع است که لفظ کبره به هم
 و در حدیث ما توره لفظی قطعی در عدد کبار وارد نیست بلکه

و جمیع
 الی رمضان

و اسم اعظم
بحمد خدای عزوجل که او را نامش بزرگتر

و اصل می شود و خواج میگوید خدایم الله که از ایمان بیرون
می رود و بگوید درمی آید زیرا که ایمان نزیانت و تصدیق بدل
ایمان است حق که اهل است و جماعت انداخت که از ایمان بیرون
نمی رود و بگوید درمی آید و در وقت ارتکاب کبر و همین بود و باقیست
اما اگر حلال داند یا سبک نکارد و یا جعفر شمار و کافر بشود
چرا که خلل بتصدیق قلبی راه می یابد و حلال داشت کناه و
استخفاف آن علامت تکذیب و عهد تصدیق است ازین بسبب
صاحب غرض بحدیث و القای محقق در قمار و رات و ملحوظ
بکلیه کفر و امثال این را کفر داشت از برای آنکه اینها علامت
تکذیب اند و تکذیب ضد تصدیق است پس بر مذنب است و جماعت
عت که مرتکب کبر و کافر نمی بیند و حدیث من قبله و شعله و
فقد کفر و امثال این را تا و بل باید نمود و حمل بر مرتد باید
و الله تعالی اعلم و الله لا یغفر ان یترک به شیئا و یغفر ما دون
ذلك لمن یشاء من الصغائر و الکبائر و الله تعالی غنی عن العز و
که نزدیک سازند جغرت او چیزی را و جماعت از کفای را که

بجز آنکه بپند و فو و شایسته اند هر آن کسی که میخواهد از صفای سر و کلبا میر
باجوب یا باجوبه اما معتدلم بپند و فو و شایسته اند هر آن کسی که میخواهد از صفای سر و کلبا میر

واحد

خلاف ظاهر است و در مقام خطبه آورده که اگر مومن
کناه کار بتوبه از خدا برود و خدای تعالی اگر خواهد او را عذاب
کنند و اگر خواهد او را بخشد و مومن بارتکاب معاصی کافرانند
و خواه میگویند هر چند مرتکب جغیره و کبیره شد او کافر نشود
بپوسته در دوزخ نماند و معتزله میگویند که مومن بارتکاب
از ایمان بیرون میرود و در کفر درمی آید و بواسطه ارتکاب جغیره
و بزرگتر قیامت عذاب خواهد بود و جبریه میگویند که هیچ مومن
بجمله کناه خویش در دوزخ نخواهد رفت اما مذنب مانت
که در دوزخ برود و بپوسته در دوزخ نماند و بگوید العاقبة
علی الصغیره و دیگری از عقاید اهل سنت و جماعت اینست که
رواست عقوبت کند خدای تعالی بنده را بر کناه جغیره و
خواه مجتنب از کبیره باشد و خواه نباشد و العفو عن الکبیره
رواست که عفو کند خدای تعالی از کناه کبیره که از بنده صادر
شود و این را بیشتر از ضمن لفظ مغفرت فهم شده بود اما

برق

بر توبه از آن مومن عن احوال و الاحوال کفر انما مذکور
شد یعنی عفو و مغفرت کبیره و قتی روایت که آن کبیره را
حوال ندانند و اگر نه احوال خود کفر است و کفر از خط مغفرت
خارج و الشفاعه ثابت للرسول و الاخیار فی حق اهل الکبائر
المستغید من الاضبار و شفاعت ثابت است بر مفسر از او یکا
زاد حق اهل کبائر خلاف معتزله را که ایشان بخیر عفو
نمیکند بی توبه و دلیل بر مدعای اهل سنت و جماعت این است
که کبیره است و استغفر الذنوب للمؤمنین و المؤمنات یعنی امر است
طلب ای محمد از برای کناه خود و از برای مومنین و مؤمنات
و مؤید این مدعاست آیه کریمه فان تغفروا شفاعتنا فنعین
یعنی نفع نمائید کافران را شفاعت شفاعت کنندگان و
این دلیل است بر اثبات شفاعت و اهل الکبائر من المؤمنین
لا یجکدون فی النار و اهل کبائر از مومنان جاوید نیستند در
دوزخ و اطباق نیز این هر چند بی توبه مرده باشند زیرا که حق تعالی

تجرب

و اما نشان شک نیست که تصدیق چون در حقیقت و عمل صالح
 چون شیخ و برادر پس تصدیق و اعتقاد را بی عمل کمال و
 رونق نباشد و عمل را بی اعتقاد و اصلاحت و اعتبار نباشد
 و اما آنکه گفت اندک ایمان و اسلام میهند این معنی دارد ایمان
 کامل و اسلام صحیح هر دو یکی اند که هر یک ازین دو را ناچار است
 از جهت اعتقاد درست و عمل پسندیده و آنچه بعضی از سلف و محدثان
 گفته اند که ایمان اقرار است بر ایمان و تصدیق است بقلب و
 عملت بخواج مراد ایشان صوریست بر این و نیست بکلیت و فاعل
 لیس شمل مرحق سبحانه و تعالی را بدانکه ایمان بر دو نوع است
 بحمل و مفصل ایمان بحمل آنست که تصدیق کنی هر چه محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از نزد خدای تعالی آورده است جمیع حق
 و در ایمان بحمل هیچ زیادت و نقصان نتوان تصور کرد ولیکن
 در تفصیل آن تفاوت ممکن است و آنچه میگویند قبول کردم
 دین مسلمان و آنچه در دینست بزارم از کفر و کفری و آنچه در

برو

و در دین اشارت بایمان بحمل است و ایمان بحمل با تقای ملا
 مقبول است فاما الاعمال فیهی تشریف میفرماید و ایمان لا یرید
 و لا ینقص اما اعمال صالح زیاد میشود و نقص خود و ایمان
 زیادت نمیشود و حکم نیز نمیشود پس اعمال جزو ایمان نباشد و
 ایمل برین اند که اعمال جزو ایمان نیست عطف کردن اعمال را
 به است بر ایمان در قرآن و عطف تقاضای مغایرت میکند
 جنبه حق بجا و تعالی فرموده ان الذین امنوا و عملوا الصا
 لحات و درایت دیگر ایمان را شرط حجت عمل دانست و شرط غیر
 شرط است قال الله تعالی و من یعمل من الصالحات و هو
 من و امام شافعی رحمه الله اعمال را در کن ایمان کامل میگرداند
 نه در کن ایمان پس تا در که عمل از اصل ایمان خارج نشود و اگر چه
 کمال ایمانی افتد بدانکه کمال ایمان که مانع است از عذاب نیران
 و سب وصول است بدجات جنان و قرب حضرت رحمت مبینی
 جبار عزت که هر کدام اعلی است از اصول کمال ایمان اصل اول

هر دو یک است
 و هر دو یک است

تصدیق است بدل و دوم اقرار است بر این سوم اقرار است در اول
 و حاجت است از نوائی شایسته نبوی صلی الله علیه و سلم
 هر که از مجموع این چهار اصل محروم است وی کافر مطلق است
 و هر که اقرار بر بیان دارد و تصدیق بدل فی وی منافق است
 و حال وی بدتر از کافر مطلق است قال الله تعالی ان المنافقین فی الله الذلک الا سفل من النار بداند نفاق برود و نوبت
 چنانکه امام الاطهر ابو حامد محمد بن محمد الغزالی قدس سره در
 احیاء آورده است که اول نفاقیت که بنده را از اصل ایمان
 بر وی بردوان است که در خاطر کفر باشد و در ظاهر ایمان
 نغوشد با الله منها دوم نفاقیت که بنده را از کمال ایمان ببرد
 بر چنانکه سر او علامت او بر ایشانند و علامت این است
 که چون سخن گوید و بیعت گوید و میشتن سازند خیانت کنند
 و چون خصومت کنند فتنه گوید و هر که تصدیق دل و اقرار زبان
 دارد و عمل فی ترک واجب است و حال وی بر تقدیر

عدل

عدل آنکه بقدر قصور و تشبیه کی در دوزخ عذاب شد و اقل
 آن ساعتی است و در اکثر اختلاف است بیشتر بر آنند که اکثری
 بحث است چنانچه احادیث و روایات و اورد است بعد از آن
 خلاص باید نوشت اندر این و هر که تصدیق دل و اقرار زبان و
 عمل بازگان دارد و لیکن در اعمال متابعت است نمیکند شیعه
 و ضلالت و حال ایشان آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرموده که اهل البیعه کلاب یعنی مبتدعان سگان و در خندق
 و هر که تصدیق دل دارد و پس بشنید مشکلمین و بر وائی الملم عظم
 رضی الله عنه مومن است بنده دین الله تعالی و اجرای احکام
 شرعی بروی موقوف است بر اقرار و لیکن مشاخرین بر آنند که اگر
 ممکن اقرار بود و نگرد مومن نیست و الا ایمان و الاسلام واحد
 ایمان و اسلام و شرع یک است زیرا که اسلام انقیاد و احکام الهی است
 یعنی قبول آن و این همین تصدیق است پس هر که مومن است در شرع
 مسلمان نیز است و ایمان و اسلام بی هم وجود نمیگیرد و اما در

حدیث فرق واقع شده است میان الایمان و السلام چنانکه
حضرت رسالت فرمود علی علیه السلام که الایمان ان تؤمن
بالله و ملائکته تا آخر و الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله
محمد بر اینست که علامت اسلام را احراز میان فرموده اند
این اعمال اصل اسلام همان انقیاد و قبول است که عین تعهد
یقین است و او از حدیث من العبد التصدیق و الاقرار بما یؤتی
انا من حق و قتی که باید بنده از خود تصدیق و اقرار در
شست این که بگوید که من موافقم حقانیه اگر ایمان از وی محقق
شده است و در کتب اعتقادیه آورده است اعتبار ایمان شرط
است بشرط جند که اگر یکی آنها نباشد با کسی سخن گوید که دلالت
کند بر حصول ضد شرطی ازین شرایط و وی کافر شود عیاف
بالله و شرایط مذکوره را بدو شرط باز آورده اند اول تعظیم
حضرت حق سبحانه و تعالی و ضد وی استخفاف است یا تحقیر
نمودن بالله من و بیک رجاست و ضد وی نومیدیست از ان

در حدیث شریف
موردی که در حدیث آمده

سیوم

سیوم

سیوم خوفت از خطای تعالی و عذاب او و ضد ان
امن است از ان چهارم محبت است بان حضرت و ضدش دشمنی
و دشمنی است پنجم آرام گرفتن است بفرمان او و ضدش اندوه
بان و ملالت از ان ششم شوق و عطش است بقاء او و ضدش
ان یزید و استغناء است از او و بقیه توکل است بروی خدا و ان
اعتماد است بر غیر او ششم انقیاد و پذیرفتن شریعت او را
و ضدش رد حکمت از احکام شریعت و عدم دوست داشتن
چیزهای او و کارها از جهت او و ضد او دشمنی و دشمنان و
دوست داشته او است و عدم حلال داشتن حلالهای او است و حرام
داشتن حرامهای او و ضد ان حرام داشتن حلالهای او است و حلال
داشتن حرامهای او پس اگر کسی شرطی از شرایط شود و حصول
ضد ان شرط کافر بود و اگر چه حکم عادت کلمه توحید بگوید و
نماز و روزه ظاهر بجای آورد تا از زمان که از باطن وی آن ضد
منفی شود و باینجه شرطت متصف گردد و لا ینفی ان یقول انا مؤمن

انشاء الله و نیز اول رحمت این که گوید من مؤمنم که بخدا می توانی
 خواسته باشد از آنچه که در این کلمه را در مقام شک استعمال میکنند
 و از برای خبر که جواب کردن امور بخدا میسر است استعمال میکنند
 اگر از برای شک باشد و خود شک در ایمان گرفت و اگر از
 برای بزرگ باشد نیز سزاوارست گفتن انشاء الله تعالی و
 این را امام حسن عسکری رحمه الله تعالی که کرده است میان جمعی
 اشاعه و فرموده که اگر مراد ما مؤمن ایمان است که احکام
 اخروی بران مرتب شود انشاء الله تعالی باینکه گفت که متعلق
 بحیثیت است و اگر مراد ایمان است که احکام دنیوی بران مرتب
 شود انشاء الله نباید گفت محقق و مجزوم به است فقیه العسکری
 سمرقندی در معتقد خویش آورده است که بر عکس فرموده است
 این مقدار از اوصاف ایمان و شرایط بدانند و اهل و عیال و
 غلام و کنیز که خود را بیا موزانند و اتفاق اهل است است که اگر
 اوصاف ایمان و شرایط آن پیش یکی بیان کنند گوید من این

که

و جماعت

می دانم

می دانم و لیکن تقریر می شود و می دانم است و تا این زمان
 وی مؤمن بوده است و اگر گوید من اینها را نمی دانم حالای
 شنوم او تا این زمان کافر بوده است و او را باید تقویت تا
 مؤمن شود و بدینی که اینها را نداند و راجع کنند از شوهر وی
 و الله الهادی و السعید قدیشی و الشی قدیشی قدیشی
 نیکو بخت کاهی بد بخت می شود و باین که مرید شود و نعوذ بالله و
 بد بخت کاهی نیک بخت می شود و باین که ایمان آورد و التفریک یکنون علی
 السعاده و الشقاوة و حال السعاده و الشقاوة و تعری که
 واقع میشود بر سعاده و شقا و طریقت که صفت بنده است
 سعاده و شقا یعنی نیک بخت و بد بخت و طریقت که صفت بنده است
 حق تعالی است چنانچه حضرت صاحب مشق قدس سره فرموده
 لآن انما من صفات الله تعالی یعنی سعاده و شقا و صفات
 خدای تعالی است و لا تعری علی الله و لا صفات و تعری راه نمی باید
 برخدای تعالی و بر صفات او زیرا که ذات و صفات او همه تعریفند

و انشاء الله

و در این

صفت

و قدیم محل حوادث نمیتواند و فی ارسال الوسل حکمت بود و در
 ستاد رسولان حکمتی است یعنی مصلحت و درین مثل اشارت
 باین که فرستادن رسول واجبست باین معنی که حکمت و مصلحت
 مقتضی آنست نه باین معنی که بر خدای تعالی واجبست از برای
 آنکه برحق تعالی هیچ چیز واجب نیست قدر ارسال الله تعالی جلالت
 البرزخ الی البرزخ مقررین و مندرین و منین الناس باینجا چون الیه
 من امور الدنیا والدین تحقیق که حق سبحانه و تعالی فرستاده
 است پیغامبر انرا از جنس آدمیان و رجال که بشارت و نیده اند
 ایشان مرا اهل طاعت و ایمان را بنواب و جنت جاویدان و بیم
 کننده اند مرا اهل کفر و عصیان را ببعقاب و درکات میران و
 بیان کننده اند از برای آدمیان آنچه محتاجند از امور دینی
 و دنیوی بدانکه هدایت بطریق نجات و وصول بذروه و جات مو
 قوفت بر تعلیم معارف حقیقیه اعمال صالحه و شرافت این معنی
 از آن حضرت جل و علا با وجود انعماس در ظلمات تعلق عالم

نیتین در

و استغاثت

طبیعت

طبیعت و تکدر بکدورات بشریت صورت زبند و چه منکبت
 میان مقیض و مستفیض و غرطت ازین جهت حق سبحانه و تعالی
 بعضی از آدمیان را برگزید و بعضی ای نفوس و کمال طهارت
 از ثواب عالم طبیعت مخصوص کرد و ایند و بواطن ایشان از اهدا
 و حی و انوار و مغیر الهمام اسرار ساخت و بایشان کتابها فرستاد
 و ایشان پیغامبر شدند علیه السلام و چون در صورت
 بشریت و لوازم آن با عموم آدمیان ترکیب بودند و اشباع مردم
 ایشان را در او امر و نواهی که خلاف مشیها طبیعت بود و مودعی بها
 رخصه و طلب دلیل بر نبوت و ایدیم بالمعجزات المناقضات
 للعادات و قوی سافیه است پیغامبران را و قوت داده
 و عوی ایشان را بسبب معجزات که ناقض عادت است یعنی اموری
 از ایشان بظهور آمده است که خلاف عادت است و آدمیان
 از آوردن مثل آن عاجز اند و عادت الی جل و علا جاری نبود
 با خریدن مثل ایشان و عادت و عوی نبوت و طلب معارضه

دانه

بظهور

برو و حق مر او مدعی نبوت با محمد فرمودم از معاوضه تاخیر کرد
ایشان در حالت و آنجناب را معجزات خداوند بیغایم با اصلی
الد علیه و سلم معجزات بسیار و اجنای و در کت احادیث و سیرت
کو در بعضی از آن در کتاب خلاصه الیه که منی نور است و برگ
ترین معجزات آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرانت که بعد از آن
هر دو باقی مانده اعجاز آن بویضا کمال فصاحت و بلاغت
و اول الانبیاء آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه و سلم و اول آدم
علیه السلام و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و سلم و نبوت
آدم علیه السلام ثابت شده است بقرآن و سنت و اجماع و تکرار
نبوت او که نبوت و فاضلترین بیغایم بران رسولانند و فاضل
ترین رسولان و اولی المعز من اند و باجماع اقا و اول اول المعز من
شیخ اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیه السلام و اما
بیغایم بری حضرت رسول ماصلی الله علیه و سلم ثابت شده است
بکتاب و معجزات که بعد توان تر رسیده است **اگر سوال کند**

انبیا

آخر

آخر انبیا حضرت محمد چون نبوت و حال آنکه بصحت رسیده است
که حضرت عیسی علیه السلام در آخر الزمان فرود آید و چنانچه در تفسیر
بحر الحیال است و مکرر و ایام است کند و محمد مدعی با ایشان
افتد کند پس آخر عیسی علیه السلام باشد **است** که حیون
و بن عیسی منسوخ شده است عمل بر تریف حضرت بیغایم با کند پس
آخر بیغایم بران حضرت رسالت باشد علیه السلام و قدر روی بیان
عدد و هم فی بعض الاما و است و تحقیق که روایت کرده شده
است بیان عدد بیغایم بران در بعضی احادیث چنانکه از آنحضرت
صلی الله علیه و سلم یکصد بار عدد دانیسیا فرمودند که صد
بیت و چهار هزار اند بر دانیسی و دویست و بیت و چهار هزار اما
نبوت نه پوسه است و در معتمد آورده است که در ایمان بیغایم
بران اسمی و ذکر انساب و ذکر عدد دانیسیان حاجت نیست و
الا ولی ان لا یقصر علی عدد و فی التسمیه و اولی است که اقتضای
کرده شود بر عدد و در وقت نام بردن بیغایم بران یعنی عدد

مخبر سازد و مجمل بر عهد ایشان ایان آرد و نقد قال الله تعالی
 منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک پس بدین
 که فرموده است خدای تعالی بعضی از پیغامبران را آنقدر که قصه
 ایشان را خوانده ایم بر تو ای محمد و بعضی آنرا ننهد که قصه ایشان
 را بخوانده ایم بر تو ای محمد و لایق نیستی که در عهد و اتم آن بدخل
 فیهم من لیس منهم او هر چه منضم من فیهم و این دلیل اول است
 عدم قصاص است بر عهد و معین از برای آنکه این نیستند و در عهد
 عهد و عهد ازین که داخل شود در پیغامبران آنکسی که نسا از ایشان
 باشند و اگر کسی که نسا از ایشان باشند از عهد و عهد
 بران یا بر و نرود از میان پیغامبران کسی که از ایشان باشند و
 اگر عهدی و اگر کسی که کمتر از عهد و ایشان باشند و عهدی که مذکور
 است در عهد و انبیاء و احد است و خبر واحد هر چند که شایع
 و محتمل داشته باشد معین ظن است و ظن معتبر نیست در باب اعتقاد
 و باین که حدیث متفق است بر اختلاف روایت و مخالفت ظاهر

کتاب

کتاب و این هر دو معنی ظن است بدانکه آنچه مهم است در اعتقاد
 بر پیغامبران علیهم السلام است که حق سبحانه و تعالی ایشان را
 بدو چیز مخصوص کرده است یکی تعلیم و دیگری تائید تعلیم است
 که آنچه ایشان از علوم الهی ندانند ایشان را بیاموزند و تائید
 آنست که ایشان را قوی گرداند با اهلها و جهتها و باین روشی قوی
 شده و اعانت و اعتماد ایشان فرماید بر عهد از باب تعلیم است
 آن نبوت و در عهد از باب تائید است آن حجت نبوت و آنچه
 از قبل تعلیم است حصول آن بر چند وجه و تائید و تائید
 سخن خدای تعالی بی و چهار جنبه موسی شد علیه الصلوة و
 السلام و اما بالهام خدای تعالی و الهام عبارت از الهام
 علم است در دلهای ایشان بی استدلال و یا ادراک حسی و اما
 بریان فرشته و یا فرشته با وی بگوید و او فرشته را بیند و سخن
 شود و چنانکه یکی از ادعیان را و اما فرشته را بفرماید تا علم او
 مراد است سبحانه و تعالی در دل پیغامبران دهد و این وجهی

اینکه از این حدیث متفق است بر اختلاف روایت و مخالفت ظاهر

مخصوص بود و کوشش از آن بهره نیاورد
 که در گذشته علم چرا در دل غریبیا و در بدو بعضی از امور غیبی
 و این نوع علم مخصوص است با نبیا علیهم السلام و هر کس را
 نوع علم مکتوفی که در آن متغای از علوم انبیا خواهد بود یا
 خراشی که از نور ایمان منشعب گردد چنانچه فرموده است تقوا
 است المؤمن فانه یظهر نور الله و این که است نیز از اجزای پناه
 می تواند بود که برکت متابعت او میسر گردد و اما آنچه از باب
 تاسید است یا آنست که انبیا علیهم السلام در نفس خود بدان مویده
 اند و یا از علم غیب برکت و عاقلند و ایشان می شود و آنچه بنفیس
 خود بدان مویده پسند یکی آنست که هوای ایشان متتابع فرما
 خدای تعالی پسند و نفس ایشان در طاعت حق تعالی عزت نگران
 ایشان پسند و بدین سبب از نافرمانی خدای تعالی بقمع معصوم
 ماندند تا محال لغت امر خدای تعالی بر ایشان جائز نیست چنانچه
 گذشت و دیگر از جمله تائیدات نفسانی ایشان آنست که عقل ایشان

از جمله

از جمله عقول تمام نبوده است و از اشتغال و زوال محفوظ و
 دیگر آنکه فهم درائی ایشان از همه قوی تر بوده است و از همه
 ایشان از علم حق فهم میکنند و بحکس فهم نمیتواند و دیگر قوه حفظ
 ایشان از همه زیاد است و از همه در بیان و فصاحت برتر مقدم اند
 و دیگر حس ایشان از همه حس و دیگران برتر بوده است و دیگر قوت
 ایشان در ظاهر و باطن از قوت دیگران تمام تر است و در غایت تمام
 می و جدا اعتدال بود و در زاید در غایت تمام می و جدا اعتدال می
 تا صورت های ایشان خوب و آوازی ای ایشان خوش و چنانچه در
 معنی بر خلق خلق ایشان متغی اند و در صورت نیز چنان
 بوده اند و ایشان در درجات و مراتب بر قدر نصیب ایشان از
 اعطای حق سبحانه بر تفاوت بوده اند و بعضی بر بعضی مغضل علیهم
 السلام و التجهیز برایهم الله عنا فی آخر الامر من الکرامه و العظیة و
 کلام کانوا مبلغین عن الله تعالی صادقین نا محین و برینها
 مهران بودند و هر کس که در و رساننده احکام از خدای تعالی برینده

بود

در است که بیان و نیکو خوان و نامحمان و مصلحان بودند
 درین اشارت با آنکه انبیاء از کذب معصوم بوده اند اما
 بعضی سهو و خطا کرده اند و بعضی معصوم اند از کفر و کبایر بقصد
 و سهو از صغایر بقصد بعد از رجوع و صد و صغایر از ایشان بطر
 یق سهو داشته اند و صغایر خبیثه که فاعل آن بخت و فحاشی است
 منسوب شود چون کفر و فحاشی که احلا آن بایز نیست و
 دلیل برین است که اگر از ایشان کفر یا کبر صادر شود واجب
 استماع ایشان در آن زیرا که امر الهی محلی و علا و اود است باتباع
 ایشان نیز لازم آید که از نبوت معزول گردند زیرا که مذنب و
 کناه کار باشند و مذنب ظالم است و ظالم حق عهده نبوت نیست
 گوید قال الله تعالی لا ینال عهد الظالمین اگر کسی که چنانچه مراد
 بعد عهده امامت باشد جواب است که چون عهده امامت با ظالم
 جمع نشود عهد نبوت که از آن اعلی است بطریق ادلی انچه منقول است
 از جافعه آدم علیه السلام پیش از وحی بوده است چرا که در است
 جمع نشود

ادری منسوب شود و انچه از ابراهیم علیه السلام منقول است که شانه
 و ماه را گفت هذا ربی بر طریق فرض بود تا اثبات کند که او را
 قابلیت ربوبیت نیست و آنکه بتائید اشکسته بود چون از
 وی پرسیدند گفت این کار است برز که کرده است آن بر سبیل
 استرا بوده است و قصه و او و علیه السلام جنایه در کتب
 مطبوعه است نبوت نبیوست و نبی یغفر لک الله ما تقدم
 علیه السلام من ذنوبک حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و امثال
 آن از نسبت ذنبت بانبیاء علیهم السلام محمول است بر ترک ادلی
 جنایه گفته اند حسنات الابرار سیئات المقصرین اما پیش از وحی
 و نبوت حد و صغایر بر سبیل بذرت جایزند نه شده اند چون قصه بر
 در آن یوسف علیه السلام بدانکه اگر چه سابقا مبین است که در
 انبیاء تعدا و ایشان ذکر کنیم که نبض حریج شده است اما آنچه برز
 کان است از محاب که با معتمدان و بزرگان است و چند بزرگوار این
 فقیر مولانا معین الشریعه و الطریق و التقوی والدین محمود

الواعظ که از کلام محققان و مفسران و کلام است
 تمام روضه و مصنفات خویش آورده اند و روایت از ابو ذر
 الله علیه و آله که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
 که انبیاء علیهم السلام حدیث و جهان را برده اند از جمله
 ایشان سیصد و یکصد نفر مرسل بوده اند و دیگران بنی غیر مرسل
 و در روز بدر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را پنجاب
 خود را رضی الله عنهم فرمودند که شما بر عهد و بیعت من از هر صلیب
 و ایشان سیصد و پنجاه تن بودند و الیوم الغرم ان ایشان محتلو فی
 دست شمشیر شدند گفت بودند بنی و ابراهیم و اسحاق و یعقوب
 و یوسف و موسی و عیسی علیهم السلام و ششم محمد صلی الله علیه و آله
 و آنانکه غیر مرسل بودند بعضی خواب بوی میخ میزدند و بعضی
 او آری می شنیدند و گوینده را نمی دیدند و اول مرسلان آدم بود
 علیه السلام و امت او فرزندان او بودند و فرزندان عیسی او از
 حواری الله عنها حمل نفر بودند از بیت بطون که شکمی و وحشی آورد

یکی

یکی بر یکی و غیره و در این شکم از آن شکم راجع بود و خوش است
 اما خواب و برادر یک شکم راجع بود و عینا در واقع قابل دما
 بیل مذکور است و در ایام حیات او پیره با بسیار شدند و برگرد
 آدم علیه السلام می کشید و با برکت و انبای یسوی مبارک ایشان
 می نمودند و بالا می رفتند و برگردن می داشتند او می شنیدند و بعضی
 که رعایت ادب میکردند آنها منع میکردند و حضرت آدم علیه
 السلام از خای عریان می فرمودند و ایشان را منع میکردند و از او را
 می کشیدند و از اینها منع نمی کردند یک کار از پیش نفس خود کرد
 دیدم آنچه دیدم می ترسم که بی فرمان سخن بگویم یا کاری کنم که
 باز عتاب آن در مانم و گفتم آدم علیه السلام در آسمانها ابو
 محمد بود و در بهشت ابو محمد خواهد بود و روز اول که در بهشت است
 آوردند باین گشت گشتی گشت و در زمین ابو البشر و در شریعت
 او مردار گوشت خوک و خون مسفوح حرام بود و نه صید و سی
 سال عمر شریف او بود و در عرایس امام تعبلی رحمت الله در
 قصه

بشاق آورده است که عمر او هزار سال بود چهل سال از آن بگذشت
 و در پی علیه السلام بخشید و در آن قصه طولیت این مختصر
 احتمال آن نذر دو در بستان نیز نقل از وجوب بنابر ارسال
 آورده است و الله اعلم و بعد از وی پیغمبر صلی الله علیه و آله
 علیه السلام همی و وی که محمد آدم بود و نجاتی که از برای
 وی فرود آمده هشتاد سال عمر وی بود و در زمان آسمان او
 است بعد از آن او ریس بود علیه السلام و نام او اخنوخ بود
 و او را در ریس بجهت تدریس کتب الهی و حسن اسلام نام شد و اهل
 کسی که بقلع خط نوشت و جامه بنید کرد و بدو وقت از بود
 و دیگر اظهار نجوم و بیان تریب افلاک و سیر کواکب نمود
 و بطلاهما ساخت و بجما داشت حال نمود و در قیامت بنده کان
 مجازی پیدا کرد و او بود و از جمله امت هم آرا می بود و نوبی
 ایمان آوردند و او را آسمان بردند و وی سجده و تفت و بیخ
 سال بود بعد از آن نوح علیه السلام بر سر سد سالت بنیشت

و اول

و اهل البو العرم او بود و نامشاکر بود و بوی اسطوخودوس
 و فوج بسیار نوح ملقب گشت و نکاح خواهر آن وقت
 او حرام شد و تکذیب او کردند و بگویند که بگویند که
 مگر آنکه در کشتی بودند و ایشان را نشان بودند چهل مرد
 و چهل زن چون نبردن آن نوح و فرزندان او ماندند و
 و دیگر نبردند و فرزندان او نبردند و نوح و جام و
 عرب و فارس و روم همه از اولاد سام انداختند و بنده
 از فرزندان جام اند یا جوج و طوح و قلاب و ترک از اوقات
 بعد از آن نوح علیه السلام بر سر سد سالت بنیشت گشت و او را
 او یاقاق تعالی بقوم عاد و ثمود و عاد نام یا پادشاه ایشان بود
 بان موسوم گشت و تکذیب وی نمودند و بر عقیق ملک شدند بعد
 از آن صالح پیغام برست علیه السلام و او را بنمود و فرستاد و
 شحو و نام جای است که در زمین حجر است آن قبیله نام آن جاه
 مشهورند تا قه طلبند بدعای صالح علیه السلام میروند و آورد

خداوند تعالی را شاکر

و غیر کردند قاتل نافرمانی بود مردکی بود سرخی اندکی نام قدرین
 پیالغب برین قوم حق تعالی ایشانرا بصاعقه و زلزله هلاک
 کرد بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام بر دلی آمد برکت
 رسالتی خلقت بر فرق مبارک نهادند پس در
 میان نهادن سوالات استخارات قصه شارب اکتان اتحاد
 را و یک گفتن محاسن چیدن تلخ مضحک استخار خلق
 ششگون شکوایرت اکتان و سوره ضیافت برای مهمان اندا
 خند اول کسی که محاسن او سفیدی پیدا کرد وی بود ویم الوعزم
 او بود و حضرت ابراهیم را چهار بر بود اسماعیل و اسحاق مدینه
 و عدائین و در بعضی روایات شش بوده و در بعضی دوازده نیز
 آمده و اسماعیل علیه السلام نیز از بیخامر ان مرسل بود و هر دو
 را دو مهر بود یعقوب و عیص که بیک شکم آمده بودند و یعقوب
 بجهت او یعقوب نام شد که از عقب عیص آمد و همه بنی اسرائیلیا
 از رسل یعقوب اند و مراور اسرائیل میگفت بمعنی عبد الله و
 عیصو

در اسحاق

عیص بر دهم است و بر یعقوب را علیه السلام دوازده
 بود که یکی یوسف بود علیه السلام و دهی نیز از جمله مسلمانان و
 لوط نبی علیه السلام در زمان ابراهیم بود صلوات الله علیه
 و بر عیص وی بود و ساره خاتون نیز خواهر لوط بود وی مادر
 اسحاق است علیه الصلوٰة والسلام و در بعضی روایت نیز
 آمده است که برادر زاده ابراهیم بود و بدین تقدیر ساره خاتون
 از پدر دیگر بوده باشد بعد از آن ایوب بن قاهر علیه السلام بود
 و او نیز از دختر لوط بود علیه السلام و دختر یوسف خاتون
 را نکاح کرده بود و بر وایتی دختر ابراهیم بن یوسف بود و آن
 همه و فاداری از وی دیده بود رضی الله عنهما بعد از آن شعیب
 نبی علیه السلام مبعوث شد بر اهل مدین نکذیب وی نمودند
 حق سبحانه و تعالی بصاعقه و زلزله ایشان را هلاک گردانید
 از آن موسی و یارون مبعوث گشتند علیه الصلوٰة والسلام
 بدین بن مصعب که ملقب بفرعون بود و قوم او خلیفه

بعد از موسی علیه السلام یوشع بن النون و بعد از آن یونس
 علیه السلام که مبتلا بشک ماهی شد و سه روز یا هفت روز یا چهل
 روز در شکم ماهی ماند خدای تعالی او را بشهر شوی فرستاد و کفایت
 وی نمود و در عذاب فرستاد ایمان آورد و در عذاب معفو گشت
 بعد از آن داود و بعد علیه السلام خلافت نبی اسرائیل را در اسلام
 گشت و بعد از آن سلیمان علیه السلام از فرزندان وی بود و در
 خلافت رسید بعد از آن ذکریا و فرزندان وی علیه السلام بعد
 از آن عیسی علیه السلام بعد از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 و دیگر پیغامبران که از جمله مسلمانان بودند که بعضی در قرآن مذکورند
 و بعضی بی همه منظور آن نظر عنایت الهی اند و بدو است عصمت
 و روایت است از کعب الجبار که گفت ده پیغمبر خسته کرده آخر مذاقل
 آدم بخون مخلوق گشت و دیگر شیت و ادیس و نوح و لوط
 و اسماعیل و یوسف و ذکریا و عیسی و محمد صلوات الله و آله علیهم
 اجمعین و افضل الانبیاء محمد صلی الله علیه و سلم و خاتم النبیین

پیغامبران

پیغامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با جماع اهل اسلام بدلائل آیه گفتم
 خیر بعد از حضرت الانبیا که تفهیل امت از انبیا که بهترین انبیا است
 حضرت محمد رسول ایشان است و نبی و در شریعت آدمی است که خدای تعالی
 ویرا خلق فرستاده باشد از برای رسانیدن احکام او و رسول است
 که او را شریعت و کتاب باشد و محمد صلی الله علیه و سلم بعثت بجهنم
 و این پس است و خاتم پیغامبران است و بعد از وی پیغامبری نیست
 و بی ناسخ همه شرایع است و هرگز نسخ نمیگردد و بعد از زمان آدم تا
 بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم چند سال بوده و بیست و نه
 گویند که از زمان خلق آدم تا بطوفان نوح دو هزار و دویست و چهل
 و هشت سال بود و از طوفان تا بغوت اکیصد و پنجاه سال بود
 و از نوح تا بران ابراهیم علیه السلام دو هزار و دویست و چهل
 سال بود و از ابراهیم تا زمان موسی علیه السلام نهصد سال بود
 و از موسی تا بعد از علیه السلام هزار و دویست سال بود و از
 زمان عیسی تا بران حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بر و آیت

کرد

و از آن پس

شصت قتا ده پانصد سال بود و بر وایت کاتبی پانصد و چهل سال
 بود و بر وایت قتا نلی شصت سال و بر وایت ویت سیصد
 ویت سال و کتبی که با بنیانا زل شده است بر وایت ویت
 صد و چهارست پنجاه و چید و شیت آمد و سی و چید و پانصد ویت
 چید و پانصد ویت و بر وایتی ده پانصد ویت و ده کتبی علیهما السلام
 بر وایت از وایت و چهار کتاب دیگر وایت ویت و بر وایت
 و ده و اخیل ویت و قرآن و صلوات الله علیهم اجمعین و در
 نبوت ذوالقرنین و لقمان علیهما السلام خلافت و عکرم ویکو
 که پیغمبر بودند و در نبوت خضر اختلاف است که پیغمبر است
 و الله اعلم ذوالقرنین بجهت آن گفت که هر دو قرن آفتاب را
 گرفت یعنی خرق و مغرب را بر کرده بود و بعضی گویند دو قرن
 یا و شاهی کرده هر قرن شصت و سال است و بعضی گویند که در خواب
 دید که هر قرن آفتاب را گرفت بجهت آن ملقب بان شدند و بعضی
 گویند مویها بر خود مجعد کرده بود و کرده در پیش بر داده و الله

اعلم

و الله اعلم و از اجل پیغمبر عربی بودند اسماعیل و هود و صالح
 و شعیب و حجر صلوات الله علیهم اجمعین و چهار پادشاه تمام
 روی زمین را شکست بود و دو مسلمان و دو کافر مسلمان سلیمان
 و ذی القرنین علیهما السلام و دو کافر و دو ویت و بخت نفر و بخت
 نصر ویت المقدس را غراب کرد و از مسلمانان ایتنا و هزار کس
 بقتل آورد و دو بختا و هزار کس را از کس و هزار کس را بقتل برد و در
 میان ایشان و انیال پیغامبر بود علی السلام و در طوفان ویت
 نمرود گفتند اقل عیسی علی السلام دویم کو و کول احباب اعدو
 سویم شاید حج را زاهد و چهارم شاید یوسف علی السلام و بر کتی
 قصه یکت در روضه العلماء مذکور و الله اعلم عباد الله تعالی
 العالمون بامر و ملائکه بنده کان خدای تعالی اند که عمل می
 کنند بفرموده او چنانچه فرمود تعالی شأنه لا یستعینون بالقول
 و هم بامر و یعملون و لا یتکبر عن عباده و لا یتغفرون و لا یو
 صفون مذکوره و لا انوشه و صفت کرد و نمیشود ملائکه را

به نری و ملائکه اگر کسی گوید که باری و ملائکه را چه بیکدیگر
ملائکه بودند و نا فرمانی کردند جواب میگوئیم که هیچ است که
از ایشان کفر و کبر و صاوری نشده است و تعزیر ایشان بر وجه
معاشیت است چنانکه معاش میشوند انبیا و دیگر در سهو و غفلت
و نیز اگر پرسند که البتة هم از ملائکه بود که فرشته جواب گوئیم
که از ملائکه نبودند اگر حق تعالی فرمود که از من الجن بدانند که
تحقیق ایمان بملائکه باید که چهار چیز درباره ایشان اعتقاد کنی
اول ایمان بوجود ایشان است و در ماهیت و حقیقت ایشان
بحث کردن داخل ایمان نیست مثلاً دانستن آنکه روحانی هستند
یا جسمانی یا خود مرکب از هر دو بر تقدیر جمیع از اجسام بطریق
یا کسبه و یا وجود لطافت از اقسام نورانیة یا هواییة در
تفاوت بدرجہ اعلیٰ بمعنی آنکه کار ایشان علماء و دانشمندان و حکماء
محققان و شمه از آن جدا این فقیر علیه الرحمة و الغفران و در
روضه الواخطین خوشنویس ایراد فرموده اند و بیم ایمان آورد

و عصمت

سابق

معصیت و طاعت ایشان یعنی عصیان و نافرمانی اصلاً از ایشان
صاوری نمیشود و در هر چه بدان ماوردند قال الله لا یعصون ما امرهم
و یفعلون ما یؤمرون و میگوئیم آنکه بدانی که ایشان و سایر ملائکه میان
حق تعالی و بزرگواران را اقسام ایشان بانبیا موکلند بر قسمی از
اقسام عالم چهارم آنکه اعتقاد کنی که حق تعالی بملائکة ایشان
کتابها را از آسمان بانبیا علیهم السلام فرستاده است چنانچه فرموده
وانزلنا قول رسول کریم ذی قوه عند ذی العرش مکین مطلع
شم امین و در معتمد تشریحی آورده است که ملائکه کردی انداز
خلق خدای تعالی زنده و کویا و انا و از اهل تکلیف و مأمور با و امر
و منی از نواهی و محبت آنکه انس و جن و مرکب بر ایشان جایز نیست چنانچه
مدت حیات ایشان از امتی که کردند و بحیات بازارد و از فرشته
کان کسان هستند که حق تعالی ایشان را بر سالت بفرمان فرستاده
و در بابی که بعضی را از ایشان بر سالت بیعضی هم از ایشان بفرستاده
و پیش از دعوت جنیان بر زبان نبی آدم بر سالت فرشته کان

نورانیة

سابق

چنانچه بتوحید دعوت کرده باشد و اعتقاد باید کرد که فرشته کمال
از نافرمانی خدای تعالی معصومند و اگر نه عصمت خدای تعالی
بودی نافرمانی از ایشان ممکن بودی زیرا که مکلف بامر و نهی تو
کسی را بکاری و لالت کردن که امکان ندارد که آن بکند و از هر چه
کرد که امکان ندارد که آن کند از حکمت و در پند و امر و نهی ظاهر
امکان ثواب و عقاب نباشد و نیز اعتقاد باید کرد که فرشته
کان علیهم السلام بر گزیده کان حضرت حق سبحانه و تعالی نگاه
داشت حرمت ایشان واجب و سخن در فضل ایشان بزرگ
و با حاکم منجی است مطلق شده از آن در آخر کتاب ایراد کنیم
انشاء الله و تعالی و ملائکه از عبادت غافل نشوند و در این که
تعالی مشغول باشند اگر طایفه از ایشان بکاری و لالت کنند
تا بامری در آن تصرف میکنند در آن کار از شیخ مشغول میشوند و کار
رهای که ایشان مغفول باشد بسیار است مثلاً اطواف بر گردن
و صفت بر کشیدن بر حوالی آن و غیره اگر کسی در بهشت و دوزخ و ایشان را

روحان

روحان کوبیده بقیع را زیرا که ارواحند بی شایسته اب و
خاک و آتش و باد و بعضی روحان بیان گفتند بقیع را بجهنم آنکه
و ایم در روح و خوشی عباد و تند در سخت ملکوت آسمانها چون
آدمیان در مغاک خاک محسوس اند و ایشان دو قسم اند روحا
نشان و کرد بیان یعنی فرشته کان رحمت و فرشته کان عذاب
مشتق از روح و کرب علیهم السلام همین مقدار رسیده است
در ایمان آوردن بفرشته کان و ایشان را اندک کورت رحمت
نکند و ایشان مدد که بجز بصورت که بر آن مخلوق نمیدهند و مدد
بر بعضی پیغام علیهم السلام و هر یکی را مرتبه است مقرر و مقام
است معین که از آن تجاوز نتوانند نمود و عهد و ایشان و
کثر ایشان جز اعلام الغیوب کسی نداند و پیغام جنود و ملائکه
هست و لیکن امام الایمه و کاشف الغمّة امام فخر المله و الدین
الراز می فرمودند که در تفسیر که آورده است که از کثرت ملائکه روحا
نیجا که محمودان این نیست که تمام آدمیان یک قسم اند و جنیان

و انوار

برست ایشان و در قسم باز چنان باره یکی که قسم اند و حیوانات
بر خیزد بایستای و در قسم اند باز آدمیان و حیوانات
بر خیزد باطیور که در و اسکن دارند یک قسم اند از ده قسم
باز آنچه مذکور شد یعنی طیور و حیوانات بر خیزد باطیور و حیوانات
و آدمیان نسبت به حیوانات بحر یک قسمند از ده قسم باز مجموع آنچه
شد عشر ملائکه ارضی اند باز این مجموع عشر ملائکه آسمانی و حیوانات و
مجموع آنچه گذشت عشر ملائکه آسمانی دوم اند باز همه آنها عشر ملائکه
آسمانی سوم اند هر برین ترتیب تا آسمان بفرستد باز مجموع هفت طبقه
آسمانها و ملائکه زمین با حیوانات بحر و طیور و حیوانات بر زمین و
و آدمیان همه در جنب ملائکه کرسی قلیلی اند نسبت با کثره و مجموع
فرشته کان کرسی باهم ملائکه که گذشت در جنب فرشته کان کرسی
از ششصد هزار راقع و در جنب یک قسم هستند از ده قسم بعد از آن مجموع
فرشته کان همه اوقات با فرشته کرسی و سموات و طیور و حیوا
نات و اناس و جن و شیاطین نسبت به فرشته کان که بر کرد و در جنب

طیور

طیور می کنند و طین قطره باشند در دایمی مجموع اینها بطاعت
و فرمان برداری و خدمت حضرت پروردگاری جل جلاله مشغول اند
و از ملائکه و فتور و عبادت معشوق و محفوظ و شیخ المشایخ
شهاب المله و الدین الشیخ و روی قدس سره و کتاب شرف
النصایح خود دار کعب انصاری رضی الله عنه روایتی آورده که بر کرد
ورش بقا و نذر اصف اند از ملائکه هر یکی از قعای دیگری مجموع یک و
تسلیل مشغول همه در طواف یکی می آید و دیگری می رود و در نه بدایت
ایشان معلوم و نه نهایت ایشان پیدا و از و رای این
بقا و نذر اصف بقا و نذر اصف و دیگر بقا و نذر اصف و دستهای گردن
ای خود نهاده چون او از تکبیر و تسلیم آن فرشته کان بشوند نماز
بر دارند و بدین شیخ حضرت پروردگار را جل جلاله بنحوی استخوانک
و بجهت کانت الله الذی لا اله الا الله غیر که کانت الله الا که لا اله الا الله که هم
که از و رای این بقا و نذر اصف و دویم صد نذر اصف و دیگر است همه
دستهای راست بر بالای چپ بر سینه نهاده از سر تا بقدم ایشان همه

موی و پرو در اندامها بکوی دیگر یک ریش و چند
 یکدانه آغوان در کوی دیو است و کوش نیست مگر این کوی
 بنویس و تجید و تجید حق بخار و تعالی میگویند که هیچ هیچ
 هیچ دیگر نماند و در غلظت و حشرات ایشان روایات و
 روایت و هم در شرف انصاف میگویند که از برای تابانی دیگر
 سید سال راه است و از هر کوش تا بگردن ایشان صد سال راه است و
 ازین کوش تا بکوش دیگر با صد سال راه است و ازین دست تا بدین دست
 همچنین و از قدم تا کعب با صد سال و از کعب تا برانو و دست
 سال و از برانو تا بران با صد سال و از بران تا آغوان به صد سال
 راه و از آغوان تا آغوان دیگر صد سال راه و ازین دست
 یک تا برنو مرفی یک صد سال و از مرفی تا بدین صد سال راه که اگر
 فرمائی الهی جهان در سبب مجموع کوههای عالم را یک قبضه تواند گرفت
 و نیست قطعه زمین را بقبضه دیگر در شرف انصاف بروایت و سبب این
 آورده که طول جملش و دست و دهده هزار سال راه است و زیر قدم

هزار
 ایشان

ایشان است هزار سال راه است و در ایشان معلوم است مخلوق
 است هر کاه و در عرش خواهند که بردارند هزار سال راه است
 تجزیه و ماند حق تعالی تلقین کلیه لاجل و لا خیر الا بالله
 ایشان که نمایند قوه حق آن بار و احتمال عرش پروردگار جل و
 علامتشان که در نامه برای بر خیزند و عرش خداوندی را جل جلاله
 بر دوشش گیرند و پاهای ایشان با صد سال راه در زمین بستم
 بر باد نهاده است مجموع از تجید و تجید و تعلیم و هیچ حق تعالی یک
 عت بر خیزند و باین کلیه مشغولند که لا اله الا الله و هم عرش
 العرش المحمدی الرفیع و بعد از آن استغفار و مومنان و مومنان
 والله للملکم للرشاد والله تعالی کتاب انزلها علی شایه و بین
 فیها امره و هی و عده و وعیده و مراد تعالی راست کتابها
 که فرستاده است بدینا بران خود و بیان کرده است در آن کتابها
 بهما ام خود را و نهی خود را و وعده خود را و موعی را که سبب همه
 مغفرت میشود و همه کتابها سخن خدای تعالی است سخن خدای تعالی

سید
 ایشان

خبر

یکی است و تفاوت در نظم است که خوانده میشود و حضرت حق است
سجده و تعالی و ارباب کلمات و تحریر الهی سلیطین نیست و
فاصله بین کتب از روی نظم قرانت و از نظم و خلق و تغیر و تحریف
محفوظ و متکلمت و شتمت به حکم و تشابه و حکم قران کاتب
تشابه است و اعتقاد باید نمود که مجموع کتابهای حق
تعالی حق است و بی روی او امر و نواهی که در آن ثبت است
بر آن طایفه که بایشان آمده است واجب است و موجب ریاضت
درجات و خلاف آن سبب عقاب در درکات و هر چیز که در آن کتاب
است صحت و منزله از کذب زیرا که کذب و نقض برخلاف تعالی
محال و قبول آن کتابها و بی روی آنها بر آن طایفه که مخاطب
بدان بودند فرض بوده است و ما را در قران چند چیز دیگر فرض
است که باین اعتقاد جمع کنیم یکی آنکه قبول آن کنیم و متابعت
آن برضو فرض داریم و دیگر آنکه قران را حجتی و انیم باقی تا قیامت
و از نسخ و تبدیل منزله و دیگر آنکه یقین داریم که کلام خداست

سجده

سجده و تعالی و وضع هر یک علیه سلام و بی غیر صلی الله علیه و سلم
و اگر کسی اعتراض کند که قران خدای تعالی چند جا او را انشاء
بجای آن علیه سلام کرده است که آنرا بقول رسول کریم یعنی وی است
که قولیت از رسول کریم فر گرفته است و یا از وی خنیده و یا
رسول کریم بوی آورده و چون وی واسطه بود آن معنی انشاء
بوی رفت و دلیل برین آنست که قران معجزه است و معجزه آن بود
که بود که جز خدای تعالی بر وی قادر نبود و اگر قبول فرشته یا پیغمبر
بودی معجزه نبود و اعتقاد اعجاز قران نیز از جمله واجبات است
و دیگر آنکه اعتقاد کند که از روی وفات حضرت صلی الله علیه و سلم
بعث کسی از قران چیزی کم نکرد و بر آن نیز پیغمبر و دو از وضع رسول
صلی الله علیه و سلم هیچ وجه نکرد و ایند و حق تعالی مقتضای فرمان
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون این کتاب را مکتوب و تحریر
و تبدیل صیانت فرمود و هر که بخلاف این اعتقاد کند در قران
وی تکذیب حق تعالی و رسول وی صلی الله علیه و سلم نموده باشد

و از انواع ایمان بقرآن ایمانی است بناسخ و منسوخ است و نسخ
آن باشد که حق تعالی حکمی فرماید بعد از حکمی دیگر کند که آن حکم
اولی معطل نماید چنانکه فرمود و اعرض عن المشرکین یعنی راسخ
علیه و سلم اعرض فرمود از مشرکان و باز فرمود عرض المؤمنین
علی الخصال با مشرکان قتال کن و این مثال قرآن بسیار
و لیکن نسخ خاص در امر و نهی است نه در احکام و چنانچه فرمایند
یا چنین خواهد بود و یا چنین که نسخ احکام مستلزم کذب بود و اینها
بر غایت و در نسخ احکام حکمتهاست یکی آنکه مصلحت باشد و گاهی در آن
حکم اولین بود و باز مصلحت و حکم آخرین است و این تفاوت در معلوم
بودن و معلوم چنانکه طیبی امر و مثل بیماری را بر شترتی معالجه کند و فرما
بشربت دیگر علاج فرماید خلاف اول طیب نکر دیده است اما فراغ بیمار
تغیر یافته است چون حال تغییر یافت لابد حکم نیز تغییر یابد و دیگر آنچه
دانشی است آنست که از کتب ما تقدم در دست جهودان و تمایلان
مانده است تصدیق آن بر ما لازم نیست چرا که حضرت حبیب الله علیه و سلم

فرمود

فرمود که تصدیق آن بکتاب مکتوب و مکتوب مکتوب و کونیه ایمان
و دریم بدانچه خدا بی مدعی و مومر شده است و دیگر آنکه خدا بی
تعالی بخیر است و دروغ گوئی ایشان گواهی داده است و فرمود
که ایشان از نزد خود در کتاب ما چیز را آورده اند و گفتند که این
از نزد خدا بی است بجهان و تعالی پس تصدیق ایشان حجت نهد و
اعتقاد باید کرد که کتابها قدیمند چرا که مجموع عبارات از یک
صفت کلام که قایم است بذات الهی و قدیمت زیرا که محال است
که ذات او محل حوادث باشد و تعدد در اسماء چون قرآن و تورات
و انجیل با اعتبار غیر است از آن صفت عبارات مختلفه چون بجهان
عربی معبر شده از قرآن و فرمان خوانند و چون بجهان تورات
و بر مانی انجیل و علی هذا و دیگر باید که در ایمان بکتب تعین عدله
نکند زیرا که دلیل قطعی نیامده است و آنچه در روایت آمده است
که صد حجفه فرستاده است بنجاه نبیث علیه الصلوٰه و السلام و صحی
با و پس و بیست باب را هم علیه السلام و چهار کتاب دیگر تورات

تواضع فرمود و در پیشگاه یافت و در پیش دیگران که کار از آن
حضرت نشان بیت المقدس میطلبیدند آن حضرت بیک معاینه
چنانچه و بیان میکرد که در خواب دیده بودی هرگز از علاقت نطلبیدی
سنگار و دیگران که معراج نکردی زیرا که اگر کفایتی شاک که در خواب چنین دیدم
که مرا با شما نبردند تقدیر این خواب موجب انکار هیچ عاقل نبود
چرا که از عوام الناس این نوع خواب دیدن متعبد نیست مگر از
انبیاء علیهم السلام بمنزله ایها دلیل است که در بیداری بوده و قید
بقطر که در عبارت مصنف رحمه الله واقع است و در مذهب آن
که گفته اند معراج حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم در خواب بود و صحیح
روایان که گفته اند که روح آن سرور راضی الله علیه وسلم بوده بی شمار
کتب جسد و الی السمار و آنرا که معراج در آن بیت المقدس پیش نمایان
نمیشد و الی ما شاء الله بجهت آن قید تا اشارت با قوال سلف شود که
بعضی تا بهشت و بعضی تا فوق عرش و قومی تا اطراف عالم گفته اند
و جمعی بر آنند که روح آنحضرت راضی الله علیه وسلم در خواب معراج فرمود

و جسد

و جسد در فعل خود بود بلکه بلا متعلق اند با بدن معنی که رویای انبیاء است
و علم بیداری دارد چه است ایشان اینست که تمام اعیانهم و لا ینام قلوبهم
و این مذهب را از عایشه صدیقہ صلی الله علیه و آله روایت کرده اند انکار عایشه
و معاویه معراج جسمانی را بجهت آن بود که ام المؤمنین در آن وقت خود
سالی بود و آنحضرت را بر روح و جسد و از آن حال وقوف نداشته و معا
وید در آن زمان با سلام در پی آمده و از آن معنی بی وقوف بوده و آنچه
معظم سلف و خلق بر آنند که معراج آنحضرت در بیداری بود و آنحضرت
را بر روح و جسد و بعضی از شب از مکه به بیت المقدس و از آنجا با شما
نمایانند چنانچه تفصیل در خلاصه الزیاده ذکر کرده ایم و نیز اختلاف
در آنکه حضرت رسالت اصلی الله علیه وسلم در شب معراج حق تعالی
را دیده یا بی بعضی بر آنند که ندیده و این مذهب عایشه صدیقہ
است و جماعه دیگر از صحابه رضی الله عنهم است جبر و قیود کونی و از ام
المؤمنین رضی الله عنها پرسیدم که از ای محمد ربه آیا دید محمد برود و گفت
خود را عایشه و جواب من گفت لقد قوی شعثی عما قلت تحقیق که

موی بر تن من بر خوست ازین سخن که تو گفتی بعد از آنکه امام حسین
گفت بی خبر است که هر کس که آنها را تو گوید جنتی که دروغ گفت
اول آنکه حق تعالی را دیده هر که این گوید دروغ گوید و بعد از آن
این آیت خواند که لا تدركه الابصار و از ابو ذر غفاری رضی الله
عنه منقول است که فرمود حضرت رسالت الله تعالی را در آن شب
دل دیدم بچشم و جمیع از علماء بر آنند که دید چون ابن عباس و حسن و
زهری و ابوالحسن اشعری لیکن اختلاف در آن است که میان این
جماعت که بچشم دل دیده یا بچشم این عباس و دیگر روایت موافق
ابو ذر است که بچشم دل دیده و در روایت دیگر هم از وی مطلق است
علماء آنرا بچشم دل قرار دادند و طایفه جمع بین الروایتین می
گویند که دو نبوت و دیده نو نبی چشم دل و یکبار چشم سر و شیخ نظامی
قدس سره اختیار این روایت کرده تا فرمود **بچشم** مطلق از
آنجا که پسندیده است و بعد از آنکه خدا دیده نیست و دیده محمد نه
بچشم و اگر بلکه بدین چشم بر آن چشم و بعضی از ائمه دین بر آنند که

درین

اولی

بچشم مثل توفیق ادبیت دید که دلیل درین باب نه بنی و نه
باشیات وارو شده و آیات و احادیثی که مستلزم این است
متعارض و قابل تاویل است و این مسئله از علمای متأخر بعد از شخص
اکتفا به دلیل ظنی توان کرد و اما پیشتر از علمای متأخر بعد از شخص
احادیث و تفاسیری دلائل اخبار برین معنی قطع کرده اند که مراد از
دیدن بدل نه مجرد حصول علم بالله تعالی است زیرا که این علم را
انحضرت همیشه ثابت و محقق بوده است بلکه حق تعالی خلق را بقی
در دل انحضرت فرموده بود مثل آن رؤیتی که چشم نهاده تا چشم
بمعاد است **دل و دل** معقارت چشم بدولت شاهانه مشرف گشته اند
و کرامات اولیا و حق و کرامات اولیا حق است و ولی آنکس است که
عارف باشد بذات و صفات خدا تعالی و مویلت بر طاعات و
عبادات نماید و از معاصی بجنبشند و بر شهوات و لذات مایل
و حرص نباشد و کرامات اولیا امر است که خلاف عادت بظهور
آید و معروف بدعوی نبوت نباشد بلکه مقارن ایمان و عمل صالح

و تفاسیری

و چشم

مقارن باشد اما اگر ایمان و عمل صالح باشد آنرا استیلا میگویند
چنانچه فرعون بی عون اگر آب را کفتی تا بر کوه و بر بالا رود بر
سوی من و اگر بی نیل اشارت کردی چند کز آب بلند استادی و هرگاه که
روان شدی نیل با دی روان شدی چون بایستادی نیل با
دی بایستادی و عکس نیست که آن را از جمله کرامات بود اگر چه
قوم او را حیوان می نمود که آن شخص قدرت و عین انجازه است
بلکه مگر الهی بود تا او در کفر خود فرو نرفته و از قبول
ایمان دور تر میشت و این اشغال ازین نوع است دراج و مکراه
است و شیخ ما قطب المشرق و المغرب احمد الناصبی الحامی قدس
سره در یکی از مضامین خود فرموده که اگر کسی سبی که سعاد و بر
آب انداخته نماز میکند یا نهو ابعاد مشغول می نماید لیکن خدا
خلاف شریعتی را مرتکب و یا بیدعتی منسوب آگوست شیطانیت
نه چنانی قیطر نه اله الکرامه علی طریق نقض العاده للمولی من
قطع المسافة البعیدة فی مدة القلیل بسط ظاهر میشود کرامات

لنوی

مردی

مردی بر عریقی که شکفته ظاهر است یعنی متعارف و معناد
نیست از قطع کردن مسافت بعیده در زمان اندک چنانچه حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خود ما را خبر داد که کرامت اصف
که چون سلیمان علیه الصلوة والسلام خواست که تخت بلقیس را بش
از آمدن وی انجا حاضر کند خدای تعالی خواست که تا شرف اصف
بخلق نماید و کرامات وی ظاهر کند و باطل عالم باز نماید که کرامات
او را جاریست سلیمان علیه السلام فرمود که کیت از شما که تخت
بلقیس را بش از آمدن وی انجا حاضر کند خدای تعالی عفریت من الجن
آنا ایتیک به قبل ان تقوم من مقامک گفت عفریتی از من که من
بیارم تخت و برایش از آنکه تو بر خیزی از جایگاه خود سلیمان علیه
السلام گفت زود تر خواهم اصف گفت آنا ایتیک قبل ان یرتد الیک
طریقت یعنی من پیش از آنکه تو چشم بر زمین آن تخت را نهی حاضر کنم
و آن یکا به راه بوده که تخت بلقیس را حاضر کرد و بدین سخن حضرت
سلیمان علیه السلام متغیر شد و انکار نکرد و این هیچ وجه معجزه نبود

از بر آنکه آنکه میگوید در این دنیا که است پند و غیره
 اصحاب که است و سخن گفتن سنگ با ایشان و خواب ایشان و تقلب
 ایشان اندر کتب برین و بسیار و تعلیم ذات الیمین و ذات الشمال
 و کلیم با سطر در امیه بالوصف این جمله ناقص عادت است و معلوم
 است که عجز نیست پس باید که کرامت باشد چون اشبات کرامت
 اولیا بجز معلوم است است که در حدیث صحیح وارد است که
 صحابه رضی الله عنهم گفتند که یا رسول الله ما را از عجایب اعم ما فی
 خبری بگوئی که دل ما بآن اطمینان یابد گفت بیش از شما که کتب
 می خواند چون شبانگاه شد قصد غاری کردند و اندر آنجا رفتند
 چو ن پاره از شب بگذشت مشکلی از کوه بیفتاد و در غار بآن
 استوار شد جناح بیرون رفتن ممکن نبود و گفتند یا رسول الله ما را از غایت
 الا انکله کردار ما می خورد که بی ریا از ما دور وجود آمده بخدای تعالی
 شفع آیم بپند که میرکت آن ازین بریم یکی از آن سه کس گفت یا
 خدا یا میدانی که ما را ما و دیما و بدیدی بود از مال دنیا هیچ نبود و جز نری که

باران غلط بارید و کسی اندر آمد

که شمر

خود را می و من نیز و در هر وقت اوقات ایشان کرد می و از جهت
 قوت خود در روز پشت بر زمین میاد و می و بغیر و ختمی و بهای آن
 در وجه طعام چاشت و شام خود صرف کرد می شبی یکگاه ترا عدم
 و آن نیز را بد و شنیدم و طعام ایشان در آن کردم و پیش ایشان
 بر دم در خواب شده بودند من آن قیج را در دست داشته و
 چیزی ناخورد و انتظار می بیداری ایشان می بر دم چون صبح شد
 و ایشان بیدار شدند و طعام خورد و من پس من شستم و طعام
 شام خود بخوردم با خدا یا اگر من درین سخن راست گویم مرا
 فرج هست فی الحال آن سنگ جنیدی که در شکافی پدید آمد و
 دیگری گفت خداوند میدانی که مرا از خبر می بود پس صاحب جمال
 که دلم پیوسته متغولی می بودی و من هر چند ویرانجو اندی می
 اجابت نکردی تا یکبار برکت تمام صد و نیا زرد را بودی بوی
 فرستاد و من خط آنکه یکشنبه شب با من خلوت کند و من گفتم من نمائید
 چون نزد من آمد ترسی و دلم پدید آمد دست از می برداشتم و از

حق سبحانه تعالی ترم دادم بار خدا را که من درین محنت
 میگویم مارافج فرست فی الحال آن سنگ خنیدی کرد و آن
 زیاده شد خنای از وی بر و آمدن توانستند دیگری گفت
 آبی میدانی که مرا کرده مزدوران بودند چون کار تمام کردند
 و همه مزد خود گرفتند مگر یکی مزد نا گرفته برفت من آن مزد
 ویرا بگو سفیدی دادم وی مدت چهل سال نیامد از آن کو
 سفید نتایج بسیار حاصل شد روزی آن مزد ویرا آمد و گفت ای
 عزیز یا داری که من وقتی از اوقات مزدوری تو کرده بودم
 او گفت بآن مزد احتیاج دارم گفت بفلان جای رود و آن همه
 که سفیدان از آن تست بگیر و برو گفت ای عزیز مرا افسوس میکنی
 گفت افسوس نمی کنم و راست میگویم آن همه بوی دادم بگرفت
 و برفت خداوند اگر من راست میگویم مارافج فرست بیکبار
 آن سنگ از در آن غار فراتر شد تا ایشان پیرونی آمده برخند و این
 فعل ناقص عادت بود و معجزه نبود و دیگر قصه جرج را به

در او

در روزی که در آن غار بود

و القات

حامله شد و چون وضع حمل نمود گفت این فرزند از هر یک است
 قصه معروفی که در آن زمان در میان اشراف و اعیان وقت برده و
 آن حال در دستار نمودند و در آن زمان آنکه در میان ایشان گفتند
 از کودکی بر سر پادشاه خود را بست بگوید گفتند این چگونه بشاید
 بود که کودک بس چرخ خود را روی پا بگذارد و ده گفت ای کودک بگو خدای
 یزدان را بخواند که بگوید راست بگوئی یا نه تو گفتی که در میان آنکه گفت ای چرخ
 در حق تو دروغ میگویند آنکه پدر من شایسته و پادشاه مقصود
 از این مبالغه در ثبات کرامت اولیا است که تا بهر سلیم القلی
 که مشاهده احوال این طایفه و مطالعة اقوال ایشان کرده باشند
 بمشانی نیست و حکایات نادرست احباب جمالت و ارباب خلا
 است که درین روزگار ظاهر شده اند و نفعی که امانت اولیا بلکه انکار
 معجزات انبیا میکنند فریفته نشوند و دین خود را باندند و بخت
 این طایفه بر نفعی که امانت اولیا است که خود را در اعلی مرتبه
 ولایت می نمایند و ازین امور و احوال ایشان را خبری و اثری
 نیانی آن میکنند تا پیش عوام قضیه نشوند و از قضیه

خواص

مخصوص می دانستند و آنکه اگر چند نفر را حق عبادت برایشان ظاهر
 شود و چون در ظاهر ایشان موافق احکام شریعت است و نه
 باطن ایشان مطابق آداب طریقت آن از قبیل مکر و استیلاج
 خواهد بود و نه از مقوله ولایت و کرامت و ظهور الطعام و ارباب
 و طلباس عند الحاجة و ظاهرش طعام و آب و جامه در وقت حاجت
 ندانند بلکه حق سبحانه و تعالی در مریخ خاتون رضی الله عنها فرموده حق
 کما دخل علیها ذکرها المجراب و بعد عندها در قاع یعنی هر وقتی که در
 می اندد ذکر یا در مجرب که مریخ خاتون در اینجا عبادت میکرد می یافت
 در این روزی مریخ خاتون را از طعام و آب و غیر آن از وی پرسیدند
 که این از کجاست می فرمود که از نزد خدای تعالی و الهی علی الملک
 و الطیران فی الهواء و همچون رفتن بر روی آب و پیریدن در هوا
 چنانکه از جعفر طیار رضی الله عنه منقول است که در غزوه موفه
 بعد از شهادت زید که علم بوی رسید و جنگ مشغول شد چنانکه
 هر دو دست مبارکش را بینداختند و بازوی خود را بر خندان نقا
 نه که در کشیدند و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را احوال

ایشان اطلاع یافته فرمودند که جعفر طیار شریف شد و حضرت
حق تعالی او را در بهشت در آورده و بعضی دوستان حق تعالی
و دایم از یاد قوت سرخ بدار نامری خواهد قضای روحیات
را طیران نماید و بعضی از علما حمل بنظر کرده اند جمعی بصف ملک
و قوت روحانی قرار داده اند و کلام الحاد و اندفاع المتوجه
من البلاد و همچون سخن گفتن جمادات و حیوانات و منفع
شدن آنکه متوجه است از بلا صانع فاطمه زهرا رضی الله عنها بوده
است که در شب ادلی که علی مرتضی کرم الله وجهه در فراش من در
آمد شنیدم که زمین با دی سخن میگوید بر سریدم و این حکایت
را صاحب بعض حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم رسانیدم
فرمود ای فاطمه زمین یا شهوات تو را میگوید و کفایت المهرم ولی
من الاحاد و کفایت هم نمودن ولی از دشمنان و غیر ذلک من
الاشیاء و غیر این جزا که مذکور شد از امور دیگر جانی دیدن
امیر المومنین عمر رضی الله عنه روز جمعه بر سر منبر لشکر خود را در
نماوند که یکماه راه بود و گفتن هر ساریه را که امیر لشکر بود

چنان

شهر

در میان خطبه سه بار که یا ساریه الجلیل یعنی از جانب کوه و
یا شی و یا جلقه مشغول است و تمام کرد آن مردمان گفته مگر
عمر رضی الله عنه چون طاری شد چون ساریه از آن لشکر را
جعت کرد در اشای سخنان که میگفت روز جمعه که از وقت
بامداد تا وقت نماز جمعه با کافران محاربه میکردیم تاگاه آوازی
شنیدم که سنادی ندا میکرد یا ساریه الجلیل الجلیل پشت بکوه باز
نهادیم و چندان محاربه کردیم که بسیاری از ایشان کشته شدند و
دیگران بگریختند چون این سخن با آنکسان رسید که با میرکان جنون بر
بودند گفتند بگذرید و پیرا که از برای این کار ساخته شده است و
در عمان روز این سخن با امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید فرمود
که وی هیچ کاری نکند و سخن نگوید که از عهده ان بیرون نیاید و
آشامیدن خالد بن ولید را و خضر را که در دن زهر او را نیز کرامت
دیگر است و آن چنان بوده است که چون امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه در زمان خلافت خود در برابر جانب چهره فرستاد و اهل
چهره شخص را عبدالمسیح نام با مقدار زهری که اثر وی در یک ساعت

اصل

ظالم بشد برسم بدیش و بی فرستاد چون نزد وی در آمد
پرسید که این چه چیز است عبدالمسیح گفت من مکتوبی خالده رضی الله
از ابرکت و گفت بسم الله و با الله رب الارض و السماء و بسم
الذی لا یغترق اسمہ شیء فی الارض و لا فی السماء و انما یا شامد
عبدالمسیح بقوم خود باز گشت و گفت با ایشان مصالحت کنید که هر
یک ساق خور و در وی هیچ اثر نکره این کار است که ایشان از الله
و نیز از حق رو و نیل از جنت مکتوب امیر المؤمنین عرضی الدعنه از
قبیل کنز است و تفصیل این اجمال است که در شواهد النبوة
آورده است که در آن وقت که مخرج شد و عاص رضی الله عنه
آنجا حاکم بود یکی از اهل مصر نزد وی آمد که ای عمر و دنیل را عاود
تجارت که شکست می شود و آن غیره چون ازین ماه و از ده روز دیگر
و غیره بکنید یا میکنیم ما در و پدر و برادران مال میدیم که رضای می شود
پس آن دختر را بجا ما و زیورهای خوب می آریم و در و دنیل
می اندازیم که عاص رضی الله عنه فرمود که در سلام مثل این امر
نخواهد بود زیرا که سلام که قولند بدانکه پیش از وی بوده است بر

انداخت

انداخت چون از آن تاریخ سه ماه بگذشت ابونیل تمام شد
و اهل مصر غنیمت جلا کردند عمر و عاص چون صورت حال مشاهده کردند
که در کیفیت حال نوشته بغار و قرضی الدعنه فرستاد و امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنه برین معنی اطلاع یافت جواب نامه وی
نوشت که ای عمر درون مکتوب خود که غذا پاره نوشته نما
و هم از او رو و دنیل انداز چون مکتوب امیر المؤمنین بفرستید
و مکتوب بکشاد و در و دنیل آن کا غذا پاره و پدر و وی نوشت
که من عبد الله امیر المؤمنین الی رو و لنیل اما بعد فان لا تشغل برب
سوم الجاهلیة و لکن برب ربی باذن الله تعالی یعنی از بنده خدای
تعالی که امیر المؤمنین است سویی رو و دنیل اما بعد بدان که ما مشغول
نمیشیم بر رسوم جاهلیت و لکن تور و ان شو بفرمان خدای عز و جل
چنانکه بستر مرضه بر و والا اگر نزدی الله تعالی قهار است پس عمر
رضی الله عنه آن کا غذا پاره را در نیل انداخت چون روز دیگر شد
ابن شازده که بنده بر آمده بود و از آن روز تا عاید این

عبادت بد از مهران برخواست و بگویند و گفت رسول
 الذي ظهرت بذا الكرامة لو احببت احدكم وميكروا بين ظهور
 كرامات معجزة مر رسول را که ظاهر شده است این که است از
 یکی است لا تظلم بها انه في كل يوم يكون ولينا الا وان يكون
 محمداً رسول الله انما ان امر خارق عادت اظهار
 میکند که آن شخص دلی است و هرگز نمی تواند بود و بی مکر
 مفرستد رسالت یغ خود و افضل البشر بعد نبیا ابوبکر
 الصدیق و افضل اوصیایان بعد از پیغمبر ما و ابی جعفر بود
 که گفتی بعد از پیغمبر تا بر عیسی علیه السلام تفضیل لازم نیا
 مدی ابوبکر صدیق است رضی الله عنه و لقب دی بصدیق
 آن گفته اند که در قصه معراج اول کسی که تصدیق رسالت آن
 سرور فرمود صلی الله علیه و سلم بود یا اول کسی که تصدیق
 آن سرور صلی الله علیه و سلم نمودی و ی بود و بعضی برانند
 فرمود که آنحضرت صلی الله علیه و سلم که ای ابوبکر حق تعالی ترا احب
 نام

ابوبکر است
 لقب

نام نهاد و اصل تحقیق برانند که چون ظاهر و باطن او بر صدق
 مستقیم بود بوساطت آن بصدیق موسوم گشت چنانکه گفته شد
 است از زبان صادق و یحییان صدیق چون نبی شفیق و جو کعبه
 عتیق صدق او میربان ایمان بود مصطفی هر چه خواست او
 ان بود همه او خویش کرد و کارش همه او گشت هر چه ارشد
 خواجها و قار و اهرسته دست لطفش شکست رابسته و وجه تلغیب
 بعیتش آن گفته اند که ویرا و ویرا و بود عتیق و عتیق و پیش
 از تولد وی وفات یافته بودند چون ابوبکر در وجود آمد
 بعیتش شایسته داشت با آنجه عتیق لقب نهادند و دیگر
 آنکه در آن روز سب طهارت لب مسمی بعیت گشت یعنی اراد
 از معایب نبیه و وجه دیگر آنکه در روز که بشرف سلام مشرف
 گشت حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه و سلم انت عتیق الله
 و وجه دیگر آنکه بوساطه حسن روی و حسن قوای که ویرا بود بان لقب
 تلغیب شد به عقافت در لغت بمعنی حسن آمد و لهذا در معراج او
 عنایت

گفته اند صورت پرش همچنان بود از آن پیش عوام نهان
 بود چشم ایمان جمال او بند کورگی چهره و شکوای
 میان ارباب سیر و توریج آنست که اول خدیجه کبر بود و جمعی
 که علی مرتضی بوده و صحیح نزد مختصان و محققان و اهل سیر
 توازیج آنست که اول خدیجه کبر ابو بعد از آن علی مرتضی پس از
 آن زید بن حارثه انگاه ابو بکر بعد از بلال بود رضی الله عنهم
 اجمعین و در کتاب استیعاب آورده که از محمد بن کعب قرطبی سید
 که اسلام علی استیق بود ابو بکر جواب داد که سبحان الله اولی
 علی مدین دولت مرفوشد اما عایت جانب ابو طالب کرده
 بود اظهار ایمان خود نمیکرد و ابو بکر رضی الله عنه بعد از وی
 به اسلام فایز گشت و اظهار اسلام خود نمود از آنجمله مردم در
 اشتباه افتادند و بعضی از ائمه دین گفته اند که اقرب با احتیاج
 و ورع آنست که گویند اول کسی که از زنان ایمان آورد خدیجه
 کبری بود و از حبیان علی مرتضی بود و از رجال احرار صدیق
 برزگوار بود و از مولای زید بن حارثه و از عبید بلال بود

کسی که از عجمایان آورده بوده بعضی گفته اند
 که ابو بکر بوده و طایفه بر آنست که

حسینان

نعم

نعم الغالب حق بعد از ابو بکر افضل است و فاروق است رضی الله
 عنهما و ویرا حجت آن فاروق گویند که فرقا کننده بود میان حق
 و باطل در قضایای خصوصت جناح از شیخ بزرگوار و منبع اسرار
 فرایدین عطار در بعضی اشعار بدین معنی اشعار فرموده که
 الله و چه جوی حق را بر زبان او کلام است ز فغان است
 فاروق این تمام است از آن برخویش زهر از مودی که صد تریاق
 فاروقیش بودی و ابر المؤمنین از آنجمله خوانند که بر سنده خلافت
 ممکن گشت و سر خلافت بوجود باب خود و فرزند ساخت
 روزی در جمع اصحاب فرمود که ابو بکر را خلیفه رسول الله صلی
 الله علیه و سلم میگفتند اگر مرا خلیفه رسول الله گویند مردم
 فکرم آن دشوار شود و غیر بن متعز رضی الله عنه آنجا حاضر بود
 گفت ای عمر تو امیر مائی و ما مومنانیم ابر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه بان راضی شد و پیش از وی هیچ کس را امیر نگفته بودند
 و روایت از ابو هریره رضی الله عنه که گفت روزی حضرت

رسالت صلی الله علیه وسلم که بتخلیق حبیبی امر از علی بن ابی طالب
بوده اند اگر در امت من کسی مثل ایشان خواهد بود عمر من خطابت
و علم را و غیر محدثون اقوالست قول اول آنکه مراد از محدثون صحابی
که از حق تعالی بامور ما مکرر کردند و بیم آنکه مراد جماعتی اند که ظن
ایشان در قضایا مطابق واقع باشد سیوم آنکه مراد طایفه اند که
در مواقع ملائکه بایشان سخن گویند و راه راست بایشان نمایند
چهارم آنکه مراد کرده ای اند که صواب بر زبان ایشان جاری شود
بن ابی و قاصص گفت رضی الله عنه که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرمود مرا فوق رضی الله عنه که ای عمر بن خطاب که نفس من بید
قدرت اوست که شیطان در هیچ راهی با تو ملاقات نکند الا آنکه
راه را بگذارد و براه دیگر رود و اگر فضایل که در مناقب هر یک از
اصحاب وارد است اگر بنویسم و ختم را بایده ساخت بعضی از آن در
کتاب روضه الاتقیاء که در ذکر اولیاء الله نوشته ایم بجا باز
جویند ختم عثمان ذی النورین بعد از عمر افضل شتر عثمان ذی النورین

است و مشهور است که چون آن گفته اند که حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم دو دختر خود را که در تثنیه دار فقات وی ام کلثوم
رضی الله عنهما که هر یک شعبه از شجره منوره نبوت و رسالت بودند
و هبانه نکاح وی در آورد و نظر باین معنی طریقتی فرمود
عطار در مدح او فرموده است که این خواجگه گویند بوده بدو
ما در ذی النورین بوده و گویند در هیچ امت احدی بهتر ازین
فضیلت که سعادت عقد و دختر بیغ را باشد فایز نگشته و غار
عثمان جز او کس را نبوده است این کرامی از غیر بیان دولت
کرامی و روایت است که چون ام کلثوم وفات یافت حضرت
صلی الله علیه وسلم فرمود که دختر در نکاح ذی النورین در آید
و او را عذاب نکند از بدبختی که اگر مرا جهل دختر بودی یکی را بعد
از دیگری بوی دادی و قولی است که بان سبب ویران این لقب
خوانند که هم در جاهلیت و هم در اسلام بنیادها و نشویند و خواجگه
و ضیاء حقوت و سماجت منور بود با آنکه بوسیله ضیاء صاحب بنار و

نور قیام شبهای تارا و قیام سواد و غیره نورانی بود و درین
باب گفته اند **عشمان** و لباس داشت و چرخ و حیا بار و
و بنا را بر روی او و دریا از طلعت او روی زمین نورانی و زطاعت
او بر آسمان بود حیا یا آنکه چون فردای قیامت در بهشت از
منزلی بمنزلی فرود کند و براق از او جانب او بود و اگر در
که منازل و مراحل بهشت نورانی شود و معنی طریقت در منطق الطیر
گویند اشارتی باین کرده اند **خواجه** است که نور مطلق است
بل خداوند و نور بهشت که گویند که ویرا باین جهت ذی النورین
خوانند که از دو طرف سلسله قرابت او با رسول صلی الله علیه و سلم
استحکام یافته بود هم از جانب آباء هم از قبیل ائمهات از اطباع
سلیم بعید نخواهد بود و روی و خیر میضاعه آنحضرت به عبد الله
پدر آن سرور توانا مان بوده اند و بشوئیت پیوسته که امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه فرمود که از برای آخرت ده ذخیره ساخته ام اول آنکه
رایع رفقایی از بعد از سابق اسلام بوده ام و دوم آنکه هرگز

نغنی

تغنی نکردم و سوم آنکه هرگز دروغ نگفتم و چهارم آنکه از آن
وقت که دست راست خود بر پای متابعت بر اسلام دست
رسول را صلی الله علیه و سلم گرفتم ام هرگز آن دست را بخود
خود نشمارادم و ازین جهت در معراج او گفته اند **خواجه** گفت
او که در سبعت مراد است جو بار دست نبی الله بیست و نه مرتبه
دستش از آنکاه بفرج من بود آن دست را راه یحیی از آن باز کرد و
اسلام فایز گشت ام هرگز بخت بر من نگذاشته الا که بنده از او بگویم
مگر آنکه در ملک من نبوده باشد و مع ذلک بعد از اقتدار بدین تد
که نموده ام شتم آنکه هرگز ذیل وجود خویش ببلوت زنایا بودم
نه در جاهلیت و نه در اسلام بستم آنکه قیامت شراب با و قاحت خمر را
در یافته ام هرگز کام خود را بجای از آن نیایا لوده ام و از عبد الله
بن ممدی که از اکابر اهل حدیث است منقول است که دو فضیلت عثمان
راضی الله عنه ثابت است که ابو بکر و عمر راضی الله عنهما نیست یکی
نوشتن صحیفه و ارسال آن با فاق که موجب سدا باب اختلاف

در قرآن گشته و در کتب گشته شد در راه خدا ای تقی ای در دفتر
دویم در روضه الاحباب آورده که صحبت رسیده که محمد بن
شهاب زهری گفت از سعد بن مسیب سوال کردم که مر الیوم
که امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه برای چه مقتول کردند
اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم بحسب و بر نصرت نمودند
و میان مردم کدام امر در میان آمد که بسبب خروج ایشان شد
جواب گفت که عثمان بظلم مقتول شد و پیشک قاتل وی
ظالم بود ولیکن صحابه در ترک نصرت او دلیل واضح داشتند
شرح آن قصه آنکه چون ذی النورین بر سر خلافت نشست
اوایل معاشرتی پسندیده نمود بعد از آن تغییر اوضاع خویش
کرد و اذ تغییر السلطان تغییر النیمان و بسط سلطان محبتی که با قبا
رب خویش داشت اشیار و تنجیح ایشان بر کبار صحابه نمود
انبیای اعظم خود را ایالت و حکومت بعضی از محالک اسلام
او را وجود کبار صحابه ولایت اسلام را بچو انان بنی احمیه داد

و فی

مسعود در عشق با ابراهیم
کفرانی آمده که در زندان حبس شده بود

فی القیامه سب پریشانی امیر المومنین عثمان بود و بعضی از اعمال
اعمال طریق جور و عدوان و ظلم و طغیان و با مردم آن مملکت
مسلوک میداشتند و قاعده آنست که در الملک لا یقی مع الظلم
بود ز جبر حکیم پرسیدند که امور ملک بنی سامان برای چه مضطرب
و بی سامان گشت و حال آنکه مانند تو حکیمی در میان ایشان بود
جواب داد که ایشان عظام امور تقویض با صاخره دانی میکردند
بآنجه سرانجام احوال ایشان با نجا رسید و بقره در تعاقیل
بخوردان مغرهای کار بزرگ نیاید ز روبا خود کار کرد اگر چه
منقار روین کند کبوتر کی میداشته اند شاید بختی بدیدیم
شما نباشد جو کل رنگ بوی کیا شرم علی المرتضی بعد از عثمان
افضل بشر علی مرتضی بود رضی الله عنهم و بر امر رضی بحکم آن
گویند که سیمت در رضای مصطفی بود صلی الله علیه وسلم و با نجه
آنکه مرضی به خلق بود و اگر ایشان نامند که بکار برقرار حله
میکرد و او ترایش از آن لقب نهند که روزی حضرت رسالت

صلی الله علیه وسلم نزول اجلال در خانه خاتون فاطمه فرمود
 علی مرتضیٰ رضی الله عنه آنجا نید احوال آنحضرت از خاتون قیامت
 باز پرسید فرمود که یا رسول الله من و او سخنان گذشته تا بخود
 آنجا میدک خشناک شده بیرون رفت و امروز آنجا قیلوله نکرد و
 حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم کس بطلب وی فرستاد تا از وی
 خبری آرد آنکس رفت و باز آمد و گفت یا رسول الله علی در مسجد
 خفته بخواب رفته است و در ایشان از روشن مبارک افتاده و آن
 سر و ریشش نفیس خویش بمسجد تشریف نمود علی رضی الله عنه دید
 بر خاک خفته و در ایشان از روشن مبارک افتاده و روشن وی
 خاک آلوده شده خواه علیه سلام بدست مبارک خاک از روشن
 وی پاک کرد و فرمود قم یا ابوتراب بسوزان این بیج نامی علی را
 رضی الله عنه از آن خوشتر نیامدی و چون بان نامش بخواندندی
 بسیار شادمان شدی و حیدر از آنش گفتندی که مادر وی فاطمه
 بنت اسد را در چنین طواف در دره پدید آمد حضرت رسالت صلی الله

علیه

صلی الله علیه وسلم خبر داد که دانیدندان سرور بر اندرون کعبه برود و مرتضیٰ
 در درون خانه کعبه متولد شد چون او را آنجا آوردند مادر وی
 فاطمه پستان در دامن وی نهاد که تا شیر خود پستان و پیرا بگیرد و
 چون پدرش ابوطالب خواست که ویرا بکوه زند و پیش را بیا
 خن بخراشد چون سرور عالم صلی الله علیه وسلم در آمد و روشن
 باز کرد که بگوید مادرش فاطمه گفت که ای حمزه روی مبارک نزدیک
 وی مبر که پستان من و روی پدرم خروج کرده است او حیدر است یعنی
 شیر که هست نباید که آب پی بنورساند یعنی صلی الله علیه وسلم زبان
 مبارک در دامن مبارکش نهاد و زبان معجزه بیانش را که گرفت و
 از لعاب دامنش بکسید و از برکات آن لغاب انواع علوم دینی
 و معارف یقینی بر حضرت امیر کشف افتاد و نیز ویرا اسد الله
 گویند بجهت آنست که او از او در قوت چون نگر و نگر بود و در اکرم الله
 وجه از آن گویند که مادرش در مدت حمل وی هرگز نتوانست که آب
 سجد کند چون خواست که روی پیش پست بر زمین نهد نتوانستی

و قول الحق آنست که هرگاه که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
در خانه ابو طالب آمدی فاطمه بنت اسد زن ابو طالب بتعظیم
صلی الله علیه و سلم برخاستی و زنی ابو طالب گفت ای فاطمه
فرزند و برادر زاده منست چرا تعظیم او میکنی گفت ای ابو طالب
اگر تعظیم وی نکنم این فرزند که در شکم دارم چندان حرکت و زیدی
و پای بر شکم من زدن که بیم باشد که مرا بپلاک کند و خود نیز بپلاک
شود امام محمد بن حنفی رضی الله عنه فرموده است که از هیچ کس از صحابه
که ام رضی الله عنهم اجمعین آن قدر فضایل بجا نرسیده است که
از امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسیده است و هیچ خید بغداد
قدس روحه العزیز فرموده است که اگر ضایع از امیر المومنین علی رضی
الله عنه از صحابه یا بی که با مخالفان میکرد باز پر دخی بر آینه از
وی برای ما از علم حقایق و تصوف چندان نقل کردند که در لبا
طافت شنیدن آن نیاوردی و در شرح تعریف مذکور است که
علی ابن ابی طالب بر عارفانست و مرور استخوانست که هیچ کس

از وی بمان سخن نگفت و بعد از وی مثل انگس نیاورد و
در شواهد النبوه آورده است که بر وایات صحیح ثابت شده است
که چون امیر المومنین علی رضی الله عنه بای مبارک در رکاب میرسد
اقتحاج تلاوت قرآن میکرد و چون بای دیگر در رکاب میرسد
تمام میکرد و بر وایت دیگر مولا علی بن ابی طالب است و اینها در تمام
تمام میکرد و در روضه الاحیاء آورده که حضرت رسالت صلی
الله علیه و سلم در مراجعت از حجة الاسلام الوداع دست مرتضی
بگرفت و گفت من کنت مولا فعلی مولا یعنی آنکس که من بستم
مولای او پس علی مولای او است امیر المومنان عیسی علیه السلام فرمود
که ای علی بامداد کردی مومنون و مومنه شدی روا باری
سردین خویش تا جی ساز رخاک پای جوانمرد و والی من و الله و الله
دست او در دار تا خوری ز تیغ نغضی زخم عاده من عاده گو
یا که احسانت خلی مهدی دان که بر کمال معالیش بی ای است کوه
شماریل و فضایل وی از آن بیشتر است که بتقریر زبان و تحریر بیان

استقصای آن توان کرد و شمر آن در دو خشت الا تقیایا و کذا
 فته این مختصر کنجایش آن ندارد و خلافتهم علی بده ترتیب ایضا
 و خلافت این چهار تبار بر همین ترتیب مذکور است نیز و خلافت
 ثلثون سنه هم بعد از ملک و امامه و مدته خلافت حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم سی سال بوده است پس از آن ملک و سلطنت
 باشد چنانچه گذشت مدت خلافت ابوبکر و سی سال بوده و از ابر
 المومنین عمر و سی سال و از عثمان بن عفان و از ده سال و از علی
 مرتضی شش سال و شهادت امیر المومنین علی رضی الله عنه در آن
 یکم و واقع شد پس معاویه و آنانی که بعد از وی بودند از قبیل
 ملوک و امرا شدند نه از قبیل خلفا و معاویه اگر چه مخطی بود و
 آنچه میطلبید حکم تاویل خبر بود زبان از وی نگاه دارند اگر کسی
 سوال کند که این مشکل میشود بخلافای عیالی و بعضی از خلفا و
 و ائمه مثل محمد العزیز که ایشان را از خلفا شمرده اند جواب آنست که
 مراد از خلافت مختصر در سی سال خلافت کامل است که بان مخالفت

خلافت اربعه
 و در سوره اوده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 و بعد از خلافت بعد از او سی سال بود و بعد از آن

اینمختص

آنمختص بوده است و بر سبیل مابیت بوده است و بعد از سی سال
 این طریق لازم نبوده است و المسلمون لا یزالون من امام مسلم الا
 تا جاست از امامی بقیوم تنفیذا حکامهم که قیام نماید آن امام
 بر نافر ساختن و درست کردن حکمهای مسلمانان و اقامت
 حدود و برپایی دشمن حدای مسلمانان و پیغور بهم
 و بستن رخنه های مسلمانان یعنی راههای ایشان و تجیز جوینهم
 و آماده ساختن لشکری ایشان و اخذ صدقاتهم و گرفتن صدقات
 ایشان و قهر المتغلبه و قهر کردن متغلبان که در میان مسلمانان آید
 شدند و المتلصقه و قطاع الطريق و قهر کردن زردان و راهبان
 و اقامت الحج و الاعیاد و برپایی دشمن غازی جمعی و عیدها و
 قطاع المنازعات الواقع بین العباد و بریدن نزاعها و خصومتها که
 واقع شد میان بنده کان خدای تعالی و قبول الشهادت القایمه
 علی الحقوق و قبول کردن گواهیها که قایم شد بر حقها یعنی گواهی
 که در حقوق شرعی داده شود حاکمی باید که تا او را قبول یار و کند

در ایشانرا

و قطع

۵

و ترجمه صفار و الصفار الذین لا اولیاء لهم و صفار که در دنیا
 که ولی نیست مرا ایشان را درین نیز اجازت است که امری و پادشاهی باشند
 و قسمت الغنائم و کجایان و قسمت کردن غنیمتهای که از کفار
 گیرند و مانند اینها از امور که از احادیث و وجودی که در علم است
 که او را حکمی باشد پس اگر کسی اهل ولایتی که ولایت داشته باشند
 در ضبط و تصرف خویش در آن در میان ایشان پادشاهی کند و
 عدل و انصاف پیش گیرد و حکم شغال عالم را برین خرج مسلوک دارد
 و در تنفیذ احکام شرع غایب الا مکان سعی نماید و بجهت حفظ
 و قواعد اسلام میان خاص و عام بصورت نگاه دارد و بزرگوار است
 و موانع حکم دست تعدی اقویا از ضعفا و مظلوم کوتاه کند
 سلطان کرد و در هر چه که عاقل و باغیر از او مسلمان باشد و
 هر که برین پادشاه عادل بیرون آید و ملک طلبد یا غنی بشود
 و اکتو خود و درین زمان اینچنین پادشاه یافت نیست زن و کوه
 پادشاهی را نشاید غم نیغی آن یکی که الامام ظاهر الا مخفی است و او

است

شاید که امام ظاهر باشد نه پنهان و انتظار برده شده و درین
 رد مذبح شیعه میکنند که اگر و خیال میکنند که امامی برحق پیدا
 خواهد شد که از امیدی گویند و اکنون زنده است و از جهت خوف
 ظلم پنهان بوده است و او را همه عسکری گویند و صاحب الزمان
 لقب نموده اند و همه عالم بملک حق عاقل این سخن را ورنه نموده
 چرا که بشدت پیوسته که همه عسکری رضی الله عنه در دو سالگی وفات
 یافته است پس اهل اسلام را نیز اوانست که این نوع مفتریات بسمع
 قبول راه نهند که این و امثال این از خرافات و کمونیات زمانه
 و رقیبه است که باین سخنان عوام ساده دل را سقیمه گرفته از طریق
 شرع منحرف میکردانند و عود با الله من ذلك امام برحق نزد ایشان
 امیر المؤمنین علی است کرم الله وجهه و بعد از او امام حسن و بعد از
 وی امام حسین و بعد از وی امام زین العابدین و بعد از وی امام
 محمد باقر و از آن امام جعفر صادق پس از آن امام علی موسی رضا که سلطان
 خراسان می نامند و پس از وی امام محمد تقی و پس از وی امام علی

نقی و پس از وی امام حسن عسکری و بعد از وی امام دوازدهم و امام محمد
 مهدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که شیعه میگویند که وی از نده
 و عمر در زیاده چون عیسی و خضر علیهما السلام و حالا از خود ظلم
 پنهان شده است چنانکه مذکور شد و بدانکه فضیلت و کمال آن
 اهل بیت را منحصر درین دوازده تن ندانی و
 ایشان بجز با فضیلت و کمال اختصاص آیتها یافته اند زیرا که اهل
 فضیلت و کمال از اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات این مذکور
 و چه متأخر از ایشان و بعضی از متأخران ایشان در کتاب روضه
 الانبیاء و طبقات صوفیه نوشته ایم چون سید عبدالقادر صلی
 و سید ابوالحسن شاذلی و ابراهیم سعید علوی و غیره تا حدیث الله
 ارواحهم و التوفیق من الله تعالی و یکوی من قریش و میاید
 که باشند امام و یا شاه از قریش و لا یجوز من غیرهم و جایز نیست
 از غیر ایشان و لا یخص بنی هاشم و اولاد علی رضی الله عنه و
 خاص نیست بفرزندان هاشم و اولاد امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه

و لعل

و لعل این است که امیرالمؤمنین ابو بکر رضی الله عنه فرموده که خیرت
 رسالت گفت صلی الله علیه و سلم که الایمة من قریش یعنی یا پادشاه
 باید که از قریش باشند پس مجاریس حدیث را قبول کرده بخلاف قریش
 قبول نمودند و امیرالمؤمنین عمر و امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنهما
 نیز از قریش بودند که اولاد قریش گنا نه اند و یا عیسی نبوده و هاشم
 پدر عبدالمطلب است که جد حضرت رسول است صلی الله علیه و سلم
 و پدر هاشم عبد مناف و پدر عبد مناف قحی و پدر او کلاب و پدر
 وی مرثه و پدر مرثه کعب و پدر وی لوی و پدر لوی غالب و پدر
 غالب فهر و پدر فهر مالک و پدر مالک نضر و پدر نضر کنانه و پدر کنانه
 حمیر و پدر حمیر مدکره و پدر وی الیاس و گویند وی از طلب
 خود او از تلبیه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم می شنید و پدر
 الیاس نضر و پدر نضر نزار و پدر وی معد و پدر معد عدنان تا اینجا
 اتفاق است و نسب آن سر و صلی الله علیه و سلم و بعد از عدنان
 اختلاف بسیار است و خلفا عباسیه نیز از بنی هاشم اند از آنجه که

بر حسن و ابو طالب هر دو بران عبدالمطلب بوده اند و لا شریک
فی الامام ان یکون معصوما و شرط نیست در امام اینکه معصوم باشد
یعنی بیکسازه و بعضی گفته اند عصمت در امانت شرط است بدلیل
قول لایزال محمد الطاهر یعنی خدای میفرماید که غیر من بعد من نیاید
بلان و کسی که مظلوم نباشد ظلمت پس عداوت با او برسد و اهل
و جماعت زد کرده اند این را و جواب از آنست که نمیکند این گفته اند که ظلم
آنست که مرتکب معصیتی باشد که عدالت او بان ساقط شود و تنوی
اصلاح آن نمیکند پس غیر معصوم لازم نیست که ظالم باشد و لا ان یکون
افضل من اهل زمانه و لازم نیست این که باشد امام اهل زمان خود در
علم و عمل و غیر آن از جهت آنکه میتواند بود که کسی که علم او کمتر باشد به صلاح
ایمانت و امور مسلمانان و انا تر باشد و قادر تر بر کفایت
ایشان و شرط آن یکون من اهل الولاية المطلقة الکاملة و شرط
این که باشد امام از اهل ولایت کامله یعنی تعرف به کمال تواند نمود
و امور مردم را دانست که مسلمانان باشد و از او مرد عاقل و بالغ

و مالک

مسلمانان

مالک باشد و معروف را در امور مسلمانان بقوه رای خود و امانت
تواند کرد و در جنگ قادر بر اعلمه علی تنفیذ الاحکام قادر باشد
بعلم و کفایت و شجاعت بر دست کردن احکام مسلمانان و حفظ
حدود دارالاسلام و نگاه داشتن حدای دیار ایشان و اضاف
المظلوم عن الظالم و قادر باشد بر رسانیدن انصاف مظلوم از
ظالم و لا ینعزل الامام بالفسق و غیر آن میشود و امام سبقت یعنی
باز کتاب معاصی و الجور و غیر عزال میشود و سبقت کردن خلق
خدای تعالی بدانکه با و شایسته را شریک است چنانچه در ذخیره الملک
آورده که بی او شریک امور سلطنت و دین و دنیا نظام نمیکرد
و عا یا و مملکت را بر پادشاه حقوق است که بی او ای آن حقوق یابد
شاه از عذاب اخروی نرزد و آن جمله درین کتاب بر سیل ایما و اخبار
و ذکر کرده شود و الله الموفق شرط اول آنکه هر واقعه که پیش آید
پادشاه و حاکم خود در آن واقع یکی از رعایا تصور کنند و دیگر بر
خود و حاکم بیند و در آن حال هر حکم که دیگری بخود روا نمیدارد و

و اینجا برادر

آن بدیکری رواندارود هر چه بخود نه بسند و هیچ مسلمانی
 نه بسند و شرط دوم آنکه قضا و حاجات مسلمانان را افضل
 طاعتات شمرده در جبر است که اذلال سرور فی قلب المؤمن
 یواری عمل التعلیل یعنی شاگرد کردن دل مومن بر امر است
 طاعتی بر ایمان و آدمیان پس شرط یا دوشاه مسلمانان آنست
 که پیوسته منتظر حاجات محتاجان باشد و چون داند که مسلمانی
 بر در او منتظر و محتاج است تا حاجات او کفایت کند هیچ
 عبادت مشغول نشود و بخت راحت نفس خود احوال جاهل
 مسلمانان رواندارد شرط سوم آنکه در خوردن طعام و پوشیدن
 اقتدا بر سیرت خلفاء راشدین کند و نفس را طعام از خوردن
 خوردن و جامهای سنگلف پوشیدن عادت نکند که روایت
 چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخلاف نبشت بسیار رفت
 و بر اینی به درم خرید و آنچه آستین و دامن از سر دست و شانه
 فرو بود بکار دبر برید گفتند چرا چنین کردی فرمود آنکه در حکم

سخن

که بطاعت نزد دیگر است و بتواضع لایق تر و با اقتدار مومنان
 را و از شرط چهارم آنکه در حکم سخن بپردازد و گوید ولی موجب
 نکند و از شنیدن سخن بسیار ملول نشود و از سخن گفتن با خفیا
 و مسکینان شک ندارد **نقش** که در ایام مامون خلیفه کسی
 کناه کرده بود و فراموشده برادر او را پیش مامون جاهر کردند
 مامون فرمود که برادر خود را حاضر کند و کنان او را بکشید آن
 شخص گفت ای امیر المؤمنین اگر عامل تو خواهد که مرا بکشد تو بدو
 نشانی مسمومی که فلان را بکشد آن عامل بکشد و بیانی گفت بکشد
 گفت من حکمی آورده ام از آن خداوندی که ترا بر جهانیان
 حاکم ساخته است که ولایت تو و وزیر تو وزیر اخیری مامون
 گفت او را بکشد که حجت نیکو برای خود یافته است شرط پنجم
 آنکه بجهت رضای خلق و حکم مستی و مدینه نکند و برای خوشنودی
 بر کس مخالفت حق و شرع رواندارد و بداند که خاصیت حکومت
 آنست که پیوسته همه خلق از حاکم عادل ممنون نیست و چون حکم

نجات شود و اگر خلاف این باشد تو بپیش از آنکه بدو قیام دوی و بگو
از پا تو شرط ششم آنکه بسبب خبر و تکلیف خلق را از خود متوجه نشود و اندک
بعد از دهان و شفقت بر ضعیفان و زیر دستان خود را محبوب رعایا
گرداند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که بهترین پادشاهان
شما آنکسانی اند که شما را دوست میدارند و شما هم ایشان را دوست میدارید
و بدترین حاکمان شما آنکسانی اند که شما را دشمن میدارند و شما ایشان را
نیز دشمن میدارید شرط هفتم آنکه از محسوسات توکب و ظلم خلق عاقل
نباشد و اگر کسی بر همان ظلم بر رعایا و مظلوم مسلط نکند و چون ظلم
و خیانت یکی ظاهر شود او را بخوابد و عفو و عجزت دیگران
گرداند و در سیاست پادشاهی مسالمت روا ندارد و در باب دولت
را بصیحت و سیاست مذهب گرداند شرط دهم آنکه قناعت بر
پادشاه و حاکم واجبست که در میان حدودش حوادث و معانی
و وقایع و قایع المعانی نظر کند و در محضر فهم و عقل حقیقت
هر حکم را متخصص گرداند و بعین بعیرت در لوازم و لواحق و

عوارض

و عوارض آن نظر کند پس اگر آن از واجبات جلیله بود بمسایل
شرعی فصل کند و اگر معضلات خفیه باشد در آنرا بنور فراست
درک کند و درین معنی اعتماد بر قول ناقلان نکند زیرا که حد
حوادث غیر متناهی به بیان غیر متناهی وفا نمواند کرد **و**
که در وضعیه پیشین سلیمان بیغام علیه السلام آمدند و در کودکی
و عوی گردند و هر دو از اثبات عاجز گشتند سلیمان علیه
السلام فرمود که طفل را بشمار و بشمار کنید و هر ضعیف را یک
شمار دهید چون شمارش کرد از آن وضعیه یکی بیقرار شد
و بگریه و گشت و پیرامونشید که من از حق خود گذشتم و در
آن دیگری هیچ اثر ندیدید بنیامد سلیمان علیه السلام فرمود
تا آن طفل را بدو دادند و مثل این از امیر المومنین علی
منقولست که در وقت خلافت آنحضرت مردی بپیر غلام
خود بسوزفت آن مرد را قصداً اجل رسید و پیر با غلام بید
باز آمدند پیر غلام را می گفت بنده منی و غلام بپیر می گفت که

فی توشیه منی و هیچ کدام گواهی بمقتضا قول خود نداشتند
 امیر المؤمنین آمدند امیر فرمودند که چون گواه نیست تحقیق این
 امر نبراست باید نمود لاجرم قنبر را که از معتدلان ولایت نیاکی بود
 بفرمود تا در دیوار درون قنبر بکند و فرمود تا هر کدام سر خود را
 در نقبی در آورند آنگاه شمشیر طلبید با و از گفت گوی قنبر
 غلام را بنید از چون غلام این سخن از زبان شیر بیان و شاه
 مردان و شهنشاه فرزندان بشنید سر از نقب بیرون آورده و
 بگریز نهاد امیر فرمود تا او را گرفته باز آورند و حکم بکند
 کتیت او کرده و او را بجوای زاده وی سپردند پس چون دعا
 شربت و محالطت خلق حاکم و پادشاه را از امور ضرورت
 پس بفرست احوال خلق از لوازم احوال ایشان باشند و فرست
 دو قسمت فرست شرق و فرست حکم فرست شرقی عبارت
 است از نور بقین که بواسطه ترکیده نفس از اخلاق رفته و
 تصفیه قلب از صفات و بعد عظم جمالت و حجاب غفلت

از عین

از غفلت از عین بعیرت مرتفع میکرد و اند تا مومن حقیقی
 بنور الله تعالی پناهی میکرد و این وجه علیا از آن رفیع تر است که
 دست تمناهای برتر و وزیران برسد قسم دویم فرات حکمی
 و آن آنست که حکما بخواهند بر آنرا در یافته اند و اولا که افراد فرست
 مشقش مشاهده کرده اند و کسب معرفت این نوع هر کس
 ممکن است و درین کتاب از علامات و خواص خلقت آدمی از
 اقوال حکما که عاقلی بواسطه مشاهده آن بر میریت هر کس بقدر
 فهم و توقف باید ایراد کرده شود بدان **ای در بخش** که حکما
 در محالات خود گفته اند که لون بیاض مغرط با کبود و بزرگ
 چشم دلیل است بر شیخی روی و بی شرمی و خیانت و فسق و
 خفت عقل و اگر باین علامات باریک زرخ و کوبه بود و بزر نظر
 و بیشانی تنگ و بر سر موی بسیار حکما گفته اند که خود را از و نگاه
 باید داشت و حذر کرد فی از عین کس او لیر که از مار افعی حکما
 گفته اند که موی نیکوی معتدل نشان شیاعت و صحت و صحت و صحت

صحت

الحمد لله الذي جعل
 العلم نوراً والحق
 هدًى والبر كراماً
 والعدل قواماً
 والوفاء عهداً
 والحياء حجاباً
 والكرم رزقاً
 والسخاء عطاءً
 والجليل كراماً
 والاعلى مقاماً
 والقدوس رباً
 والملك الوهاباً
 والملك الوهاباً
 والملك الوهاباً

و موی نرم نشانی پدلی در زنده کی و کم فهمیت و بسیاری بود
 برکتها و کردن دراز نشان حقاقت است و بسیاری موی برکت
 و شکم نشان بزرگ نشانی و حشمت طبع و کم فهمی و جودیت و دراز
 موی نشان حقاقت و لطافت و زود خشم بود و موی سیاه
 نشان عقل و امانت بود و موی متوسط میان سرخی و سیاهی نشانی
 اعتدال اخلاص بود و حکما گفته اند بشارتی فراخ که در وی خطا
 و غشوی بود و نشان خضومت و لاف زنی باشد و بشارتی با
 و کجی نشان فروماندگی و حساست و عاجزی بود و بشارتی متو
 سط بر غشوی نشان صدق و محبت و فهم و علم و بشارتی و تدبیر
 بود و حکما گفته اند که گوش بزرگ نشانی حفظ و فهم است لیکن
 غالباً تند خوی بود و گوش چو در نشانی احمق و در وی کبود
 ابروی بزرگ بسیار موی نشانی درستی بود و در بختی و ابروی کشیده
 نشانی لاف و تکبر بود و ابروی سیاه متوسط در کوتاهی و
 درازی نشان فهم و دیانت بود و بدترین چشمها چشم ازرق

بود چشم

و موی نرم نشانی پدلی در زنده کی و کم فهمیت و بسیاری بود
 برکتها و کردن دراز نشان حقاقت است و بسیاری موی برکت
 و شکم نشان بزرگ نشانی و حشمت طبع و کم فهمی و جودیت و دراز
 موی نشان حقاقت و لطافت و زود خشم بود و موی سیاه
 نشان عقل و امانت بود و موی متوسط میان سرخی و سیاهی نشانی
 اعتدال اخلاص بود و حکما گفته اند بشارتی فراخ که در وی خطا
 و غشوی بود و نشان خضومت و لاف زنی باشد و بشارتی با
 و کجی نشان فروماندگی و حساست و عاجزی بود و بشارتی متو
 سط بر غشوی نشان صدق و محبت و فهم و علم و بشارتی و تدبیر
 بود و حکما گفته اند که گوش بزرگ نشانی حفظ و فهم است لیکن
 غالباً تند خوی بود و گوش چو در نشانی احمق و در وی کبود
 ابروی بزرگ بسیار موی نشانی درستی بود و در بختی و ابروی کشیده
 نشانی لاف و تکبر بود و ابروی سیاه متوسط در کوتاهی و
 درازی نشان فهم و دیانت بود و بدترین چشمها چشم ازرق

و موی نرم نشانی پدلی در زنده کی و کم فهمیت و بسیاری بود
 برکتها و کردن دراز نشان حقاقت است و بسیاری موی برکت
 و شکم نشان بزرگ نشانی و حشمت طبع و کم فهمی و جودیت و دراز
 موی نشان حقاقت و لطافت و زود خشم بود و موی سیاه
 نشان عقل و امانت بود و موی متوسط میان سرخی و سیاهی نشانی
 اعتدال اخلاص بود و حکما گفته اند بشارتی فراخ که در وی خطا
 و غشوی بود و نشان خضومت و لاف زنی باشد و بشارتی با
 و کجی نشان فروماندگی و حساست و عاجزی بود و بشارتی متو
 سط بر غشوی نشان صدق و محبت و فهم و علم و بشارتی و تدبیر
 بود و حکما گفته اند که گوش بزرگ نشانی حفظ و فهم است لیکن
 غالباً تند خوی بود و گوش چو در نشانی احمق و در وی کبود
 ابروی بزرگ بسیار موی نشانی درستی بود و در بختی و ابروی کشیده
 نشانی لاف و تکبر بود و ابروی سیاه متوسط در کوتاهی و
 درازی نشان فهم و دیانت بود و بدترین چشمها چشم ازرق

ای رقل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد له ولم یكن له كفواً

چشم کلان نیز نظر نشان بخاری و کاهنی و جود بود و چشم
 چشم و ثقل حرکت نشان ناوایی و کند طبع بود و سرعت
 چشم و تیزی نظر نشان حیل و مکر و دردی بود و سرخی چشم
 نشان شجاعت و دلیری بود و نقطه زرد سر و اگر در چشم
 نشان فتنه و شر و کینه بود و چشم متوسط بود میان
 و خردی و سیاسی و سرخی نشان فهم و بشارتی و راستی و دیانت
 بود و بینی کج نشان شجاعت بود و بینی باریک نشان نرمی و
 مدایت بود و بینی پهن نشان شهوت زنا بود و فرخ سوزنی
 بینی نشان جود بود و سبزی میان بینی باریکی سر سبز
 بسیار سخن و در وی کوی بود و بینی متوسط در سبزی و
 باریکی و درازی و پهنی نشان عقل و فهم بود و بینی فراخ
 نشان شجاعت بود و سبزی لب نشان حقاقت بود و
 اعتدال لب بامرخی نشان رای صواب بود و دندانهای کج
 و نامنظم نشان مکر حیل بود و خیانت بود و دندان

و فراخی

1

بای کشته و هموار نشان عدالت و امانت و تدبیر بود
 و خساره بای پر کوشش منتج نشان جمل و درشت خوی بود
 و نزاری و زردی خساره بی علتی نشان خفت باطنی و بیج
 سیرت بود و متوسط این معانی نشان اعتدال بود و
 او از بلند نشان سخاوت بود و او از باریک نشان بیکایی
 و قویم بود و او از معتدل نشان حسن کفایت و تدبیر
 بود و غنچه در او از نشان حماقت و کبر و کم فهم بود و قادر
 در سخن گفتن و شنیدن و تدار که لغظ و حرکت دست در
 سخن نشان زبری بود و کردن کوتاه نشانه خفت بود
 و کردن دراز باریک نشان بیدی و حماقت بود و کردن
 سبب نشان جمل و پر خورون بود و کردن متوسط نشان حد
 و عدل و تدبیر بود و شکم بزرگ نشان جمل و حماقت و خفت
 بود و لطافت شکم و سینه و اعتدال نشان حد را و صفا
 عقل بود و نزاری کتین نشان قبح سیرت و سوء مذهب بود

کف

کف و انگشتان دراز زبری و خفت با و تدبیر کار بود
 و غلظت ساق نشان نادانی و سخت روی بود این مقدار از
 علامات طراست حکم عاقل را در تفرس احوال خلق کفایت
 بود **اما حقوق طایفه** بر دو نوعت زیرا که رعیت از و حال
 بیرون نبود مومن و کافر و احکام حقوق ایشان بحسب
 کفر و اسلام مختلف میگردد اما رعیت مسلمان را بر پادشاه
 و حاکم بیست حق واجب است **حق اول** آنکه با همه مسلمانان
 متواضع باشد و بسبب حکومت و لایبت بر هیچ مسلمانی بکبر
 نکنند و یقین دانند که حق جل و علا اعتبار آن و متکبران را
 دشمن میدارد و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود
 بدرستی که کسی که خدای عز و جل بمن وحی فرستاد که بگو ای محمد
 املت خود را که فرودستی کنند و هیچ کس بر دیگری فخر نکنند
 و در خبر دیگریست که لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذره
 من الکبر یعنی در بهشت در نیاید هر که در دل او یک ذره از کبر بود

حق دوم آنکه سخن عام را در حق یکدیگر نشود و چه افران
بفتم و فداست که در خاصه سخن فاسقان و صاحب خندان
و طاعان زیر اقطاع خلق را بطبع لغمه برینا ند و جملت
را عیب و اندو حکا گفته اند من نقل آنکه نقل غنک
هر که عیب دیگری پیش تو آورد و تو در یکمان عیب تویش
دیگران خواهد برد یعنی هر که عیب دیگری بتو رساند بشد
عیب تو بدیگران رساند **نقل** که شخصی پیش علی رضی الله
عنه به بد گفتن مسلمانان مشغول شد علی کرم الله وجهه گفت
که ای مرد من این سخن فواتم پرسید که راست گفتی بسبب سخن
چینی ترا دشمن خواهم گرفت و اگر دروغ گفتی عتوبت خواهم
کرد و اگر توبه کنی عفو خواهم کرد و گفت توبه کردم ای امیر
المؤمنین علی و از محمد بن کعب خطی حقه الله پرسیدند که اخلاص
بای پادشایان کدام نکو پیده تر است فرمود بسیار گفتن و
شر مملکت با هر کس در میان نهاد و سخن هر کسی شنیدن **حق سوم**

آنکه

آنکه بجهت راتی یا تقیری بر مسلمانان غضب نکنند و اعتقاد
که امکان عفو باشد تقصیر نکنند مگر غضب بجهت امری کرده باشد
که در آن نقصان دین باشد چه در معنی اگر عمر او را میبردند
و او بود اما در امور دنیوی عفو او نیز که حضرت رسالت
صلی الله علیه و سلم فرمود هر که عفو کند گناه بر او مؤثر
را خدا بی عفو جل عفو کند و ز قیامت گناهای او را در
حضرت که حق جل و علا و حی فرستاد و یوسف علیه السلام
که ای یوسف آنکه گناه از برادران خود عفو کردی من نام
ترا بلند کرد و ایندم **حق چهارم** آنکه فیض عدل و احسان
بر جمیع رعایا عام گرداند و در اثنا رحمان میان اهل و ناه
اهل تمیز نکند زیرا که پادشاه سایه جفت جهان که جنت عراشه
کا فرومون را شامل است همچنین عدل و احسان عالم باید که نیک
و بد را شامل باشد همین ضمیمه روایت کند که رسول صلوات
علیه و سلم فرمود که فاضلترین عقل بعد از ایمان و سواد کردن

خلافت

با خلق و نیکی کردن با نیکان و بدان **حق** آنکه سبب ختم
خلق و پادشاهی نظر در حرم مسلمانان نکنند و بی اهتیدان در
منازل و محارای رعایا نرود و حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم با وجود جلالت حکم و نبوت حق بر دمسلمانی نشد
او را وادی اگر اجازت دادندی در آمدی و اگر بی باز نشی
و نه بخیدی و ابو بریره رضی الله عنه روایت کند که حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که سه بار اجازت باید بود
بار اول بشنود و بار دیگر خود را و جای خود را بابت کند بار
سوم بکینه مصلحت یا اجازت و بدیامنع کند **حق** آنکه نما
طبه و معامله یا اخلافت خلق با قدر مراتب درجات هر کس بود
از اجلاف او باشد عبارت لطیف چشم ندارد و از جمال عا
قصاحت و بلاغت بخوبی و از کوهی و بیابانی آواب مجلس
استراحت و تکلیف هر کس بعد حال او کند و هر قعم را در
مینه او معذور دارد و موجب هر کس شکاف نکند **در جبر**

و دوم

که در

جام جم فرموده

اینکه سبب ختم
خلق و پادشاهی
نظر در حرم
مسلمانان
نکند و بی
اهتیدان در
منازل و
محارای
رعایا نرود

و آنکه در پیغام بر علیه السلام فرمود که الی حکما کنیم که خلق مراد است
دارند و از جوار قرب تو محروم نمانم حق تعالی و بی و سرستان
که ای داو و زنده گانی با خلق با اندازه عقل ایشان کن و آنچه
میان من و امت نیکی و عیایت کن **حق** آنکه در مجلس
محاضر بران را محترم دارد و خاصه بران متدین را و طفلان را
بجشم شفقت نکرده که بیغم صلی الله علیه و سلم فرمود از مائیت
آنکه بران امت مرا حرفت ندارد و بر طفلان امت من
رحمت نکند **حق** آنکه بیج جوان پیری را بجهت پیری او حرمت
ندارد که در پیری او حضرت عزت جل و علا کسی بر و کار و که تا
او را حرمت دارد و پس پیری برسد **حق** آنکه هر کرا بخیر
و عده کند البته بان وفا کند و خلاف آن روا ندارد که بیغم صلی
الله علیه و سلم فرمود الوعدۃ دین و عهد از بنده دین لازم
و فرمود ایت للمنافق ثلثه اذا عدت کذب و اذا وعد خلف
و اذا نكح خان یعنی نشان منافق در جبر است چون سخن گوید

امیر

در و کوبید و چون وعده در خلاف کند و چون ایمین کند
 خیانت کند و در آخرت که بدستی و راستی که آن با و شای که ذو
 القرنین یافت بسبب حضرت یافت اولی آنکه چون سخن گفتی
 راست گفتی و چون کسی را وعده کردی خلاف نکردی و بیای
 که پیش وی آوردندی در وقت حرف کردی و بفر داد خیره
 نگذاشتی و خزینه نهادهای حق نه آنکه در سخن بعین نگیرد
 و با وضع و تزیین روی گشاده دارد و با ضعیفان سخن بگوید
 گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که در بهشت که شکست
 از جواب از عاقبت صفا آوردن آن بیرون می نماید که گفتار اول
 الله از آن گیت آن گویند که گفت کسی که سخن خوش گوید یا
 نبیه کان خدای عزوجل و کرسنه کار اطعام دهد و شب نماز
 گذارد و وقتی که مردمان خفته باشند حق را بگویند چنانکه انفس
 خود از خلق طلب میکنند انصاف خلق از نفس خود طلب کنند
 با مسلمانان چنان معامله کنند که اگر معامله با او کند بر بند
 بند

که

دفع

که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که خواهد که
 از آتش خلاص یابد و بکرامت بهشت برسد با خلق همان کند
 که دوست دارد که با او آن کند **حق یا زدهم** آنکه میان دست
 اصلاح ذات البین بر خود واجب داند و تاخیر در فصل خدمت
 مسلمانان روا ندارد و در حکم مخالفت حیل توقف نکند که آن
 ماده عقد و عداوت کرد و بغضا و کینه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود که من شما را از عمل که بهتر از نماز و روزه و صدقه
 است گفتند بلی یا رسول الله گفت صلح کردن میان دو مسلمان
حق و زدهم آنکه در استکشاف کنامان مسلمانان سعی نکند
 و بهر ذلتی رعیت ضعیف را نرنجاند و از بغوات خلق بقدر
 امکان تجاوز نکند و عیبهای خلق را پوشید دارد و حضرت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که **مسلمان من الله فی الدنيا والا**
 خیر یعنی هر کعب و کناه مسلمان بی پیش خدای تعالی کناه
 وی در دنیا و آخرت بر پوشد **نقل است** که امیر المومنین عمر

انجی

رضی الله عنه بشی در حدیث میگوید از خاندان او از سر و دل نشین
از دیوار خانه بالا رفت نظر کرد شخصی را دید باز ای اجنبی
نشسته خمر پیش نهاده است گفت ای دشمن خدای کمان بردار که
خدای تعالی ترا رسوا کند و اندک گفت ای امیر شتاب میکنی اگر من
یک کلاه بگردم تو سه کلاه گردی فاروق گفت رضی الله عنه
کدام است گفت خدای تعالی میگوید و لا تحسبوا و تو نمیترسی
و می فرماید و اتوا البیوت من الیها و توافروا و یوار در آمدی
و میگوید لا تدخلوا بیوتنا غیر بیوکم حتی تسألوا و توافروا اجازت
در آمدی گفت راست گفتی اگر از تو عفو کنم ازین کار تو
میکنی گفت بلایم از عفو کرد **و عفو کرد** آنکه بار کتاب شهوت
خلق را بر معاصی دلیر گرداند و حجت دفع زینت از تهمت اقرار
کند و اگر احیاناً بمعصیتی مبتلا گردد و از استوار و پوشیده
دارد و عامه خلق در صلاح و فساد تابع حاکم و پادشاه باشند
و اگر حاکم را برین صلاح بیندند و صلاح رغبت نمایند و ثواب

ای همه بدیوان دی جمع شود و اگر از وی یاد مشاء کند و در حق
و سر در گوشتند و کناه همه بدیوان وی باز کرد و رسول اصلی
علیه وسلم فرمود هر که رسم نیک بهشتیوان او را باشد و هر
بر این رسم نیک هم کار کند و هر که رسم بد بپردازد بدی و وبال او
را باشد و هر که بدی کار کند نیز بدیوان او نویسد **و نویسد**
آنکه چون قضای حاجت مسلمانان بشاعت حاکم موقوف بود
ان مهم کفایت کند و امالی آن رواندار و از حاجت حکو
مت یکی است که بسیار کارهای خطرناک و مهمات بزرگ بسنجند
ایشان کفایت شود و سعادت این ثواب را غنیمت شمرد و کفر
رسالت صلی الله علیه وسلم فرمود که هیچ صدقه فاضلتر از صدقه
زبان نیست گفتند چگونه فرمود آن شفاعت که خونها بدان
خون فشانند و منفعت بدیگری رسانند و بدی از دیگری باز دارد **و دارد**
پایان دوم آنکه جانب مسکین و ضعیف را بر جانب اهل دنیا از قویا
و اغنیاء ترجیح دارد و بیشتر محال است با فقر او اند و در دیر روز

کیمارینه دل خود را بگو غلط و نضاج صلی جلا و بد مباشرت حکو
 و احتیاط خلق و مجالت اغنیا و اهل دل را سیاه و تاریک می
 گرداند و چون این تاریکی بر دل مستر گردد خوف خطر دین بود
 که موجب گرفتاری اندی و حرمان سرمدی است چنانکه حق سبحانه و
 تعالی میفرماید کلام اهل دل را علی قلوبهم ما کانوا یفقهون یعنی این بد
 بختان گرفتار عذاب ابدی گشته اند بسبب آن تاریکهاست که
 از زنگار غفلت و غبار محنت دنیا و مصاحبت خاندان
 جاهل اینه دل ایشان را تاریک گردانیده و ظلمت اجراء بر
 معاصی استعداد ایمان ایشان را کور کرده و لاجرم و آخرت
 از محرومان گشته که سعادت تقا ترسند و لذات نعیم دار بقا
 نبخشند و ازین جهت بود که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ایاکم و
 مصاحبت الموتی قیل و من الموتی یا رسول الله اغنیا و یعنی بامره
 کان منشیه گفته ای رسول الله مرده کان کیانند فرمودت اولکان
و خبر است که چون سلیمان علیه السلام از تخت برخواستی بمحمد آمدی
 و نظر

انده آن

و نظر کردی و هر جا که مسکینی نشسته بودی پیش او رفتی و شستی
 گفتی مسکین یا مسکین نشینند **حق است** آنکه از احوال اهل فاقه
 غافل نباشد و در سده فاقه ضعیفان و فرو مانده کان فقیر روا
 ندارد و تفقد احوال اهل استحقاق و ایتان بر خود واجب داند
 و از بارخواستن قیامت بپندیشد که در روزی که مال و ملک فریاد
 این مستحقان از حاکم طلب حقوق خود کنند امر و زنی توانند که در
 خلاصی فوت خود کوشند و روایت از ابوهریره رضی الله عنه
 که حضرت سالت صلی الله علیه و سلم فرمود که روز قیامت بنده را
 حاضر کردند و انداختند خطاب الهی در رسد که ای بنده من در دنیا از توانایی
 و جامه خود خستم مرا جامه و طعام ندادی گوید الهی چگونه باشد فرماید
 فلا تمکن در مساییدی تو که سسته بود و فلان بر بنده بود و نتوانست
 حال ایشان نکردی مغرت و جلال ما که امروز ترا محروم کردیم
 چنانکه ایشان را محروم گذاشتی **حق است** آنکه راهبهای مسلمانان را
 از خوف راه زنان و وزدان ببطول سیاحت اینان دارد و هر که در

یتیمان
 رسن نباشند

این

راهی باید و تعدی متعرض مسلمانی گشت باشد بنگال خدیجه است
 او را جرت دیگران کردند و در وایت هر جا که محل موقوف بود اگر
 امکان عمارت سازد و اگر امکان عمارت نبود تکلیف آنان باز دارد
 و در امر است که هر که بران دارد که راههای مسلمانی را ایمن گرداند
 از درودی و بدی و او در خواب باشد شمشیر او امرش میجوید برای
 او که هر که ازین مصلحت غافل گردد و درین مهم تقصیر کند شمشیر
 او بر وی سیات او که امر حکومت است بر وی لغت کند **نقل**
 که امر المؤمن عرضی الله عنه ابوذر را طلب کرد و فرمود ای ابوذر
 جیسکولی در حق من کردمان مرا خلیفه میخوانند ابوذر عرضی الله عنه
 گفت اگر بر کنایه فرات کو سفند ضایع شود تو از آن غافل باشی ترا
 خلیفه نتوان گفت **حق فرمود** آنکه در ولایت هر جا که بر رابط و بیل
 حاجت باشد در عمارت آن چیز بگذرد امکان بگوشد و بحال روا
 ندارد و در **خبر است** که هر که بی بنا کند بر راه مسلمانی که بر روی آن
 بگذرد خدای تعالی سزا گرداند که شستن بر بیل مرطوب او را **حق فرمود**

آنکه

آنکه در مرتبه از بقعهای مسلمانی مسجدی بنا کنند و امام و موزن
 تعیین کنند و سبب عیبت ایشان را میگرداند تا بغیرت مواظبت
 اوقات نماز تواند کرد و بجهت قوت از مولات این امر بر ایشان
 نشوند بفرمود صلی الله علیه و سلم فرمود من بنی لله تعالی بیتا فی الجنة
 یعنی هر که مسجدی برای خدای تعالی بنا کند خدای تعالی برای او خانه
 در بهشت **حق فرمود** آنکه امر معروف و نهی منکر ترک نکند و نصیحت
 و مینا را خاص و عموم و نهی ندارد و رعایا بملکت خود را بطاعت
 حق فرماید و از معاصی و مناهی سیاست منع کند و حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم فرمود من رای منکم منکر فلا یغیروه فیدفان
 لم یستطع فلما ساء و ان لم یستطع فلیقبه و لیس و راه و ذلک
 الاسلام یعنی هر که از شما منکری بیند که مخالف شریعت باشد باید
 که از او بدست دور کند یعنی سیاست شمر و این مرتبه بر حاکم و
 ملوک واجب است پس اگر نیز بان نتواند منع کردن بدل انداختن
 و از و این مرتبه بر ضعیفان عام خلق واجب است پس فرمود

بر روی آن

بنا کند

فبقیته

بر منصف نموده که
 بر بان منع کند و روی
 هر شده و علی و حبیبه
 بی آنکه هم

و در ادلای اسلام یعنی هر که از منع کردن بدست و زبان علانیه
و بدلی از دشمن ندارد و انکس از مسلمانان هیچ نصیب ندارد و
خبر است که نیست هیچ بنده مؤمن که حضرت عزت جل و علما بفرمایند
و او در اصلاح نکوشد الا که بوی بهشت نشود و این جمله حقوق
یعنی است که از اهل اسلام باشد اما رعیت کفار و اهل ذمه را حکم
دیگر است و آن رعایت شرایط است که امیر المؤمنین و ضی الدین
بکلمه تقریر مجوس و اهل کتاب در عهد نامه خود ثبت کرده است
و اهل ذمه را بدان شرایط است که امان داده و بر حکم و والی
ولایت و احبست که اهل ذمه و با خود را بدان شرایط تکلیف
کنند که مال و اموال ایشان را بخواهی آن منوط کرده اند و آن
بهت شرایط است اول آنکه در ولایتی که مقروضان حاکم مسلمان
باشد و بر و بخواهند جدید بنا نکنند و عین نوع عمارت های قدیم
که ویران شود تجدید نکنند و آنکه مسلمانان اسلام را از نزول بر
و بخواهند منع کنند چهارم آنکه مسلمانانی که در منازل ایشان نزول کنند

او را بر غیر مسلم

حاکم

اگر

اگر او را اتفاق مکنت بود سه روز در میان افت او تغییر نکنند پنجم
آنکه جاسوسی و یا اسلام نکنند و جاسوسی را جای ندهند ششم آنکه
اگر خویشان ایشان در اسلام رغبت نمایند ایشان را منع نکنند هفتم
آنکه مسلمانان را حرمت دارند ششم آنکه اگر در مجلس نشسته باشند چون
مسلمانان بر یکدیگر حاضر شوند مجلس با ایشان گذارند نهم آنکه در
لباس تشبیه عبا آنان نکنند دهم نامهای مسلمانان بر یکدیگر نزنند
یا زده نام آنکه اسب یا زین و جامه سوار شوند و از دهم آنکه شمشیر و نیزه
برندارند سیزدهم آنکه انگشتر نیاکنند و مهر در انگشت نکنند چهاردهم
آنکه خمر نخر و نشند و آشکارا نکنند یا نوزدهم آنکه رسوم و عادات
مشرکان در میان اهل اسلام اظهار نکنند شانزدهم آنکه لباسهای
که در رسم جاهلیت داشته باشند ترک کنند از مسلمانان ممتاز باشند
پنجم آنکه در میان مسلمانان خانه بنا نکنند و ششم آنکه مرده
کان خود را بر یک مقابر مسلمانان نبرند نوزدهم آنکه در غارها
و از بلند نکنند سیم آنکه بنده مسلمان نخرند و در عهد نامه نوشته است آخر

و جاسوسی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في القرآن
نصيبا من فضله
فقال فاجعل

فاني خالفت شيئا مما شرطوا فلا ذمعة لهم وقد جعل للمسلمين
كما يحل من اهل المعاندة والشفقة يعني اگر در جري اين
شرائط مخالفت كنند ايشان را امان نيست خونها و مالي
ايشان بر مسلماني حلال است چنانكه خون و مال كافران
محارب و يوزر الصلوة خلق كل بريد فاجر و رواست نماز
كذارون و عقوبت بر نيكو كاري و بد كاري اگر چه در عقوبت
و جتيع مكره است اگر ان فسق و بدعت مني بگفته شود
چون بگفته خاسد است روايت است كه هر كه سبگ دارد ان
كناه را يا خود حلال دارد ان حرام را كافر كرد اما فضل نماز
در بي امام متقي بر اتب زياوت فضيلت دارد از غير زير كه
رسالت صلي الله عليه وسلم فرموده كه هر كس نماز در بي امام بپزد
كار گذار و چنان باشد از روي ثواب كه در بي پيغمري از پيغمران
نماز گذارده و هر كه در بي فقيه متقي نماز گذار چنان باشد از روي ثواب
كه در بي من كه محمد نماز گذارده و در مسوط و غير ان او را كه اقتدا

متقي

در بي

در بي چه كس كرده روايت اقتدا بزن و كودك و جامه و اربابي
جامه و غير معذور و معذور و خواننده باحي و اقتدا باشارت گذار
رنده بر اكل و ساجد و معترض بمشغل و قضا گذارنده با و كذا
و كذا بلكه و اقتدا روايت بر كس كه بر ادبي حروف قادر باشد
و اگر نيز قادر باشد و درست ادا كنند و در مفيد المستفيد از بيان
الاسلام نقل كرده است كه امامت يانزد كس مكره است
شده و مدبر و مكاتب و اعراي و فاسق و حرام زاده و ديوانه
و معني و نابينا و بيس كه بيس بر اعضاي بدن در بي او چون رحي
دوست و يا ناپايدار باشد و بي خرد و يا ناسك يعني نگاه دارنده
با دشمن و كسي بول و غايط او را مضطر كرده اند يا نهند و من
خمر و شطرنج باز و نرد باز و امر و اگر كويند كه امر و باز نيز دور
نباشد و فقيه ابواليث رحمه الله در تنبيه آورده است كه امام را
ده صفت بايد تا نماز دي و انكساي كه از عقب دي گذارند تمام
باشد اول انكه قرآن نيك خواند و سخن نيارد دوم تكبير را

فوقه علم السلام
من مجلس فقهاء
علاء الدين بن قوام
مؤلفه و مؤلفه
و انجيل و انجيل
و احوال

۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

که لعن بر روی روانست زیرا که در آن وقت که حکم بر قتل امام حسین
رضی الله عنه کرد و کافر شد پس بر روی لعن روان شد و مؤید اینست
آنکه تعبیر از آن رحمة الله علیه در شرح عقاید آورده که فتنه لا منتوق
فی شأنه بل فی ایمان الله علیه و علی اعوانه و اکثر مهابت
قلم علماء بودی چشمه یزید بلید را از اطواف محیط و ایراد تکلم
ربع مسکون چون ابلیس ملعون سنگبار لغت کرد و ندی و انبیا
لعنت بجان و روان بدخت فی ممکن کمر ستاندی اما شایع سلف
تقدیم الله بالهوت روانداشته اند که بر اهل قبله لعنت کنند اگر
جدا خود قبله لعنت است و جهانیان بزبان نظم و نثر قیام اعمال
و فضاخ المال و راتقدیر کرد اند **سید ابلیس** رفت گفت
بدون که میفری خرد و رای لعنت از پدر بر خنید و فرخ جواب داد
در افتد گفت ای کران فروش لعنت کنی خرم که بمن یزید و یحیی الجنة
للعنرة الذین بشرهم النبی علیه الصلوة والسلام و کوا من بعده
بهشت از برای آن ده تن از اصحاب رسول علیه السلام که بشارت

دادند

دادند ایشانرا آخرت بهشت و کسای ایشان درین بهشت
است آنکه بشارت از بهشت آمدشان بنویسد و عمر بود علی ^{علیه السلام} آن
سید ابلیس و سید حسن و سید علی ^{علیه السلام} آنکه ابو عبیده عبد
الرحمن ویری المسیح علی الخنفس فی السور الحفر و اعتقاد کند
که رواست مسیح کردن بر روی و موزه در سفر و حضرة امام کفری
رحمة الله فرموده که خوف کفر است بر کسی که موزه در ندارد
و با اتفاق خود مبتدعت چون آن موزه را بطهارت کامله
پوشیده باشد بکشد بر روی موزه بخط برابر انگشت از انگشت
بای بسوی ساق و مدت مسیح بکشد بیک روز است و از آن مسیح
نستبان روز از وقت حدت و یک از دو موزه این مقدار
پاره نباشد که مقدار انگشت بای ظاهر شود و پاره کی یک موزه
جمع باید کردن هر جا که باشد و ناقص مسیح ناقص وضو است
و کشیدن مسیح بر موزه بتفصیل در کتاب انیس العابدین مسط
و ذکر یافته باقی حواله با نجاست که این مختصر کجایش ندارد و لا

مسح بر

بجزم نیت التمس و باید که حرام نذر در غیره فرما را ما دام که عذر
 نرسیده باشد و اگر یکسره رسیده باشد خود حرام است و اگر نرسیده
 ولی وجه الانبیا و غیره رسیده ولی بدو جزء بیغایم از آن زیرا که
 انبیا معصومند و از خوف خاتمیت ایمین بوی الهی و شایسته ملا
 نیک مشرف و ما مورد تبلیغ احکام و انچه از بعضی است که مرید
 نقل کرده اند که روایت که ولی الفضل از نبی محمد کفر است
 نزد اهل سنت و جماعت و الا یصل العبد ما دام عاقلا با لغا
 حیث یسقط منه الامر والنهی و غیره رسیده ما دام که عاقل
 و بالغ باشد بچائی که ساقط شود از وی امر و نهی و بعضی از
 اهل اباحت گفته اند که چون بنده بغایت محبت رسیده و غای
 دل و بر احوال شود و عبادات ظاهری از وی ساقط گردد
 و عبادت نفس بمین تفکری شود و این محض کفر و ضلالت است
 زیرا که کامل ترین ادیان حضرت سالت صلی الله علیه و سلم
 و از آن سرور محکامین ساقط نشده بود اما حدیث اذا

عند

عیدالم یغفره ذنب یعنی که چون بنده را حق سجاده و تعالی
 دوست دارد و فرزند سازد و را می کشد کناه محمول بر آنست که
 آن بنده را از کناه نگاه دارد و انصوص من الکتاب و سنت
 بحمل علی ظاهرها و انصوص یعنی آیات احادیث محمول بر ظاهرها
 ما دام که دلیل قطعی نباشد بر تاویل آنها از ظاهر و العود
 الی معانی بدیعها اهل الباطل و الالهیاد کفر و کشتن از ظاهر آیات
 و احادیث بمعنی های که دعوی میکنند آن معنی را اهل باطل یعنی
 اهل الحاد کفر است زیرا که قصد ایشان از تاویل آیات نفی شر
 یعتبت اما انچه بعضی از محققان بعضی آیات را با مرعات ظاهر
 آن اشارت بمعانی و قیقه میدارند و از کمال ایمان و محض عرفا
 نست و در انصوص کفر آورده اند که در احکامی که دلالت میکند
 برای احکام آئینی یا حدیثی بجمع کفر است و استحلال المعصیه کفر
 و حلال داشتن معصیت کفر است خواه خود بنده خواه کیره و قتی
 که بدلیل یقینی ثابت شده باشد که آن معصیت است و الاستهانت بها

کفر او را روشن کنه کفر است و الا ستم او علی المرتبه کفر
 و مسخره کی بر شریعت کفر است و ازین قبلت که کسی حلال اتقا
 فی احرام داند یا احرام را حلال داند کافر میشود و امام محسن
 الدین سرحدی گفته که اگر کسی دوطی عورت حایض خود را حلال
 و آفر کافر شود و امام محمد در نوادر فرموده که کافر نکرده و
 اگر بواسطه اربع عورت خود حلال داند نزد بعضی کافر گردد
 و اگر با سببی از اسمای امری از او امر الهی بجا نهد و تعالی نکرند
 کافر شود همچنین اگر کسی کلمه کفر گوید و دیگری بر سبیل ضا
 یحند و کافر شود و اگر کسی بر طریقی دعا بخواند و دیگری نشنید و
 دیگران در اطراف او شنیدند از وی بر سبیل مزاح میسازند
 و چیز با بر وی آرند و بخندند همه کافر شوند و در حقیقه بسیار
 آورده اند که کسی بابت داشتنی کند مثلاً گفت عالم گفت
 گوید کافر شود و در فتاوی سراجی آورده که خطیب اگر وقت
 خطبه خواندن یا خطابه ای را بعضی اطور او ظلم باشد عاقل گوید
 کافر شود

ک

کافر شود و امام ابو منصور با تریبی قدس سره فرمود که هر که
 یا دشمنان این زمانه را عاقل گوید کافر شود و در فتاوی
 امام زاید آورده که هر که حیل شرع را منکر شود کافر گردد و اگر
 کسی یکی را بکفر فرماید یا غیرت آن کند که بفرماید یا فتوی
 دهد عودتی را تا از شوهر جدا شود کافر گردد یا وقت شرع را
 و یا با خود در سبب الله گوید کافر گردد اگر کسی بقصد در نماز روی
 از قبله بگرداند یا بی طهارت قصد نماز کند کافر شود و همچنین
 اگر کلمه کفر را بگوید یا بگوید اگر چه اعتماد بمعنی آن
 نداشته باشد کفر است و یا اگر بی بر زبان داند و نداند که کلمه
 کفر است کافر گردد زیرا که هر چه در اسلام حذر نیست و حجت
 و اگر کلمه شهادت بر حکم عادت بگوید مسلمان نکرده و امام کم
 باز نکرده از آنچه گفته است و آن خود معلوم می باشد و چه خلاص
 ازین و طه باید است که حضرت سالت علی علیه السلام فرمود
 مرا حجاب را رضی الله عنه که بر شما باد که با خدا و شما نگاه این

و بر می آید حاجتها را عبادت فرموده و تعالی شان را دعوی بجهت
 لکم یعنی مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را رسول ما فرمود صلی الله
 علیه و سلم که حق تعالی اجابت میکند دعای بنده و امام که بکنای
 حلو و دریا بقطع رحمی همانگونه در اجابت تغییر نکند و بگوید
 که دعا کردم و اجابت نشد است دست از دعا باز ندارد که حق
 محرمی از اجابت است و در حدیث دیگر است که ای مومنان
 بروز و کار شما با حیا و کرم است شرم میدارد و چون بنده
 دست بدعا بردارد و این که اجابت نشده باز نکرده و
 اصل در دعائیت است و حضور قلب زیرا که دعا بدل غافل
 اجابت نیست و آنکه گفته اند دعا کافر را نیز اجابت است
 بدلیل آیت رب انظر فی الیوم یبعثون که از اجابت دعا
 ابلیس خبر میدهد و ما خبره النبی صلی الله علیه و سلم من الشراط
 الساعه من فرج الدجال و اذ ابت الارض و یا حوج و ما حوج
 و نزول عیسی علیه السلام من السماء و طلیح الشیطان مغربا

و فی دعاء الاحیاء الاموات و صدق ما یقولون و در دعای
 کردن زنده یا مرده را صدق و او زنده یا از قبل ایشان نفع
 مرایشان ازین جهت است که نماز بخاره دعا برای میت واقع
 شده چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود که میتی نیست
 که نماز نکرده و جماعتی از مسلمانان که بعد دایشان بصدور کرده
 شفاعت او کنند مگر این که قبول کند حق تعالی شفاعت ایشان را
 و حق او بر و آیتی چهل کس و بقولی کس و در حدیث دیگر است که
 دعا و میکند بآرا و صدقه می نشاند خشم خدای تعالی را و در حدیث
 دیگر است که العالم و المتعلم اذا مر علی قبره فان الله یرفع العذاب
 عن معبره القبره أربعین یوما یعنی چون عالم و متعلم بر قبره بگذرد
 پس بدستش که الله بر خدا و در عذاب را از کوفتشان آن آفریه چهل روز
 و احادیث در فضل علم عالم و علما بسیار است بعضی از آن در انیس
 العابدین ایراد کردیم این مختصر احتمال آن ندارد و الله تعالی
 یجیب الدعوات و بعضی الحاجات و خدای تعالی قبول میکند دعا

و بر می

کلمات بر زبان را نید که اللهم انی اعوذ بک من ان امرک بک
 شیاء وانا اعلم و استغفرک لا اعلم الا انک کلیم کفر بر زبان رفته باشد
 و از اندان چون این کلمات بر زبان راند باید که نیت چنین کند
 که اگر از من کفر در وجود آمده است و من ندانم که ام این کلمه میگویم
 تا از مسلمانان کفر در وجود چنین گوید سلطان کرد و و ای کس من الله
 تعالی کفر و نا امید شدن از حق سبحانه و تعالی کفر است زیرا که الله تعالی
 فرموده که لا یسلو من روح الله الا القوم الکافرون یعنی نا امید
 از رحمت الهی مگر کفر و کافران و الا من من الله تعالی کفر یعنی ایمین
 شد از خدای تعالی کفر است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که لا
 یؤمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمین نیستند از مکر خدای
 تعالی مگر کفر و زبان کاران اگر کسی سوالی کند که یاس و امن و
 امثال این را کفر میگویند و حال آنکه تکفیر اهل قبله میکنند که کفر است
 جواب است که اگر آن بر ظاهر خود باشد و کمال فی الله مگر که کفر را
 عجز و اطلاق کنند و ال بر کفر است یعنی چیزی که دلالت بر کفر کند و انرا

کفر

کفر گویند بجهت اما حقیقتا کفر انکار قلبی است که در مقابل شهادت
 افتاده است یا خود آن کلمه که در قاع شده است که تکفیر اهل قبله
 نکنند محمول برین دارند که وقتی که از حق چیزی ظاهر شود که دال بر
 بر عدم ایمان او و اگر چنین چیزی ظاهر شود حمل بر تکفیر او توان کرد
 و تصدیق الکتابین یا یا یخبر عن الفی کفر او راست گوی داشتن کلام
 یا یا خبر میکند از غیب کفر است و کاین گیسست که هر کس از امور آینده
 و دعوی معرفت امرار میکند بمعالیه علم غیب و شتم وقتی که
 دعوی کند و انان بودن خود را امور آینده او نیز داخل کاهنت
 و چنین هر کسی که دعوی کند که من مطلع بر علم غیب تصدیق او کرد
 کفر است و ازین جهت در فتاوی مذکور است که اگر کسی دایره ماه بینه
 و حکم بر باران کند اگر دعوی علم غیب میکند کفر است و اگر از اعلات
 و اندک فرزند و دو لغز و هم ایستد و معدوم شی نیست نزد
 اهل سنت و جماعت زیرا که ایشان شی را بمعنی وجود و شهود و شهادت
 میکنند و معدوم را بمعنی منفی میدانند و میانی و اثبات تضاد

فرمود حق و آنچه خبر کرد و بهت بان پیغام بر صلی الله علیه و سلم از علا
 مات قیامت که خرج دجال است و دابة الارض و یا جوج و یا
 جوج و فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان و برآمدن انجس
 از جانب مغرب همه آنها حقیقت بدانکه بط کلام درین مقام
 ذکر علامات قیامت است و انما استقصای احادیث و اخبار
 قریب بصد علامات است که جد بزرگوار فرمود علیه الرحمة و الغفران
 در واضحی فی اسرار الغایتی ایراد فرموده اند و ما درین کتاب
 بهر یک اشارتی کنیم انشاء الله تعالی اما قیامت ساعت سیاحت
 قیام را بنود و یک علامت است که در تغییر حال در سوره
 فاتحه در آیت مالک یوم الدین آورده ایم تا آن نشانیهای
 نیاید قیامت روی شما یزد **علامت اول** از علامات قیا
 مت است که صلوٰه که ایوان وین است سهل انگارند و از عید
 تارک الجماعة ملعون و تهدید و عید من ترک الصلوة عدا متعدا
 فقر کفر یا دنیاوند و بعد از نماز دست نیاز بجزرت بی نیازید

ندارند

ندارند لاجرم در قیامت عذاب الیم بایشان حایک کرد
 نعوذ بالله من ذلک **علامت دیگر** آنکه اقوام بد نام است
 و دیانت را بعد از خیانت از لوازم شمارند غیث و محش
 در خرید و فروخت از فرايض دانند و ازین وعید عاقل باشند
 که بر مسلمانی را در سب و شتر افریب دهند حق سبحانه و تعالی روز
 قیامت ان بنده را با یهود و مشرکند **علامت دیگر** قصات
 و حکام زمان در قضایا و حکومت مدانیت نمایند و در اخذ
 رشوت اتمام تمام مری دارند و از طعن و لعن لعن الله
 الواسی و المکرشی نه اندیشند و از خط جبار عالم و غضب بکار
 اعظم تعالی و تعظم باک ندارند **علامت دیگر** آنکه بشیائوور
 و بشیاء ایوان و قصور بد زوہ علیا برافزاند و انرا بالوان
 نقوش بسیاریند و از صدق و ثواب روی بکذب حفظ آند
 و از تهدید و عید با تکرار جلی یومئذ للمکذبین باک ندارند **علامت**
دویم دیگر اغلب اوسیان کفرین و اداب سید انش و جان صلی الله

عليه وسلم الخرافه بنوده بتابعه نفس و بهوا ايتام تمام حرم
دارند و اغنيا و ان زمان دين و زبور نسين طلت سيد المرسلين
را صلى الله عليه وسلم از هر دنيايي دون بفرستند و امر تجارت
شكوف شمارند **علامت ديگر** آنكه اصحاب جهل را بر ارباب فضل
تعقد كنند و بي مهر را بخداوندان مسفعت ترجيح دهند و ستايند
و الذين اوتوا العلم درجات كوشش فرو خويابانند و جهال و ارازل
را در كفايت مهمات بشوای كار و كده خدای روزگار شمارند **علامت ديگر**
آنكه خلائق حق را جل و علا عصيان و زنند و حديث درست
و سخن درست علماء كه بمقتضاي قتل الحق و ان كان مرأ سمع قول
اصفا ننمايند و وعظ و نصيحت را در كوشش راه ندانند و در كشتن
اهل اسلام كوشش تمام نمايند و اين مقدار ندانند كه در يك عالمي
كه خون مسلمانان ريخته گردد زمين و در كشت آيد و از جهار عالم اجل
جلاله مسئلت نمايد كه قاتل را چون قارون زمين فرو برد كه من
يقتل مؤمنا متعمدا فخراده جهنم خالديها و غضب الله عليهم

الى

الى اخر الايه **علامت ديگر** آنكه اولاد و حقوق و الدين كوشند
و از حقوق اقربا كه بر ذمه آنها ثابت و لازم است كه ولوا
الدين و الاقربين حقا على المتقين ذيل عايت و و امن
مجا فطنت و جنتند **علامت ديگر** آنكه اقوام طالب نفع و استكار
شوند و انباز از غلات مملو سازند و بدر و شيان شكست خدا
پرست از ان ننمايند و از لعن بارگاه نبوت و از طعن در كاه
رسالت كه المحكمه ملعونينند بشنند و از تنديد و وعيد من احتكر
طعاما اربعين يوما فعديري من الله تعالى و قديري الله منه
نذر نيزند **علامت ديگر** آنكه جهان روشن از ظلام ظلم تاريك شود
و روزگار فرخ را اهل صلاح از صوره و ضا ظلم تنگ كرد و اقوام
بد عمو و كمال بني عقوق و بيع و مساجد بنهند و از فرط خدا لان در
و بال مانند **علامت ديگر** آنكه قرآن ابا الحان نغمه و زفره بيخ هو
و نحو و اعراب آن كمالينغي مري ندارند و در اظهار و تايق معاني
موجب كافند و اما بهكم و امر و نواهي آن كار كنند و فرقه ر

جهان و زمره عوام عوامهای معلم و موسس دانش در پیشند
و خود را برشان عالمان پسران گمان عرصه جهان عرضه کنند و اغلب
ساده دلان روزگار بر حیل جالی ایشان معنون گردند ظاهر
ایشان زاید نماید و باطن ایشان بعضی ملعون باشد **علامت**
دیگر آنکه مردان و زنان جامه های رنگین و ملایس ابریشمین
پوشند و خود را بجلای فخر بسیاریند و اطراف خویش را برپوش
بای رنگین مزین گردانند و عدل و انصاف از میان مردم مرفق
گردد و جور و اختناق پذیرد و تا به کرامت ظلم کردن بود
و قیود آن نامحیی نگذارند **علامت دیگر** آنکه مردم بیگناهان خود
سوء کند بسیار خورند و طلاق بر اهل و بیت خویش فراوان ایجا
نمایند و زنان را در حباله خود بچشم نگاه دارند و مرکب معاجات نا
گمان شایع گردد و جنایات اغلب بر ایای توبه میرند و بی انابت
از عالم نفی کنند **علامت دیگر** آنکه مردم در اخذ مال هر چه گویند
و در اکل ربا کرم کرده درگاه کبریاست که احل الله البيع و حرم

شیع

الدنوا

الدنوا جود اهتمام نمایند چنانکه طرد و لعن الی اجل و علل در
بارگاه ایشان نازل گردد و مردان و زنان بجهت فریبی بدن باکل
دارو معاجین اقدام نمایند و اغذیه و ابریه را که تعلق بدان
دارد قیام نمایند و در آن باب اخراط و ززند **علامت**
دیگر آنکه رفقا با یکدیگر طریق رفیق نبینند و از از راه و از
ایزار با رباک نذارند و اغلب مردمان فلی غریب کشند و اکثر
مردمان در دست ارباب شرک زبون گردن و درستم کردن و دوام
دادن مویع گردند و در ریختن ابروی گردن و نق کار و حیل
روزگار آدمی است حریص باشند **علامت دیگر** آنکه بعد از دیگر
طریق زرق و حیل سپرند چنانکه خاین نزد خلق زرد و بی پای
عدد کنند و کان نزد حق جل و علای ابروی باشند و باران از
آسمانی و وقت نازل گردد و در اغلب اوقات اوراق انجار
را برق بسوزند و اولاد در معاندت والدین گویند و از عطا
و عت فرمان پدر و ائمه امرا در امتناع کنند **علامت دیگر**

بگذارند و خود را از لباس تقوی و لباس تقوی و لباس تقوی
 و عاقل گردانند و از هر امری که بر غیرند و از کل محظورات
 اجتناب واجب بینند و خائنان بسیار شوند و قطع طریق
 انبوه گردند و عذر و خیانت بین الناس شیوع شود و از
 خالق نترسند از خلق نترسند **علامت دیگر** مصاحف را
 بنقره گیرند و در هر روز آن را بزرگویند و در تنزیل اعراب
 و تدبیب اوراق آن کوشند و تزیینات و تزیینات و تزیینات
 رسانند و در احکام مبانی آن مبالغت نمایند و در حکام متواتر
 فی اوسالمت و رزند و از آیات بینات قرآنی محکمت را
 گذاشته جنک در مشابهات زنند و جای که حققت بینند
 بدان عمل نمایند و آنچه دال بر غیبت شد مبارک بان نمودند غیبت
 بود و سالت نمود و متروک و ملکی گردانند و در تعمیر مدارس و
 مساجد کوشند و در تمهید بنیاد آن مبالغت نمایند و دین
 قویم دنیا قیما مله ابراهیم خلیفه را بسبب شاهی و تکاسل

خراب

این کلمات از کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است
 و در کتب معتبره است

خراب و ویران دارند **علامت دیگر** آنکه منادی بر فوج برافزاند
 و در احکام و تفرغ آن کوشند و موزنان که فی الحقیقه موزیان
 باشند و از اکل حرام اجتناب نمایند باین امر شریعت مغضوب
 گردند و باین کار خطی را قدام نمایند و رونق شریعت و صفای
 از ظلمت باطن مکه گردد و روز بازار اسلام از خساد موارده
 ایشان کساد پذیرد **علامت دیگر** آنکه مردان زنان مغیره
 و کینه کان مطرب طلب دارند و در میان نامحرمان نشانند و از
 گویا و جاه و حرمت از آن جویند و در کثرت عیید و اعمال کوشند
 و عمران باطن کجی ایشان جویند و آبادانی بیوت و منازل که
 باز بسته بقرات قرآن و ادای فرائض و نوافل است باز و جام
 خدام انبوه پندارند و زنان و فزن و قوال بسیار شوند و مرد
 گفتن و وفزدن بشکار کنند **علامت دیگر** آنکه بازار قمار باران
 رواج تمام گیرد و جماعت مقابر را و تجمیع ایشان بسیار گردند و
 آموختن نزد و شغل از مولییب و اند و نعمتهای خداوندی و

حقوق پروردگاری با عباد و تعالی ممل کذا نند و نعم نامتنا
هی الی جل و علا که دان تعد و الغمة الله لا تحسوا نشان ایشان
اوست بشکر گذاری اشتغال ننمایند **علامت دیگر** آنکه مردم روز
کار و تجارت باز در بیع و خرازی با دهستانند و کم دهند و از ویل و
بالی نیندیشند و زنان یا ترم شوند و چنانکه نشان بیع انسا
نیت است زوال پذیرد و اخلاق خلایق تغییر گیرد و موقوف نگیرد
پذیرد و مروت در دوز ایشان منسوخ شود و عهده در خدا نشان
معکوس گردد و مهربانی از ملک خیر ایشان زوال پذیرد و شفقت
و رقت بر ائق احوالی ایشان خوب نماید و آتش فحش در سینه
بای ایشان اشتغال پذیرد و آب رحمت از قلوب ایشان
مفقود گردد و قطرات شرم در چشمهای ایشان معدوم شود
علامت دیگر آنکه زو حین با آنکه عود مناکحت میان ایشان
محکم بود با یکدیگر عقوق و مبایعت بنهند و شرایط بیع و شراجه
ارند و مال خویش از یکدیگر جدا دارند و در مخالفت ان مبایعت

نمایند

در روز قیامت

سعی

در روز قیامت

پذیرد و تجارت سوق کینا و گیرد و امر باز رکابی فساد پذیرد
و برکات از بیع و شرا بجز دو بواسطه قصور و خلل و نقصان
بیج کار ایشان اختلال پذیرد و روزگار ایشان پریشان گردد
علامت دیگر آنکه مردان عمره ان گفتا کنند و زنان بزنان پیوسته
و در احیای امر اسلام و اطیان گوشند و کسوت آن فریق بد طریق
پوشند و این معذاران کرده نابکارند آنند که هر که با مردی
مقاربت کند عرش عظیم بلرزد و عرش بیع مسکون و حرکت
در آید **علامت دیگر** آنکه زنان حیارا بگذرانند و مردان
اندازند و از مردان امر و ان را دوست تر دارند و از شوهر مشهور
خوشتر اگر شهره افاق بشد مشتاق و لاجب دانند و اقوام آن
اقران از امر معروف و نهی منکر باز ایستند و از باب صلاح راه
اقامت حدود و اعانت ننمایند و از مردان ایشان جایز شمردند
نقض حدیث العزّه من الایمان بر لوح ضمیر نگارند **علامت دیگر**
آنکه متکفل خطابت و امانت کسانی باشند که هنوز طفیان نطق

در ایشان موجود باشد و پیشتر خلق توکل بگذرانند و تو خفاست
اختیار کنند و در باب وقت دقیق فرو نگذارند و از ملک و باب
ترسند و از رب الارباب شرم ندارند و صغار آدمیان مکار
شوند و کسار صحبت فجرا اختیار کنند و اقوال نامقبول گفتار
ناستوده و کردار نابسندیده ایشان را تلقی قبول نمایند
و ایشان کسانی باشند که طبع ایشان از شفقت خالی بود و ملک
ضمیر ایشان از افتاب رحمت عاری باشد **علامت دیگر** آنکه
ذلیل دارند و سخنان ایشان را نشوند اگر مثلاً بمقتضا قل الحق
و ان کان مرگ سخن گویند ان غیب را بر جانند و عیب کردن
و غیبت گفتن عادت گیرند و عصیان و کناه انبوه کردند و
طاعت و عبادت ایشان قلت گیرد و فساق بر سبیل سرور
نشینند و روزگار بغراغت و فراخی گذرانند و زیاده و عباد
در زاویه محنت بریزانوی تفکر و محرمند و طعیان کناه شایع
کرد و کذب و بهتان در آخواه افتد و بواسطه ان

مستوجب سخط الهی گردند چنانکه مرایای بی وقت آید و کرمای
بی نهایت بود بر برف و بارانی بی منفعت نازل گردد و زلزله
و کسوف و خسوف بسیار واقع شود و کل امور در وقت نقص
پذیرد و فیض در عیون آنها افتور گردد و عراق سفاکین در
تجار بسیار واقع شود **علامت دیگر** آنکه اعمال خلائق گناه
کرد و وزنده گانی بر باب فضل و دانش ماضی شود و بیلا
مر فاجران را باشد و حق را دست ضعیف گردد و باطل را دست
قوی شود و اهل فضل را قبول خوانند و فاسق را کرم نامند
و بار را اهل نفاق کرم و کساد اهل وفاق پیدا آید و نفس کبر
نفس غالب شود و در حد بر حد مستولی گردد **علامت دیگر** آنکه مردمان
در میان امت قلیل و زنان بسیار تا بمرتب که بچاه نغز از سارایک
نغز از جالی پیش بپسند نتوانند پرداخت و بجهت قلت و جبال
زنان در طلب کاری مردان بپزند و مردان از دست زنان بکوی
و بیابان بگریزند و هر قرن که از عقب قرن دیگر در آید مردان قرن

او پس

او پس بالغت و فخرین کنند و اموری که از آن قرن صدو
یافته باشند بچشم رسا در وی ننگرند و هیچ وجه بسندیده نشمرند و
تقدم را منسوب ببلایست دارند **علامت دیگر** از علامات قیامت
خریب بلاد است در کتاب بعد السعادات نقل از امیر المومنین
علی کرم الله وجهه کرده که حضرت امیر فرمود که شام بدست طایفه کرد
از دزدان روم خراب و ویران و عراق را ستم از سغیان که نام وی
علی بن سنان از غزویش شاه گردانند و مملکت وی از تعرض و باغرا
شود و از دزدان بختیاری و قحطی شیخ که ساکنان او بواسطه آن هلاک
گردند فارس از مرگ مغالجات خراب شود و بر وایتی آنکه
ایشان را با یکدیگر معاومت افتد و اکثر ایشان بشیر قهرگشته
شوند و زمین از رمی مجانیق صواعق بپشت شود و بر وایتی از
وقع قحط و شیوع مجامعت هلاک شوند کوفه از تراک هلاک
گردد و بصره از آب ویران شود و مصر از استغلاهی رومیان ویران
گردد و یلم از کرسنه کی هلاک گردد و روم از نزول صاعقه

بخوابی که خراسان بر بنمای مختلف هلاک کرد و مرد و از تعرض
فجاری و کفار خراب شود کاشغرا و کافران بند ویران شود
و سعد را از آله خراب کند طوس را خوریا و خراب کند نیشابور
از باران بسیار ویران شود و مومل از باد سموم ویران کرد و
مداین را نکستی از زنگبار رسید که مانی از موت مغایات ویران
شود و طبرستان از وقوع قحط غلات ویران شود و سنجاب
از باد بسیار ویران کرد و رکوبند که بادی از مهیت قهر برآید
بهر تب که از صلابت آن جبال بطرف قد و چون برک کاه برآید
و ساکن آن بلاد جان بقای بعضی ارواح بسیارند بلخ تخت
شهر که از شهرهای خراسان ویران شود و ویران شود و ویرانی دیگر
اب بروی غلبه کند و در کجا تخریب نهاده از از جهاد مار
بسیار بفرمان کرد که جل و علا دار از نهاد اهل دیار و
برآرد و آن جهان باشد که قادر چون بر سبیل نظم خیری بسیار
از آن کرمان پدید آید و ماران شوند و خلق را بکشد و هلاک

بکشد

بکشد بغداد از آب و عله خراب شود و اصفهان از مرگ مغایات
بملاکت کند و ویرانی بخارست کشد شوند عین از وقوع ملاحش
برایشان تلخ کرد و ویرانی از آسیب تعرض جیش ویران شود و
وستان را با هلاک کند و ویرانی تلخ قهر بر کشند و یکدیگر را بقتل
رسانند و بعضی از اوطان خویش را خود بسوزند و بعضی از طوفان
طغیان دریا هلاک کردند اما مکه که از شرق بقاء و شهر بلا دست
از تعرض اهل جیش ویران شود مدینه سکینه از وقوع قحط خراب
کرد و ویرانی از کارزار اعدا کار و از ار کرد و ویرانی و
را کرم در اندام افتد و کرمی در جگر پیدا کند تا آنکه از آن علت
بمیرند و مرضی را بانگ معب و غریب مایل هلاک کند و از رم
از آسیب سم سوزیکانه خراب و ویران شود بخارا از وقوع
اتراک جیش خراب کرد و سمرقند نیز از تعرض لشکر جیش که جیش
بیت و جیش هیئت ایشان ظاهر است متاصل کرد و در فغانه و
جانب و استجاب را کافران خراب کند و ویرانی آنکه از بلای

تر که کفار بگریزند و در عذاب باشند و انجا جلاک گردند و چند
دو طراز که افران جنگی خراب کنند طالقان و قاریاب را خلعان
خراب کنند غرضین بدست غوریان ویران شود و ترغذ و ضعیفان
از وبا و طاعون بملاکت ببرد و قسطنطنیه که حصین ترین قلاع
و متین ترین بقاع است بدست مروجی کشاده شود از بیت حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم که نام وی محمد باشد و از اولاد حسین علیا
است رضی الله عنهم که ملقب بمهدی اخر الزمان رضوان الله علیه و
علی ابایه الامم جنبانج شمه از او مضاف او عن قریب مبین گردد
انشاء الله تعالی و گویند که سیما الاربعین صلاح بن شعیب
بود و موسوم بصلاح و مشوب بسداد و از نواحی بلخ بود این
انچه نظر رسیده بود از ذکر خرب بلاد منقول از قدوة الا
قطاب و او تاد علی کرم الله وجهه و الله اعلم بحقیقه الحال
والیه المرجع و المال **بیت** قد قامت القيامة یا ایها النبیام
قوموا عن النیام و کفوا عن الحرام و قمت این عقود

اهل

فرو

فرو برد آسمان و قمت کین نقود بر وزن ایدار غبار و
قمت اگر بقیظه اعلام و گشته این کینه چادر از مر این
بر سر کوازی ثابتان عالم شش روز الریحیل وی سائران
طارم فیروزه القار بپوشنا الله تعالی عن الغفلة و یقظنا
الله عن نوم العطله فان ربنا هو الکریم ذو المنه و الغفران **بیت**
بیان باقی علامات قیامت که بنور بظهور زنبوسه و معرو
بقیامت بخوابد بود علامات اول خروج مهدیت رضی الله
عنه و انچه از آثار و علامات ان صاحب الزمان و منظور نظر حضرت
همن مقرر و معین گشته است و هفت علامت است اول آنکه وی
از اهل بیت حضرت رسالت باشد صلی الله علیه و سلم از زریب
وی بقول زهر ارضی الله عنها و بروایتی تخصیص حسین علی کرده
و اکثر محدثان برین روایت رفته اند و نام وی محمد است
و نام پدرش عبدالله و کنیتش ابو القاسم باشد و بمکه ظهور
و آثار انوار معدنش از انجام باطراف عالم انتشار یابد

و لشکری از شام بخارید و مردان این موضع کین برکشند و در
 مکه نمایند چون بموضع رسید که آنرا سید الکونین این جماعت
 بنام بر زمین فرودند و لغت حوضه ارضی کردند و قلعه
 قسطنطنیه روم بدست وی فتح کرد و آن جناب بآنکه بنام
 هزار مر و مسلمان با آنجا حاضر آیند و بتکبیر الهی نه بر شیخ و تیر و نیزه
 آن قلعه را محسوس سازند و جبل دلم نیز بر آن حضرت مفتوح
 کرد و آن کویت مغر ملاحدم و سالک زنا و قهت خدا را هم
 تعالی و اخذ هم الله و مولد آن حضرت در وی بی با از قرایمین
 که آنرا کریم گویند و شیخ شهاب الدین تورقینی رحمة الله در
 عقاید خویش میگوید که دیهی در یمن باین اسم نشان نمیدهند
 ایابود هت و اسم آن تغییر پذیرفته و یابید خواهد گشتن و بر
 بالای مر مبارکشی ابری سایه افکنده باشد و ملکی از آن ابر بردا
 میکند که بنام اولی الله الهمدی فاتبعوه و بریشانی بی بریشانی او
 نشانی باشد چون ستاره و نشان که دلالت بر تحقیق مدعی او

کند

ای که علی علیه السلام
 و در اسرار شیخ غفر له

کند که ذاتی المقدس التورقینی در فصل الخطاب آورده است که
 صورت آن مخدوم زاده عالمیان بصورت صدر در جویان
 و رسول انس و جان سلمی الله و سلم بغایت شبیه بخدیوی مبارک
 روشن بود و بینی مرتفع علی بن اهل کوفه بجای و نبوت آن
 آن حضرت مستعد کردند و در اعلای دین و در افتای غر و حکیم
 آن صاحب دولت کوشش بلوغ نمایند و بسیاری از جمال
 در ملازمت آن حضرت بیک شب از جمله علما و فضلا گردند و
 بخیلان گرم شوند و سلام را بعد از ضعیف قوت تمام حاصل
 آید و تمر دانرا بشیر بدین قوم و حر لوط مستقیم خواند و احکام دین
 را جنابان مین سازد که اگر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 در زمره احیای بودی بعینه همچنان حکم فرمود و مذاهب باطله
 را بر اندازد و غیر دین خالص باقی نماند و تمام اهل اسلام وجود
 شریف و نورانی و محرو بر پند و کشف امن و امان بخود آمانند
 و عارفان با صفت از اهل حقان و ارباب کشف و شهودان

حضرت بیعت کند تعریف الهی بجا نهد و ارشاد ختم بیان بفر
 برینند و هنوز او بر سر خطافت در میان مردم میستند بپند که
 دجال بیرون آید و با دجال محاربات نماید و بعد از آن بترتف
 ملازمت حضرت عیسی علیه السلام بعد از نزول آنحضرت از آسمان
 مشرف گردد و چنانچه در محل خود زمین خواهد گشت انشاء الله العزیز
 و هم در فصل الخطاب نقل از امام علی بن موسی الرضا می فرماید
 رضی الله عنهما که فرمود اعلی و احکم و اقلی و اشیع و ابعده
 همه مردم شده و ارماد مختلک و مظهر متولد شود و بر شید و بنهها
 و بین با و از رفیع تکلم کند و مردم را که کز احتلام بفرستد و از بس
 پشت خویش چنان بیند که از پیش روی بیند و چون چشمش خواب
 شود و دلش بیدار شده و در حق حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 بر قند وی جنت و در دست آید و ذوالغفار را وی همراه شده و
 مصحف فاطمه بتول زهر انیز را وی بود و در انجیل خود باشد که اسامی
 هر که بترتف متابعت وی مستعد خواهد گشت در ان جمیع مثبت باشد

و محم

و حقیقه دیگر اسامی مخالفان و روی فر نور بود و هیچ کس بول غوا
 بطوری که بیند چارمین مامور شد با تبلیغ الحکمه از وی زایل گردد
 و مرد را آنچه باشد خشنود تراز مسک و بر خلق خدای تعالی از مادر
 و پدر ایشان مهربان تر باشد بلکه از نسل ایشان بایشان دو کس
 بود و متواضع ترین نم خلق شده و بفرمانهای خدای تعالی امر
 برادر ترین مردم شده و از منتهیات مجتنب ترین خلق و مستجاب
 الدعوه باشد تا اگر کسی دعا کند آن سنگ فی الحال منتقل گردد و
 موبد شد روح القدس یعنی جبرئیل علیه السلام بیست و بین الله و
 باشد از نور که در وی اعمال باشد کان را مشاهده میکند و زبان
 سایر حیوانات بدانند و عدل او در انس و جن برایت کند و از
 زمین تمام بیرون آید و حق تعالی شمار اهل بدر میدهد و مردم
 از اولیاء خویش ملازم او گردانند تا امور بر طبق رضای الهی
 و علامت برکت اتفاق الجماعه و ولایت نبویه تحقیق پذیرد و هر
 علمی باشد چون وقت خروج او آید علم منتشر گردد و حق تعالی ان علم

یا مشتق

در بیان این که در هر عصری که باشد از کتب و اقوال
 در هر عصری که باشد از کتب و اقوال

بان حضرت بکلم در آمد تا بگوید با وی اخراج یا ولی الله و مرد
 غیر بود و خلاف چون وقت خروج او آید آن تبع از خلاف
 یا خلاف بیرون آید و با نام سخن در آید و ندانند که اخراج یا
 ولی الله میخیزد و بقیه حد و داله و حکم حکم الله و جبرئیل بر میخیزد
 و میکائیل بر میخیزد و وقت خروج وی از زمان باشد که در
 دست از عالم خفت بر نیند و افعال ستوده و احقاق بسند
 مندرک کرد و جو ظاهر شود و عدل متروک کرد و جعل ظاهر شود
 و علم مخفی کرد و متابعت هوا کنند و از سستی متبوع و قطع علم علی
 طریق مروج نه بمانند و صد هزاران که کنا کاه افشای علی
 از مرق فضل طلوع کند و عالم کون و فضا و نور شد و شد
 منور کرد و دو تشید قوا بعد شرح و تمهید معارف دین بود و این
 مخدوم زاده عالمیان و قره العین انس و جان سلام الله علیه
 علیه استکلام پذیر و دوران زمان بدیده ولی و جان مشاهد نما
 که ازین بشارت فرم که ناکمان آید و ازین گشته شلوان آید

در هر عصری که باشد از کتب و اقوال
 در هر عصری که باشد از کتب و اقوال

کمان بری که سوی جان خسته کان فراق نسیم باو که در کشتان آید
 که اقتضای تربیت بظالم معبود زافج بریج سعادت که ناکمان
 آید بدان که درین باب سخن چند و سخن است اول حدیث امام
 مهدی الا عیسی بن مریم که ولایت میکند بر آنکه مهدی عیسی
 بود علیه السلام و غیر او دیگری نباشد تاویل این حدیث است
 که مراد ازین نهی مطلق نیست بلکه مراد نهی فضیلت است یعنی
 هیچ مهدی چون عیسی نیست علیه السلام چنانچه در و در لافقی
 الاعلی و تاویل دویم آنکه چون عیسی علیه السلام از آسمان
 فرود آید و تربیت وی منسوخ گشته تربیت محمدی صلی الله
 علیه و سلم امت را ولایت کند و بر سبیل خلفای آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم عمل نماید و حال آنکه هیچ یک از خلفای پیغمبر نبوده اند
 و طغرای نشو و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بتوقیع نبوت معش
 باشد لاجرم در شان عالی شان او فرموده اند لا اله الا عیسی بن
 مریم یعنی هیچ مهدی از او دیان امت مع چون عیسی نیست علیه

در هر عصری که باشد از کتب و اقوال
 در هر عصری که باشد از کتب و اقوال

اسلام که برسد نبوت مستند بهت بخلاف خلفا و دیگر تاویل
 سیم آن گفته اند که لغظ مهدی منسوب به محمد و آن اشارت
 بشکلم آن حضرت در مد که بشهادت توحید و اثبات حق و تکلم
 نمود و الله اعلم **علامت دیگر خروج** و حال است بعد ظهور مهدی
 و فتح قسطنطنیه بزرده روز چون این علامت از علامات
 غریبه و واقعات عجیبه بود سخن را درین باب مبسوط است
 این را نمودیم بدانکه پیش از خروج وی مردمان بیسالی قحط
 زده شوند و آسمان در سال اول آنجا ظهور داده از باران ثلثی
 امساک نماید و زمین از نبات ثلثی باز گیرد و سال دوم از باران
 نبار و از زمین نروید و سال سوم قحطه نبارد و یک گیاه
 نروید الا اشار الله و قحط غلات استعلا بدید و مردم در
 فراوانی محنت و مجاعت معتکف گردند قحط و مجاعت بر سه
 دردت که تمامی بهایم بملکت رسد و اکثر آدمیان از مجاعت
 راه عدم پیش گیرند و در حین وقتی بحال با اضلال بیرون

و باقی

الحمد لله

و با وی طعام و شراب فراوان و آلات عیش و نشاط و تعنی
 و تمکن بی پایان و مردم که سر و مطالب آن چندان از ضلالت
 بعث و مشایعتش مبادرت نمایند که از غیر تقریر برود بود
ذکر ولادت او و کیفیت ملاقات و حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم و دعای بدفع شر او در اخبار حین و اردو شده است حضرت
 که بحال در ایام دولت سید عالم صلی الله علیه و سلم از مادر متولد
 شده **آیه الله** که چون خواججه علیه السلام بمدرسه تشریف میفرمود
 بجمع السوال که فرزند شعب جارت بود بدو مسکنی مدینه رسید
 مرکب باز کشید و فرمود یا ابابکر **ولادت** و حال درین قریه بود
 بود و نام پدر وی صاید بود و دست و بر وایتی مصایح صیاد و
 اسم مادر وی کیا بنه و جهودان او را اقطار خوانند و جمع
 حضرت بمدرسه نزول فرمود و چهارشنبه همان بخت وقت اصغر از
 شمس بحال متولد شد و چون نوزمین آمد و حال نبشت و سخن
 گفتن آغاز کرد و خود را با دمی که دوز و زودی بالمید چشم

افسوس آنکه در این قریه

وی چون دانند که کور که بر لب آید بر و ن الله و عین بسیار
 وی خود و مسیح و بر و ای که چشم راست وی مسیح بود و چشم
 جب و یا بر و بر و ن الله ازین انجونیام و بر اما در حال نام کرد
 و پدر و بر ای که لقب نهاد و کیشش ابو یوسف معرکشت و در آن
 حیات وقت که در حال قدم در دایره از نقطه عدم بخط وجود آورده و بعد
 مسعود و محمد بن مسلم رضی الله عنه بکفایت مهمی فتنه بودند چون
 مجتمع السوال رسیدند آنجا فتنه بایل برخواستند و پرسیدند که این چه
 مشغلت گفتند امری غریبی بظهور رسیده که سرای از ما در زاده
 و همان ساعت بشت بدیوار نهاد و روی بگردم آورده با ایشان
 سخن میگوید و خود را با و میکند و محمد بن مسلم رضی الله عنه چون
 این عجیب و ترکیب غریب و بیست مهیب مشاهده کردند و بر تخته
 پیشانی او نقش نیر وانی نوشته که الکافر بالله و بر و ای که در
 این سخن مقطع مثبت ساخته پس از آنجا انگلیس و اندو کین
 برخواستند و لی بر یان و چشم گریان روی بحدیته نهادند و پیش از آنکه

صفتن

بسم الله مسعود

صفتن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آمدند و از ولادت
 و حال و کیفیت احوال او اعلام دادند و دیگر هر علم و قداد
 لا و آدم صلی الله علیه و سلم قدم در کباب آورد و مقتضای الشریع
 ثم الطريق عبد الله مسعود و عمر فاروق را رضی الله عنهم با هم افقت
 سر فرار کردند و انید و بی مجتمع السوال که سقط بام و حال بدنام بودند
 آوردند چون آنجا رسیدند امر المؤمنین و جماعت بر در و ما در حال
 استحال نموده چون مشاهده سید عالم کرد صلی الله علیه و سلم بالغور
 بازگشت و حال را اخبار کرد و در حال بد را و درون ایشان اشارت
 کرد مصطفی صلی الله علیه و سلم در وقت در آمدن بایاران گفت
 که در دل حرفی اندیشم تا در حال آنرا بفراست تواند دریافت یابی
 حم الخان و در غیر که فتنه و بد حال در آمدند و دیدند سرخشته بود
 با و بر زن بدست گرفته خود را با و مسکرو ساعت فضاخه بزرگ می
 شد و با نظر گریان از هر باب سخن میگفت حضرت رسالت صلی الله
 علیه و سلم با و اشارت فرموده گفت ای و حال شما بدانی رسولی

و گفت ای و حال
صلى الله عليه وسلم

بدیدن تو آمده

و افسون و محو
و بر خود میزد

و حال جدایی آغاز کرده گفت با محمد تو خود کوهی خواهی داد که من
رسول خدا بم سید عالم دونیت شما دیت بروی عرض کرد و حال
همان جواب تا صواب باز داد کرت سویم کلیمه لا اله الا الله محمد رسول
الله داشت و حال همان چه بوده بر زبان راند چون همه عالم و سرور و اولاد
آدم از وی نومید گشت بحدیث دیگر عرض فرمود و از وی استفسار
ما فی ضمیر نمود و حال برسل از حال گفت سوره دخش یعنی هم الان
خواهم فرمود قاتلک الله و از وی پناه بحضرت خداوند بر دهن و حال آن
گاه فاروق اعظم تنبع از نیام بر کشید و بر تارک سر نامبارک وی
فرو داد و در شمشیر بال غور با جت و بر فرق فاروق چهار انگشت
چنانکه خون بروی و موی فاروق فرو دوید و بر دهن و حال آنکه
نکر و انگاه خواهم علیه سلام ازین معنی بغایت تمکین و مخبر و مخاط
گشت بعد از آن دست حق پرست بر فرق فاروق فرو داد و در لب
بشانی الهی و معای شفا خواهی بر کشد و آنی زخم بایل میامن او عیبه صا
له حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم التیام پذیرفت و آن جراحت

براحت

براحت متبدل گشت پس از آنجا برخواست و سینه بدمینه اقبال نمود
و روایتی هست که و حال در عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدمینه رفت
و چون خلقت کردید وی قشایه کردند کرده انبوه بوی کردید
و حال دوید بر کوه و سنگی بر کند و آن کرده را در کوهی بخوس کرد
و چون سدد و القشین در نظران قوم ستوار نمود و مومنان بودند
شدند و از وی بغایت ترسیدند و ترسیدند و سید عمر رضی الله عنه بسید عالم علیه السلام
در آمد کوندا و تغییر گشته متر عالم صلی الله علیه و سلم فرمود یا عمر
حادثه گشته است که آثار غیر در جبین تو بین است و نشانی بر نشانی تو
ظاهر گشت یا رسول الله شرف و حال و گفته آن بطلان ظهور و جمع می
نزد جانهای مجوس کرد و فرخ آنرا بخور حماست که کردانید و بکید
و خوشنک را چون دیواری ساخت انگاه خواج عالم صلی الله علیه
و سلم باز مرده اتباع بهرون آمد و دست بدعا برداشته گفت ملکا
و الجلا لا مکره باشر این ملعون را از امت من تو دفع کردانی
تا بان اجل مسمی که تو دانی دعای او را سمع اصفا اجابت فرمود

بر شانی

و در حال از مرغان ارکمان قدرت مرغی نازل گشت و دجال
را بکنکال گرفته در آوج هوا بر دهر چند دجال فریاد میکرد که
یا محمد از کنکال این مرغ غر اخیانی فرما خواهی جان مرغ را اشارت
میکرد که در ازین دیار زد و در بر و کوفتیدان طیر دجال را خند
برد که بدیار طبرستان رسانید و بدریای که بخواران طرف است در
جزیره انداخت و بر وایت امالی قاضی ابو بکر محمد ابو الفضل
از ابوهریره رضی الله عنه انکه چون حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم در باره وی صاف فرمود و بر شل علیه السلام با قطعه غمام
سزدی فرمود بر سر دجال و او را از میان جهنم دان نشسته بودند
در بود ما و درید و قوم او میدیدند و بروی می گریستند تا او
را بخیزد و افکند و اکنون در آن جزیره است مقید بر غیر تقدیر آن
وقت که اراده الهی جل و علا معلق بخروج او کرد و اینجا بود
و وایت است یکی انکه از شرق خرق کند و بر وایتی انکه وی را
حالا در دیار غربت و تلیق سین الروا تین انکه چون از آن

جزیره

جزیره که محسوس می هست بیرون آید از قبل خراسان ظاهر شود
و وایتی نیز هست که از نهد بیرون آید از مکانی که امرا نارونک
خوانند و عقب طلوع آفتاب از غار عرب و العلم عند الله در
صحاح مصابیح و لمره الیاض نقل از تمیم دارانی کرده رضی الله
عنه که وی روزی نزد حضرت رسول ماضی الله علیه و سلم حین
خبر دجال باز داد که گفت از یمن در کشتی نشسته بودیم سی نفر از
بنی لخم و خرام ناکاه کشتی بتلاطم امواج متلاطم گشت و شعله باره
در جزیره افتادیم و بر وایتی کشتی بواسطه لعب موج یکماه در
بحر سرگردان شد تا جزیره رسیدیم ناکاه دایه دیدیم بس عظمت
کسی که نزد بروی بودی و نبالا وی ندیدی بروی چون سرشته
و پشت کاه و روی وی چون روی انسان و تمام بدن وی کل کل
هر کل بمقدار دردی کفتم سبحان الله دایه باین صورت هرگز متشابه
نکرده ایم ناکاه این دایه با ما سخن در آمد و گفت ما و رای ازین
غیب ترست که من مرکب دجالم و نام من جسامه است و دجال

پشت وی چون

درین شهرت چون بجانب اوشا فیتیم شخصی دیدیم استاده که از
 جسته وی بزرگتر ندیده بودیم یک چشم وی مسوخ و بر وایتی چشم با
 وی مسوخ چنانچه هیچ درز و شکافی در وی نیست و چشم دیگر خون
 آلوده و بی نهایت بهمن و در میان دو گوش وی موی برشالی
 نیزه استاده و بریشانی وی نوشته الکافرا الله و از کعبه بغداد
 تا بزم بقیع و استوار ساخته و دست راست وی از گوش بغل
 آورده در میان زمین و آسمان شخصی غریبی استاده و چون دریا
 نظر کرد بانگی نزد سید بر آید چنان بر باد شد که آن موضع
 بتمام محو ساخت چون ساعتی برآمد باز تسکین یافت و وی
 آورد و گفت تخیم دارانی توئی گفت ای گفت نزد من ای رفتم
 پرسید که بچه طریقه را دیده گفت بل گفت اب او چون است گفت
 بسیار است گفت که شاید شامیده شود و آنچه در وی است خورده
 کرده و در جال آن موضع کشته و زنان امیر و کودکان مدفون کردند
 بعد از آن از محل نسیان که موضعیت در نوبی شام سوال کرد که کیو

می دهد

می دهد گفت ای گفت نزد یکت که میوه اش منقطع کرده و بعد
 از آن از جسته زهر پرسید و زهر اسم امر وایت که این جسته در عرب مشهور
 بود است که در وی آبلت که مرا عاان بان را اعت میکند گفت بل
 اب بسیار دارد و مرا عاان بان را اعت میکند و محصول بسیار بر
 میدارند بعد از آن از من پرسید که ای تخیم محمد را ملاقات کردی
 گفت کد ام محمد گفت بی عرب نامی در مکة تولد نموده و بعدینه
 بخت فرموده و دین او بهترین اویان و کتاب او بهترین کتب
 دامت او بهترین الم و به صاحب اللواء و الشفاعة و الحوض
 الکوش و الکرامه ای تخیم چون با ملاقات کنی تصدیق او کن
 و بوی ایمان او را این نصحت که بتو القانم و دم هیچ کس را این نصحت
 بتقدیم نرسانیده ام و بروایت مصاحبه انکار و پرسید که عرب
 با وی مقاتله کردند گفت ای گفت بر چه قرار گرفت گفت بسیار
 از عرب مطیع او گشتند گفت چرا ایشان در آن است که اطاعت او
 نمایند بعد از آن گفت که نزدیک سیده است که مرا اذن خروج حاصل

اید و تمامی روی زمین را سرکنم در جمل روز و سه قریش نمایند
 حکم این که آنجا فرود آیم هر مکه و مدینه که هر دو را بر من حرام
 گردانیده اند و هرگاه که قصد آن کنم که مکه یا مدینه در ایام من
 شتم کشیده مرا از دخول آن باز دارد بعد از آن جاسه را آواز
 داد پیش روی آمد و زانو بر زمین نهاد و گفت این چند نفر را بر دار
 و بر زمین ایشان فرود آر بران و ابر نشیتم بساعتی ما را بخدمت
 سکنه علی سکنای اسلام رسانید انگاه عیم نظرانی حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم ایمان آورد و حضرت رسول با علیه السلام با
 اصحاب بار مر این خبر خون گشته ابرار دیده مبارک ریختند و اه
 حضرت از غایت شگفتی از سینه برانگیختند و الله العاصم ما ذکر
 خروج دجال و شمه از میان بلیت و عظمت جبهه و وصف حماد
 و از کیفیت اضلال او در عداله عاده آورده که چون دجال امور
 بیرون و از حجاب تواری روی نماید بر سر کوهی نشیند و یک نعره
 بایل برزند چنانکه آواز او بهر افراسنگ برسد آنکه بار دوم نعره

اید

و چون

و چون رعد با تکی عظیم از وی انتشار یابد چنانچه ابرار و اشرار
 روی بوی آرند و چندان خلایق بر وی مجتمع گردند که چنان
 جز غلام الغیوب کسی نداند این عباس گوید رضی الله عنهما که متا
 بعالی او قرآن خوانان باشند و آنان کسانی باشند که تقدیر نیکی
 روی از خدا دارند و ایشان را قدری گویند و بیغلام خبر خود صلی
 علیه و سلم که قدربیان مجوس این اعت اند که آن القدر است چو
 نداه الامه و هم شیعه الدجال و بر وایتی سه روز و نیم بر بالایی
 کوه مکت کشد و بر وایتی جمل روز تا سباب اضلال او میا
 کرد و بعد از آن اگر کوه فرود آید و بجهت که مرکب او است
 سوار شود **اما وصف دجال** و چنین آورده اند که در آن وقت
 که خلاق علی الاطلاق دجال را در وجود آورد و از برای ارکوب او
 خری افرید بجهت ضخیم و شبه عظیم شکل قالب وی بقدرت بخون
 چون کوه پستون در زیر او چهار ستون قدوی بر وایتی جمل کرد
 بر وایتی زاید و نیز گفته اند چنانکه در سعد السعاده آورده اند که

بندی جسته او بخت فرسنگ است و تن وی سرخ الم کل چار
پای او تا نرسد سیاه و از زانو تا سینه سفید و دو گوش بزرگ دارد
چنانکه شتری انبوه از گرد و آشیاع او در انجا مسکن خوانند داشت
و بریشانی او نویسه که بدانجا را دجال و گویند در وقت رفتن و
بیکام تا ختن از حد طایق تا ختن بیک کام قطع تواند نمود و گویند
اندر آن زمینی که اکنون میخورد و علف میخورد و جمل خبر است هر کس
فرسنگی در فرسنگی هر روز از نیمه خراب کیه می آرند و آنها را میخورد
و شب نیز همچنان میگویند در آن موضع بخت او در دست هر روز
آبهای آن رود بار میخورد و هنوز آب نمیکرد و درو اینست که
این حمار از بخت دریا بگذرد که آب از زانوی او چکاند و زنگنه آنگاه
و جال بدست راست گوی بکمر و سفید و از اسب بکشم خلا این بخت
ارسته نماید و بدست جب جیل بر در و سیاه مملو از حشرات و حشرات
و خیاطین و انشهاد روی افروخته و اندرون نام نهد و
بغول دیگر این دو کوه با وی روان باشند هر جا میرود و این دو

کمان

بشایسته او میروند و جال با و از بند میگوید که هر که بخت بار
کرد و ایمان ارد او را مان و هم و برین بقعه که در عین نیست
او را مکان کرامت کنم و هر که آبا نماید و از فرزان من بخورد و او را
بعمود قهر و تازیانه و جزر زخم و بسیار خوش در زندان خلک است
کم پس بر هر که در قفس غارت و در سابق علم الهی بر مشور و معاملات او
بر شیده باشند عیال آبا الله بوی بگرد و شریات وی فریفته
کرد و کسی که معتصم بخیل متین و عصمت الهی جل و علایق و خط
خداوندی محفوظ بماند آنگاه و جال بد بخت و بخت و بخت و
قیامت و نوازش و طعام و شراب و سیلاب خورد و نواب بر
بخت آن ستور استوار کند و عصای از نقره بدست گیرد و طول آن یک
فرسنگ و در مقدمه جیل او مردی باشد جهود نام وی الهان باشد و
بزرگ قوم لیام و شیر ایا و در ساقه اشک او خفی بود هم حستان بن
علام با بختا و بر قلاش او پیش و عین و سیار وی خلقی بسیار
که حرازان متصور نکرد و گویند مرد و علمی باشد بران شقیهای سرخ

معلق او بخت و نام شوم خویش بخاطر سیاه بران علمت است
 و شیاطین و ابالیس بسیار در گردان لعین مجتمع گشته و او را با
 غیر از طنور و جنگ در باب بدایره اختاب رسانیده به مملکت
 که گذران لعین افتد زلزله در کوه و مامون پدید آید و خلایق از
 اطراف و کنایه تیغ فرج یاب چون حیدر و ام کید و فریب او مقید
 گردند و اکثر مردم بلکه جمعی از ابالد با ضلالی آن بد فعال مرتد
 شوند **و الله** که حضرت خضر و الیاس که برین فلک وجود
 و قمرین آسمان شهنشاه و مویک او میروند که که و حال بگوید
 انا العیب یکی ازین دو گویند کذب و دیگری یا خود را بگوید
 صدق و خلق بنده اند که یکی ازین دو صدیق و حال زندیق را
 تصدیق میکنند و الله المقدس الفضل و گویند نعت کذب و کذب
 بطرستان بود پس وی بطرف مشرق اردو ازینت دریا عبور
 نماید و آب دریا از زانوی او تجاوز نماید و گویند دست در
 چنید و خیزند و مایان بیرون می آید و جانها خرج مایان و مایان

متابعان

متابعان او از آن کفایت میکرد و انگاه از انجا مراجعت نماید
 و بولایت کوفه رود و ایتی است که از آن خط خطی میروند
 این نام او احمد بن عبدالله و کنیت وی ابو القاسم و لقب او
 مهدی و در تحت رایت او مسلمانان هزاران و دوازده هزار مرد
 شیخ زن باشند همه مومن و مومنانگاه گوید با حال که از حال عمومی
 برخاک پاک و خطه مار معلوت گردانیدی انگاه آن کبریا که گوید
 لعنة الله علیه که من و حال شیم و الجلاله بر بوبیت من اقرار
 و بالوبیت من اعتراف نمایی مهدی گوید که توان کافر لعین و ان
 سکتی تمکین کنی که مار امتر اولاد آدم صلی الله علیه و سلم از حال
 بد مال تو خور داده و حال جدایی آغاز کرد و گوید یا ابن عبدالله
 خارا نکار از تو میسر کن و شمال اقبال در کذب گفتار تو
 استوار انگاه و حال عامی حصای بحر بردار و و بر سران صاحب دو
 خرد و او در در نظر خلق جهان نماید که او را بعتل رسانید انگاه
 و حال شوم و وی قوم اردو از روی تجربه و راه تکرشان

والله
 حرمه بنی شایان و الانبیاء هم ترا
 مقول سائر از انکه بنی جبرئیل گویند که بنی جبرئیل

گوید که مشاهده قتل این شخص نمودید که خواستید همین زمان او را
زنده کردیم گویند خواجه ایم جمال ابن عبد الله را بخواند و بر دایمی
انکه عصا بر روی او فرو برد و آنگاه از بحر ظاهر او جان نماند که
او را زنده کرد اندی بعد از آن احمد بن عبد الله گوید که ای فاجر ایسم این
مقدار دهمست ای که خدای ما را اولی و آخرت بر جسم و عرض نیست چگونه
عجین تر نشیند و خود را بدین بیت گریه و صورت ناز بسیار خلق نماید
چون و کند و بیکانگی معبود مطلق و وحدانیت و دو بر حق اعتراف نماید آنگاه
جمال تعجب که بر روی ابن عبد الله بر دو جادوی بیدار و بختیافته
نماند که او را بار دیگر کشت بازنده کرد اندی و گوید ایمان از من گوید
الآن کفر تو بر من ظاهر تر و بعیرت من بر بطلان تو زیادت کشت
آنگاه دیگر بار خواهد که او را بقتل رساند نتواند و رازی این رقا
گوید مرا و از آن جوان که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
فرموده که با دجال در مقام جدال در آید و سخن او قبول نکند
این احمد بن عبد الله خواهد بود و در بعضی از شرح مصابیح آورده

که این

که این مرد مومن حضرت خواهد بود و علیه السلام القیس چون دجال
از کشتن آید مومن عاقل آید که باین روایت احمد بن عبد الله
المهدی است احمد بن عبد الله بگوید در آید مومنان را کمر او در دو
گوید بیا شد تا عهد بندهیم و با دجال حرب آغاز کنیم و احمد بن عبد
سیرا سالار لشکر خود کرد و اندوختن بخت هزار مخدرات را بخدینه
احمال نمایند حق تعالی آن راه دور و دراز را بران جماعت ضعیف
نزدیک گرداند و از وقت نماز شام تا وقت صبح بر سر بر و علی
الصباح بخدینه در آید آنگاه احمد بن عبد الله با دوازده هزار
مرد بیکانه از کوفه بیرون آید و با دجال جدال آغاز کنند و از غره
صباح تا ظهره رواج محاربت نمایند و هیچ فریق غالب نگردد
دجال روی بقوم آورد که بیایند تا بجانب مکه رویم و چون
از بجانب خاطر را فراغتی حاصل آید باز بدین خطم آجعت کنیم
بس دجال از آن موضع روی بکند و چون با دجال رسد قاطعاً
ان بقتل گردانند و با مردان دجال جدالی آغاز کنند و یکشنبه

روی بجانب او

روزی تمام باین مقام مقادرت نمایند و حال مکرر را بکنند
 و راه طور سیاحتی که در چون بان بقوه ایمان رسد آن کافر ملعون
 چیمه سکون زند که از اهل اسلام در آن بقعه و لذتیر مقام دارند
 جمع آیند و جدالی ننهند هر دو طرف را از بر و غایب سعادت
 و لغت روی نمایند چون شام شود و جالی غایب و خاتمه باز گردد
 انگاه غریبیت بیت المقدس کنند چون بدان بقعه رسد مسلمانان
 آن حوالی جمع آمده بدان ملعون در مقام مصاف قرار آیند چون
 بیکدیگر دست نمایند و حال از آن مصاف انظار نماید بعد از آن
 در حوالی افاق هر در پیش کرد و بحدت جبل روز تمام روی زمین
 را احاطه کند و درین فرصت قحطی عظیم شایع کرد و بمرتبگی که از
 طعام و غذا چون یکمخرج و کیمایستی بر صفا مانده پس در آن اوج
 ذراق علی الاطلاق جل و علا غرای مومنان از شیخ و تملیل خود
 تعیین فرمایند که کشتنی کی بر ایشان غالب گردد و کز خدای
 تعالی بر زبان رانند آتش خشن ایشان بشکین یا بد و چون

کیبیا

برنج

برنج کرسنه کی مرایشان را در یاد باز نشانی تکیه بگویند و جوع ایشان
 زایل گردد و **الفقه** چون و جالی ملعون پیشتر برنج سکون بگرد
 تا بحدی که جالبقا و جالبسا را مسلم خود کرده اند روی بخواب و پیش
 اردو گوید چون ما را مملکت تمامی روی زمین میسر شد اکنون غریبیت
 احتمالی آن چهار موضع یکجا که عبارت از مکه و مدینه و طور
 سینا و بیت المقدس است که حق تعالی از قدم شوم آن لعین
 محفوظ داشته باشند معروف داریم و آنها را نیز در تحت تصرف
 خود داریم پس لعین بالشکرسکین روی بدان کشور ارد چون
 به بیت المقدس رسد مومنان در آن موضع تجمع کردند و روی
 بحراب مناجات دارند و هلاک آن ملعون از صانع پاک بچون
 مسالت نمایند جمیع دعا جمل و علا دعای ایشان را مقرون با
 جابت گردانند تا روح الله عیسی بن مریم صلوات الله وسلامه علیه
 که بمیان انفس اسرار و شایع مطوس روح می یافت و بدان مرده
 زنده میشت از حیات اسمانی در قبه نورانی نزول ارد و ظلمت

ابا و عالم را بوجوه و مشور سازد و جهان آخره را به بیم
 حیات بخش خوش معطر گرداند و ذکر نزول الحقت علمی
 حده غریب بین خواهد شد انشاء الله تعالی **اما ذکر بعضی**
از فتنه او اضلال بجمال و ابتلائی بنده کان بان شوم بد
 فعال علیه العاین الله الملك المتعال بدانکه حق سبحانه
 و تعالی از برای بنده کان و امتحان مومنان چنین بلای عظیم
 که از زمان آدم تا باقر ارض عالم بوقوع نه پیوسته نفرستد
 ازین جمعه بود که حضرت رسول ماضی الله علیه و سلم مرآت را
 می گفت که من سیغام این قوم خود را از واقعه و جمال خبر کرد
 ده اند و انداز ایشان نموده جناح نوح علیه السلام انداز فر
 مود و قوم را خبر گردانید تا من شمار سخنی میگویم که هیچ
 سیغام مرآت خود را نگفت این مقدار بداند که و یا عور
 یعنی حق تعالی عور نیست و پوشیدنیست که این نوح تنیه
 بر تلبیس ان لعین و کمال اضلال دلالت قوی دارد و دین

شبه

شبه از فتنهای او یکجند بین سایریم انشاء الله تعالی تا کمال
 اضلال او و اظهار استغفار الی سبحانه و تعالی متبادره
 کنی و بحق تعالی بنده بری از سود قضای او و از جمله
 فتنهای او یک فتنه است که او را اطلاق شد و ضمیر بگذر بر آنچه
 شد و از امور غیبی خبر میدهد و ما فی الف خلق یکلیک معروض
 می دارد و ازین فتنه بدین هزار اضلال نماید **فتنه دیگر** از
 فتنهای او سحر است که گویند سحر ترین همه خلق است و از کمال
 سحر او خواهد بود که سالی را روزی خواهد نمود و شایع طبعی می
 گویند که جمال خندان از شبهات و تمویحات ظاهر گرداند که عقول
 را باب عقل را مصلوب گرداند **فتنه دیگر** از جمله فتنهای او
 سرعت میراوست چنانکه از حضرت صلی الله علیه و سلم سوال
 کردند فرمود که چون که با درایم اند میرج الری خواهد بود تا جهل
 روز تمامی ربع مسکون را میر کند و جا بجا و جا بجا را در
 احاطه دارد **فتنه دیگر** آنکه هر که با و ایمان ارد به خوف تر

او
ابری

بهر مند کردند تا آسمان را گوید ببار برای وی ببار و زمین
 برویان را گوید برای وی گیاه برویان و مواشی و سوا می متابعتش
 بلند گویان و کشتار و پستان و پیر نیان و پیر شیر و احوال منکران
 و معاندانش یعنی مومنان تنگدست و مبتلا بصدقه را ببار
 جرم بیشتر خلق با طاعت فرمان او کمیندند و عجوی باطلش
 را بپسندند **دیکر** آنکه بهر خرابه که رسد خطاب کند که ای خرابه
 هر کجی که مدفون داری پروان را بجز این خطاب کنجها از خرابه
 ظاهر گشته در دنبال او روان شود **دیکر** آنکه چندین هزار
 کس را بقتل رساند و باز زنده برانگیزند و حضرت رسالت فرمود
 صلی الله علیه و سلم سخت ترین فتنه وی آن باشد که اعرابی
 برایش او آید و حال کرد او را گوید که میخواهی که شتر از مرده و
 تلف شده تو از برای تو زنده کرده و انیم بشرطی که بر یوبیت
 مرده او من اعتراف نمائی گوید بلی میخواهم فی الحال شتر آن زنده و
 تند رست بخراب از آنکه بوده اند خوبتر در نظر او در ایام

بزرگتر

بزرگتر و شیر دار تر و بکری را بیدر و برادرش فوت شده
 باشند گوید اگر مرده کان ترا زنده کرد انیم بر یوبیت من آثار
 کنی گوید بلی و در یورای صورت بیدر و برادرش در نظر او
 مجسم گرداند **دیکر** آنکه با وی بهشت و دوزخ همراه بود
 بهر جای که وی بهشت و دوزخ است و دوزخ بر دست حب
 برد ای جایی بهشت و دوزخ آب و آتش آمده است فاما
 آنچه بنظر مردم بهشت یا آب نمایان دوزخ و آتش بهشت
 و آنکه دوزخ و آتش نمایان بهشت و آب خوشگوار است اللهم
 انما سالک الطیبات و ترک المنکرات و حب المساکین و ابی ان
 تغفر لنا خطایانا و ترحمنا و تب علینا و اواردت فتنه
 فتوفنا غیر مغفون اللهم انما نعوذ بک من عذاب النار
 و فتنه القبر و عذاب القبر و من شر فتنه الغنی و من شر
 فتنه الفقیر و من شر فتنه المسيح الدجال امین یا رب العالمین
علامت دیکر آنکه عیسی علیه السلام از آسمان نازل شد که

چون چو روستیلا بر کفر دجال کمال رسد قضا و الهی وحکم
 بادشاهی جل و علا نقاد یابد تا روح الله صلوات الله و سلامه
 علیهم اظلمات ظلم ان کافر لعین را از روی زمین بنور یقین متج
 گرداند و بنظر اتم عالم افلاک فرو شود تا گویند بهمان طهارت
 که از نسبت المقدس قدم بر افلاک نهاده بود بهمان طهارت
 نزول فرماید و حلد رنگین در بر وایتی یک حلد بوسیده
 و دیگری بر دوش انداخته دست راست بر جناح فرشته
 دست دیگر از هوج نور منبسط و مهر و راز آسمان نزول فرماید و
 مبط دی نزدیک مناره پنهانی باشد که در شرقی دمشق و
 قع است و گویند که چون هوج انحضرت از آسمان بیرون آید
 نور و ضیای ان مابین زمین و آسمان را منور گرداند و از مشرق
 تا مغرب خطایق از نزول ان حضرت واقف گشته تفرج روح الله
 علیه السلام نمایند و تمام خلایق ربع مسکون از اقطار و
 اکناف عالم مشاهده نزول انحضرت میکنند تا چون تریبی

اید

اید عالم بوجود انحضرت منور گردد و دو عالم جهان برواج
 فواحش ان روح و روان معطر شود و در زبان حال باین مقال
 گویند که رفت **یا رب** این بوی خوش از وضه جان
 بی آید یا ستمی است که گزین سوی همان بی آید چه سعادت
 که جان رخصت گشتن میکرد و چه غیرت که دل پانی زمان بی آید
 عجب این غلغل از جوق فلک منجز عجب این قهقه از جور
 جنان بی آید مرد و فرزه همه عشاق بگویند و دست که می
 ز فلک دست فشان بی آید بر میدم ازین عالم قحطی که در و
 از برای دوسه نان زخم سنان بی آید خوشتر از جان چه بود که
 بر و دباک مد از غم رفلتن چه خوری چون بهاران بی آید **در و**
 که عیب علیه السلام فرو داید از حسین مبارکش قطرات عرق متقا
 طر پند از نفس طیبه او را یکدگر شربند روح افزا فاما ای که کل
 خام بختام هر که رسد از اهل کفر بالغور میر و جان بقایض
 ارجح بسیار و جهان مومنان از ان نوش وادی ابدی بر

فرود ریزد و از نیب او چون موم فرو که از دود در سعد الساعده
میگوید که چون و حال از دوی زمین رخت با سفل السافلین
بر او پیچید که شد احمد بن عبد الله المهدی رضی الله عنه بیض
پیر از هر دیگانه از مدینه بیرون آید و از ملک و بیت المقدس و
بشتابند و بعد و عیسی روح الله علیه السلام حاضر آید و شمع در
خیل و حال خوابانند و بیک جمل جمله را بچین فرستادند غلف
شمع کردند و هر که از ایشان فرار نموده در هر زاویه که
متواری کرد و قادر بر کمال آن موضع را بسخن گفتن آرد تا
موشان از حال ایشان خبر دهد **القصة** تمامی لشکران را بفتح
قهر و مار از نهاد ایشان بر دارند و موشان را بچینی که ایشان را
بیمان من محبت الی دوی نماید سجده شکر بجا آرند و این است
را بر شیل محمدت بر زبان رانند که قطع دابر القوم الذین
ظلموا و الحمد لله رب العالمین **اما کار و نوات علی بن**
اسلام نقل است که چون کار جهان قوام گیر و دو حال عالم

لعین

نرخا

نرخا و غریب از عدل روح الله عیسی علیه السلام انتظار ببرد
و نرخ از آن و نعمت فراوان و موشان در ظل امن و امان
خرا مان و کار عالم بر طریقه اول که در زمان آدم علیه السلام
بوده بر آن قرار یابد **جهان** جهان شود از عدل او که تا
باز علاج ناخنه دیده حمام کنند بعد از آنکه عالم بعد و کما
اراسته و بخت و رخا بر کسیر و عیسی علیه السلام راه جازیش
گیر و هر کس حج اسلام بظهور آرد و فخره از ایل بیت و حلاله
نکاح خود در آرد و گویند آن جلیله حلیله و خیر محمد بن عبد الله
مهدیت رضی الله عنه و چهل سال در میان اصحاب بعد
و داد بگذرانند تا ما در آن عهد سال همچون ماه کوتاه و ماه همچون
بغته و بخته همچون روز زود و امضا پذیرد و در آشنای این
اوقات واقعه ظهور یا هیچ و ما هیچ پیش آید و ذکر واقعه
یا هیچ و ما هیچ نیز عن قرب مفصل مین خواهد شد انشاء الله
عالی انگاه که انقاس تعدد و بر آید و اجل محدود بر آید

گویند در مدینه بر پشت حجره مر سجد آورده باشد و دعوی
بر خاک پاک نهاده که روح از قالب روح الله قبض گردانند
خدا اجازت اجله نماید تا خردن ساعه و لا یتقدعون بس
چون مومنان روح الله را علیه السلام بران حجره یا بنده مرده
و قابض روح از قالبش برده از حیره او نعره و فریاد و جوی
و اوایله بطارم افلاک رسانند و قطرات خجرات از دیده
مخون فت و بر خاک نشانند و بعد از شرایط تجریم و تکفین نموده در جنب عمر
بن الخطاب رضی الله عنه قبری ترتیب کنند و لحده میسازند
و تریاک و قالب جلالک او را مدفون سازند کما اخبر النبی صلی الله
علیه وسلم عن وفاته و قال اذا ابط الله عز وجل عیسی علیه
صلوات الله علیه فیعیش فی بده الامه ما یعیش فی موت بده
یدفن فی الجیب قبر عمر فلولی لای بکر بحتران بین البتین رواه
ابو هریره و اورد بده الحدیث امام التعلی رحمه الله فی
العرائس و حکمت در نزول عیسی علیه السلام بر انجیل امام شعله

در عرائس

در عرائس فکر کرده است که چون عیسی علیه السلام از بنی آدم
و بیخ افریده از خاک در آسمان نمرود و تا نمرود بس چون عمر و
با خود ابر سیمه حق تعالی و بر زمین فرستاده تا هم در زمین و بر
مرک در یابد و حکمت های دیگر بیان کرده است بعضی از آن در
انیس الواعظین ایراد کرده ایم در اینجا جویند و می باید که
اعتقاد جهان کنی که عیسی علیه السلام در میان امت یکی از
متابعان پیغام بر یا خواهر بود و صلی الله علیه و سلم با حاد است
چیزی که نتوانش رسیده است درست شده است که بعد از حضرت پیغام
بر پیغام بر دیگر نخواهد بود و این لازم که عیسی علیه السلام در آن
وقت زبیر نهند بلکه مقتضای سنت و کتاب پیغام بر یا خواهر
بود و صلی الله علیه و سلم و علی جمیع الانبیاء والمرسلین
و کلام علامات نبیات خروج یاجوج و ماجوج است
بدانکه یاجوج و ماجوج فرزندان قوم بنی یافث بن نوح اند
علیه السلام چون هر یک از اولاد یافث زمین را گرفتند بجا

آید

مشغول شدند با جوج و با جوج که بر دینی بر این جویم و بر دینی
 خود ندانند **فشیخ بن یافت** اند با قصاصین مرقی رفته از
 و رای جلیل که حال یاسد سکندر ذوالقرنین علیه السلام
 آنجا واقع است اقامت نمودند و از نسل ایشان خلقی بسیار
 بوجود آمدند چنانکه عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہما گویند که بنی
 آدم ده جزو اند از آن جمله بنجر و با جوج و با جوج اند و یک جزو
 باقی اهل عالم و همچنین **در اخبار آمده است** که با جوج و با جوج دو
 گروهند که هر یک از ایشان به چهار صد فرقه منقسم میگردد و
 فرقه چهار صد برابر تمام امت محمد صلی اللہ علیہ وسلم و یک نفر
 از ایشان میرد تا هر نفر از اهل خود ندیند و تمامت ایشان
 منجم در نصف باشند اول جماعتی اند که هر یک از ایشان از صد
 بیت کز طول قامت بود و عرض کمتر و نصف دوم رهند
 بیت کز طول و صد و بیست کز عرض و نصف سوم طایفه
 باشند که طول و قصر آن فرق یک شتر تلجمل در آن کشند و

صنف

و صنف اخیر اکثرا کوشش گویند و گویند که کوششهای ایشان
 با قد ایشان برابر و در یکجا صفتی یک کوشش بکنند و دیگری
 بر خود پوشانند و بب بن میند گویند رضی اللہ عنہ که یک کوشش
 ایشان ظاهر و باطن بشمار دارد و در شالی بشمار و یک کوشش دیگر
 ظاهر و باطن موی دارد و خون موی که پیش از برودید در میان
 آن کوشش بشمار که بر خود پوشند و در تابستان کوشش موی ناک و
 این دو بجای پوشش ایشان و تابستان ایشان باشند و بقوت
 بمرتب باشند که خیل و کر که زبان ایشان معاومت نتواند کرد و
 گویند ضعیف ترین ایشان سنگ صد منی را بر انگشتان بر دارند
 چنانکه یک نمره وار و در افتد و از اجناس و جوشی و سیاه
 و خنار بر هر جم بدیشان باز خورد و از چنگ ایشان را نمیاید
 و گویند هر چه در عالم است هر که خویش ندانند مگر با جوج و با
 جوج که ایشان وقت موت خود را بداند و بب بن میند
 گویند که وقت موت خود را با آن شناسند که هزار برابر اند

که ام در وجود اید که بعد از اندازید رسند و در سوارکاری
آن زمان ما هرگز ندانند که وقت حرکت و چون اثر آن در ذات خود
مشاهده کنند مردان و زنان از یکدیگر جدا شوند و ساخته کی
مرک نمایند **نقل است** که اسکندر و القرنین علیه السلام با قضا
غایت زمین ترک رسید جماعتی از اهل صلاح نزد وی از باب بیخ
و مروج شکایت کردند که کردی اند بسیار شباهت ایشان به ما
و سباع زیادت است که با میان هر چه از حیوانات و در بیست
و هر چه از ادوات از و چند همه را بخورند و گیاههای حرام را
از تر خشک طعم می سازند و بر ادوات و حیوانات سوار میشوند و در
نشو و نما به مرتب اند که تمامی روی زمین را مثل کین احاطه
نمایند و عماره متوهمیم که از میان این کوه بیرون آیند و
متعرض خلافت شوند اکنون اگر خراجی ترتیب نماییم و مصالح
مهیاسازیم تا سدی میان ما و ایشان استوار سازیم و بر سر
ایشان را از ما باز داری اظهار رحمتی و شفقتی باین قبیله نمود

بایستی

باشی اسکندر و جواب ایشان گفت که آنچه حق تعالی بمن کرم
فرموده از قوت و شوکت و استعداد و برتر است از خراجی که
شما بمن و بید شما عین مقدار کنید که آلات و ادوات و
مردم و انا که در عمل دنیا صاحب و قنوق باشند جمع کنید نگاه
از این و مس و روی و سرب آنچه از معادن توانید تحصیل
نمایند نگاه فرمود که سینه الجبلین را که بر دوش می بردند
بود در طول و نیاه فرسنگ در عرض خاک و سنگ آن بر دوش
باب رسانیدند و از آنجا بسنگهای بزرگ و این و مس گذاشته
سپاس آن را بر روی زمین مقابل کردند نگاه از این مقطع
که زیر الجبلین عبارت از آنست و از مقطعات مس و روی و
سرب بر مثال آغشت بر زیر یکدیگر چیدند و کور را بر منافذ آن
مرت ساخته آتش در میدند تا مجموع آلات سرب یکدیگر گذاشته
یکپاره گشت و بدین دستور عمل نموده تا سر کوه مقابل کردند نگاه
نوبت دیگر مس و روی با هم ضم کرده و گذاشته بر روی آن

در نقبهها و سوراخها که به جای مانده بود فرو ریختند تا شکام
تمام یافت و چنین گویند که طولی صد و پنجاه فرسنگ
و عرض دیوارش پنجاه میل و ارتفاعش دویست و شصت و شش
و چون این عمارت با تمام پیوسته و القریب حضرت خدا
را بر توفیق این خیر سجد و شکر بجا آورد و قوم خطاب کرده
گفت هذا رحمة من ربی فاذا اجاز و عدد ری جمله دکان
و عدد ری حقا **کیفیت** **بر دله** **اینان** چنین آورده
که ایشان را چهار پادشاه است یکی را نام طولانی و دوم را نام
طاری و سوم را اسم السجج و چهارم را نام ساق و حساب
اخراب ایشان را بر علام الغیوب احاطه نتواند کرد و چنان
میگویند که ایشان دو کوه بلند هر کوهی چهار صد هزار بار است
که هیچ امت هیچ وجه با امت دیگر شایسته ندارند و بعضی
یات چهار صد فرسند هر فرسند بر این نامی است نموده
صلی الله علیه و سلم حاصل چهار دفعه باشند که در عقب یکدیگر

آیند

آیند تحت طولانی بود که بالشر کران و سیاه بیکران
آید هر چند که بر اشجار انهار و فواکه باشد و در انهار آب خوشگوار
است و در انجورند انگاه از عقب اوطارون فرو آید با طبع
و عسکر با نگوهر هر چه در این نبات و ریاحین باشد و در بحر
اب تلخ و شور بود و در انجورند انگاه اشج بر اثر ایشان بنشیند
هر چه در دشت و کوه و صحرا خشک باشد و در معاک آب
کنده و لوی ناک و بکلیت در کشند چنانچه در غرضه علم گیاه و سیاه
نماند انگاه ساقه بر پشت ایشان مبارک نماید با جنود و اعدا
و حیوان را بحد و دهنده و چون کرک شکم گرسنه هر چه در نیایا
خلای مانده باشد بیاشامند و هر چه از خشک و تر در افاق
برایند و در ادره کلو خیرند **انقلاب** که حضرت عیسی علیه
باجع از موقیان با امر الهی میل و علامت کوه طور متخص شوند و در میان
ایشان تحولات بر تیره رسد که رکاو و نر و ایشان بهر شدت
متعال خلا امر و نر و ما چون روح الله عیسی علیه السلام باشد و ما
مروفا را گویند که

در نیایا

یا کلا در

با اصحاب از خط جوی و بلا شکر است حضرت عیسی علیه
السلام دست بدعا بردارد و از جناب حق تعالی دفع
این بلا مسألت نماید تیر دعا بر دق اجابت رسیده حق تعالی
در آن عمر و اندوه فرج کرامت فرماید و آن جناب باشد که
چون تمامی روی زمین را فرو گیرند در همه عالم یک گز مانند مگر که
یکی از ایشان در آنجا باشد بعد از آن با خود گویند که چون ما را
ملک زمین مسلم گشت بگوئیم تا مملکت آسمان نیز بر ما گردد و آنجا
جبل حمر که گوه بیت المقدس است تیر بار کمان نموده بجانب
حصین آسمانی و خصایصین نورانی اندازند و گویند که هر شب در
این فن مهارت ورزیده باشد که تیر ایشان بجانب آسمان صمد
فرسنگ راه ارتفاع پذیرد و آنگاه ملک الملک جل و علا فرمان
فرماید ملائکه را که تیرهای ایشان را بخون طیو خضاب داده
بر سر ایشان فرود آرند بعد از آنکه جفا و بی حیای ایشان بفر
علیا رسد قادر بر کمال و قاهر ذوالجلال که مقرر که انرا عرت

زمین

گوید

گوید بر ایشان مسلط گرداند و هر یکی از ایشان کلاه و از کلاه
خوردند و در گوش و بینی و دامن ایشان در زدند و هر چه در
شکم از امعاء و احشاء همه را بخوردند و از راه اسفل بیرون آیند
و همه ایشان بیک شب فرو میرند و هیچ شبهه بالبدین نورستی در
معتد آورده است که حق تعالی طاعون را بر ایشان فرستد تا بر
کردن و زیر بغل ایشان بر آید و در یک ساعت همه را بیکای فرموند
در روایت دیگر است که چون ظلم ایشان بقایات رسد و جور
ایشان بر نهایت انجامد مومنان بخیل و سداش و جان و ضلعه
کن فکان صلی الله علیه و سلم آیند و خاک پاک مرقدیموش را
بحضرت اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین شفعی آرند ندای از
روضه مطهره بر آید که مقرر رسد که این اعدا را بر شما وستی بخوابد بود
آنگاه ملک قیوم تعالی شان را آن قوم را بان جانور میوه
جناب خود کورشد بیک شب همه را هلاک گرداند علی الصبح
حضرت روح الله عیسی علیه السلام با اصحاب از قلعه خیال بفراف

من يقول لا اله الا الله **علامت دیگر** از علامات قیامت
 برآمدن آفتاب است از مغرب و این آیتی است از آیات عظیمه
 و علامتیت از علامات و اله بیدار قیامت و کیفیت این
 واقع جهان باشد که در حدیث وارد است سید ابن عباس
 رضی الله عنه فرمود که ای محمد بن ابی بکر ای ابو سحاح فعلی مذکور است که
 پس از خورشید در غرب آسمان نیلگون شود و خورشید در میان کرد
 ملائکه ملکوت ماه و آفتاب را بر داشته در یک عرض می مانند
 تا آفتاب و ماه معبود مطلق را سجود می آید و در آفتاب
 از جناب قدس استیذان نموده علی الصبح از مطلع شرقی
 طلوع میکند تا بان وقت که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته
 باشد و این آن وقتی باشد که معاصی در میان خلایق شایع
 گردد و دام معروفی و نهی منکر تجلی یابد و فحش فاش شود
 و در میان خلق شغفت نمایند چون آفتاب در مقام معلوم
 خورشید در آن شب معنود عرض سجود کرده استیذان نماید

جواب

جواب مخاطب نکرد و آفتاب را در زیر عرض شکوه دارند تا ماه
 نیز با آفتاب در آن مقام ملاقی گردد و هر دو سجود و عبادت
 نمایند مگر مشرکون دانند که چشم انتظار بر بگذرد و بحری دارند
آیت از آنکه یکی که دل مابین یافست زین دراز که بشمای انتظار
 منت و در آن روز کار متعهدان شب زنده دار قلیلی باشند و بیدار
 کنند روزی که در گویند که مگر در او را تخفیف واقع نشده بود
 آیند و در آسمان تامل نمایند که کواکب را بحمل معنود چه میدند
 بپند فاما شرح پیدا شود باز در خواب روند و بعد از آن بیدار
 گشته بنهار او را و بیدارند چون او را تمام رسانند بیرون
 آیند همچنان شب تاریک بحال خود و کواکب و افلاک در سحر
 ایشان زیادت کرد و گوشه مکر در سبکی واقع بوده و باران در
 خفتی رفته بار در خواب روند کثرت سوم بیدار گردند و باران را
 بر طریقه هر شب بتقدیم رسانند و تخفیف افلاک و نیز کواکب نمایند
 کواکب را بمقام اول شب پسندید و بیت و بیت بر ایشان مستولی

نماز

کرد و دعا خواند و خواب غفلت ازین پهلوی بدانی پهلوی منتقل
می کردند چون واقفان این امتداد مشاهده نمایند دانند که این
آن شب موعود است که از وی هر سان می نودند اندر چون مدت
بر شبانه روز تمام بگذرد خبر علی یغمان ملک جلیل جل و علا افتاد
و ماه را از حلیله نور عاری ساخته از مغرب طالع کرد و انداختاب
بافتاب و ماه سیاه بر مثال و کماوی باشد با یکدیگر صاف
می نمایند **فلاک قول تعالی** و جمع الشمس القمر چون این امر غریب
نقب العین خلایق کرد و شور و شغب نعره یارب در اقطار و
اکتاف عالم استعلا یابد و از مهابت و دہشت از خود خواب
اصحاب مردم باز بردارند و از آن از فرزندان و اہل و دوستان
از یکدیگر غافل گردند و بنال و زاری و دعا مبادرت جویند از آن
روز گریه و زاری فایده نرساند چون افتاب و ماه بمیان
آسمان رسید خبر علی علیہ السلام یغمان الی جل و علا در کس و قرون
افتاب و ماه را گرفته بجانب مغرب فرو و از دفا ماران نشنا

جستہا

جستہا که از برای غروب متعین بود و زیار و بلکہ از باب
التوبہ بیرون بر و بعد از آنکه افتاب و ماه را از آن دوری و نتر
ان در را و یک فرار کنند چنانکہ در نزد حکما فی در آن نمائند و ایمان
کافران و یک بر شرف قبول موصول نکرد و دیگر کسی پیش از آن ایمان
و سلام موصوف بوده شد **و دعا الی الخ** چون حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وسلم تعیین فرمود کہ خبر علی علیہ السلام افتاب و
را از باب التوبہ بچنین سیاه بیرون برد الی کعب رضی اللہ عنہ
گفت یا رسول اللہ بعد از آن حال ماه و افتاب بر چه منوال قرار
گیرد و مردم در دنیا چه نوع معاملہ کنند فرمود کہ ای الی افتاب
و ماه را کسوت ضیا و نور در پوشانند و طلوع و غروب ایشان
بر و تیر و ماتقدم مقرر کرد و بعد از آن باز مردم با مورد نیویہ
مشغول گردند چنانکہ صویرها را جاری گردانند و در خستہا
نشانند و بنا با بشیادند اما اگر مردی را در اول طلوع افتاب
از مغرب از اسب گریه متولد شود هنوز یک سواری نرسیده باشد

و معروف

که ساعت قایم کرد و در ادراست نفع صورت **علامت دیگر**
 از علامت قیامت خروج دابة الارض است اما بیان قصه وکی
 جنات که حق تعالی در آخر الزمان از برای امتیاز مومنان از
 کافران جانوری از زمین بیرون آورد که در اینست حضرت باشد
 از صفات غریبه اول قدوی بعضی روایت طول شفت کند
 آمده و بر وایتی آنکه سروی بابر بر آید بود و پاهای در زمین و
 بر وایت دیگر آنکه سروی به کمان رسد و پایی وی بر زمین و ابو
 هریره گوید رضی الله عنه مرد را و شاخ بود و ما بین قرنین
 او یک فرسنگ مسافت باشد **دوم کیفیت** خلقت وی این
 می گوید که بر عضوی او مشابه جسد جانوری باشد مثلاً سر وی
 بر مثال سر کاه باشد و اما روی او چون روی آدمی بغایت باهنا
 و نورانی چشم او چون چشم خنزیر و گوش او چون گوش و شاخ
 او چون شاخ گوزن و گردن او چون گردن بز و سینه او چون
 سینه خنزیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تنی کاه او چون تن کاه

مات

صل

بهر

نم. ۱۰۰

بقدر قوایم او چون قوایم بعیر و دم او چون دم خوک و سر
 مفصل از مفصل دی دوازده کمر بلند و تن او مشابه تن
 طیور اما بعلت جود کوه را سنج سیوم **کیفیت** خروج وی امیر
 المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود که سه روز مفصل از زمین بیرون
 می آید و مردم می نگرند هنوز نشت او پیش بیرون نیاید و **روایتی**
 است که سروی بیرون آید و باقی اعضا وی چهار روز دیگر
 تا بهشت روز تمام وی از زمین بیرون آید **بهارم** خروج
 وی دیگر که آورده است که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 پرسیدند که دابة الارض از کدام موضع بیرون فرمودند از **بهارم**
 مساجد اردوی حرمت نزد خدای تعالی و آن مسجد حرام است و
بروایتی آنکه از کوه صفا بیرون آید و بقولی از احصا که دای
 در مکه در کثافت و در زخمی که آورده است که سه بار بیرون خواهد
 آمد **خروج** از وقعات غریبه که از وی صد و شصت یافت یکی آنکه
 بزبانی عربی با مردم حکایت کند چنانکه بمومنان خطاب کند که

یا مومن و بکاران گوید یا کافر یا مومن از کافران ممتاز گردد
در روایت که چون او را بپند نهادند از مبادرت نمایند **ششم**
 آنکه چون بیرون آید و عصای حضرت کلیم الد موسی علیه الصلوة
 والسلام در یکدم و خام سلیمان علیه السلام در دست و دیگر که
 او را در باطن نور و فاق بود آنکه شریف بروی او نهد از برکت
 آن و فاق جهره او با آنرا خام منور گردد و هرگز او را باطن
 و در نفاق باشد عصا بروی زمین از ظلمت آن نفاق ضلالت
 او از ضرب آن عصا سیاه شود بعد از آن از مردم بمجلس اسلام
 او بخوانند الا آنکه سفید روی را بهشتی گویند و سیاه روی را دوزخی
 خوانند **هفتم** این که گویند رضی الله عنه که چون دابة الارض بیرون
 آید چهار بانگ کند یکی رو مغرب و دیگر رو مشرق و دیگری رو
 بشام و دیگری رو به یمن که آواز او را خافقین بشنوند یعنی آواز
 کرانه آسمان تا بان کرانه **ششم** در تفسیر کبر و کثافت آورد و است
 که بیرون آمدن دابة الارض در زمان عیسی علیه السلام باشد و آنکه

علامت

علامت دیگر از علامات قیامت و خازنهت **قال الله تعالی**
 یوم تاتی السعاب و یفغان مبین رومی که آسمان و دوی پدید آرد
 و مثل زکامی که کافران را بکشد و مومنان را بماند و درین دغان
 و در روایت است یکی آنکه ابن مسعود رضی الله عنه فرمود که
 این دغان در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم گذشت
 و آن قحطی بود که بر اهل مکه بجهت نفرین سید المرسلین صلی الله علیه
 و سلم احاطه نموده بود و بمرتب که هر در آنجا خوردند و از کوشش شک
 و استخوان آن طعم می ساختند و از عایت کمر سنگی از روی
 تابعتان آسمان در نظر ایشان بر مثال دو سیاه می نمود
و کذا قال حدنا قدوة المغرین و ذبده المذکرین علیه الرحمة
 و الغفران **در روایت** دوم آنکه امیر المومنین علی رضی الله عنه
 فرمود است که دغانی در عالم پدید آید که یکی از علامات قیامت
 باشد **علامت دیگر** از علامات قیامت بیرون آمدن آنجی
 از قعر عدن و سوق خلایق بحجر و گویند که این آشی باشد که

چون مردم را از مرقدای ایشان برانگیزانند این آتش سابق
ایشان باشد تا همه را بخت قیامت رساند و از ایشان اصلا
انفکاک بخوبید **الفقه** ان آتش که آخر اثر طست از قعر عدن پیدا
شود بعد از آنکه رتجر بر خیزد ان آتش بجای خود باشد و سابق
اهل شقاوت گردد و بد فرخ و بدید موضع از ایشان منفصل
نشود این بود علامت که ظاهر ائمهین ترتیب که مذکور شد ظهور
خواهد یسوست و بعد ازین دیگر بطرح صور تحقیق پذیرد که از جمله
مقامات قیامت خواهد بود و ان چنان باشد که در غیر نیز
آورده و **روایت** از ابو العالیه فرموده که گفت مردمان در
بازارها و خانهای خود از میده باشند که خدای عزوجل امر فرماید
مراسر اخیل را علیه السلام تا در صورت در و در و انرا انحضرت الفریح کینه
دمیدن گیر و چند سال بدمد که در ان سستی و انقطاع نفس نباشد
اول بار که خلق بشنوند میخروشند و در یکدیگر کوبند و از بیابا
و صحرا در شهرها و دیه بار و نند و شران و کاهان و کوهستان

در صحرا

در صحرا بگریزند و چون بانگ زیادت شود و جوشش صحرا در
میان مردم آیند و چون بانگ زیادت شود فسیح بخشش
اید و چون بیشتر شود آفتاب و ماه سیاه گردند و ستاره
کان فرو ریزند و در باها در هم روند و بر زمین بر خیزد و
خلق این به بینند **کشمس علامت** دیگر در قیامت باشد آنکه
بعضی از علمای دین فرموده اند قدس الله ارواحهم که مثال
اثر اطساعت که بر ولا پیدا شود بر مثال امارات مرکب که
یکان یکان بر بنیاد متعاقب ظاهر میشود تا وی توبه کرده است
مرکب حاصل کند و حق وصیت بجای آورد و تخمین اثر اطساعت
یکی بعد از دیگری ظاهر میشود تا زنده کافی مستعد مرکب گردد و
یقین اهل ایمان مستعد لقای حق گردند و امید ازین جهان
فانی منقطع گردانند و یقین اهل ایمان با خیرت از دیات
پذیرد و انچه رسول ماضی الله علیه و سلم وعده فرموده است متکرران
بعثت و نشور میان به بینند و بختهای هو الزم والله یکم من
المزمع

ما یشاود و بفعل ما میرید و المجهود قد بخطی و قد نصیب اجتهاد
 کننده گاهی خطا میکند و گاهی صواب و خطای او را صواب
 می دهند و رسل البریه افضل من رسل الملائکه و رسل بنی فاضل
 تر است از رسل ملائکه یعنی پیغامبران ما از جبرئیل و میکائیل
 و اسرافیل و غیران فاضلترند که ایشان رسل ملک اند و رسل
 الملائکه افضل من عامه البریه و رسل ملائکه که مذکور شد فاضل
 ترند از عامه البریه که غیر انبیاء باشند یعنی اولیا و عامه البریه افضل
 من عامه الملائکه و عامه البریه که اولیا باشند فاضلترند از عامه
 ملائکه اما عامه که غیر اولیا باشند ملائکه از ایشان افضلند و دلیل
 برین آنست که حق تعالی فرموده و علم ادم الاسماء و الاله و ان
 الله اصطفی ادم و نوحا و الی ابراهیم و یسرا و یسریه و انست که انما
 است بهت بر آنکه انبیاء علیهم السلام چنانکه از ملائکه افضلند
 از جمله برتر نیز فاضلترند و هیچ یک از اولیا و صدیقان بر وجه
 ایشان نرسند چنانکه مرتبه ایشان بلند باشد چنانچه منقولست

ک

که سلطان العارفین بابزید بسطامی قدس سره فرموده که اگر
 نه آیات الانبیاء و اذنی مراتب الصدیقین اعلی مراتب الشهداء
 و اذنی مراتب الشهداء اعلی مراتب الصالحین و انما منقولست
 که بعضی از اولیا و الله فرموده اند که ولایت از نبوت فاضلتر
 است بر آنست که نبی را در جهه است یکی جهه ولایت که باطن نبوت
 و دیگری جهه نبوت که ظاهر ولایت است و نبی جهه ولایت از
 حق تعالی عطا و فیض میگرداند و از راه نبوت که ظاهر ولایت است
 بخلق میرساند و شک نیست که روی که حق تعالی بپنداشد از شرف
 و افضل از روی خود بود که در خلق باشد پس مراد وی آنست
 که جهه ولایت نبی از جهه نبوت وی افضل است نه آنکه ولایت
 ولی تابع افضل است و نبوت نبی متبوع و از اینجا لازم می آید
 قاهر انرا توهم می شود که ولی افضل باشد از نبی زیرا که نبی را
 جهه ولایت حاصل است بر وجه اتم از ولایت ولی و مرتبه نبوت
 بران زیادت است و اگر مجموع جهتین ولایت و نبوت را نام

اول احوال الصدیقین و شیخ عطار رحمت
 او را است المصلحین اعلی مراتب الانبیاء

نمذاهرت که بان معنی نبوت افضل خواهد بود از ولایت
و نزاع راجع باصطلاح و آنچه خواهد بود علی حکیم ترمذی و شیخ سعدی
حموی قدس سرهما فرموده اند که نهایت الانبیاء فی التشریع
بدایته الاولیاء فی الطریقه زیرا که چون شرایع انبیاء در آخر کار
ایشان بکمال میرسد چنانکه پیغامبر ما صلی الله علیه و سلم فرموده
که اکملت لکم دینکم و انتم علیکم نعمی و رضیت لکم الاسلام دنیا
الایه و ولی تأدیر شریعت بکمال کس در قدم در ولایت نتواند
نهاد پس آنچه نبی را در آخر کار در شرایع باشد ولی را در ابتدا و
کار باشد اگر کسی بان احکام که در مکه نازل شد بهت سلوک
کند و بآنچه در مدینه فرو داد عده است التفات ننماید بولایت
نرسد و اگر انکار کند کافر شود پس بدایت و ولایت است که آن
شرایع را که نهایت کار نبی است قبول کند و متابعت نماید تا
بسعادت دارین فایز گردد و آیات درین باب بسیار است و
ایراد آن آیات درین کتاب شوار بعضی از آن و کتاب اربعین

المطبعة

المسلمين انيسوا واعطينوا وانيسوا العابدون ايراد کرده ايم
النجباء از صوبيد که اين جا زياده برين احتمالي ندارد و الحمد لله
علي الاتمام والصلوة علي سيدنا ونبينا محمد واله و آحبابه

اجمعين الى يوم القيام وعلى الواصحاب

مهاجرات الظلام ومغائبات الكرام

تمت هذه النسخة الترتيبية المجلد

المباركة على يد الضعيف

النجيف الراجي الى رحمة الله

الملك البار اقل العباد

سید محمد ابن حسین

بای معناری

لعن

کمال

مرکز

5.

...

...

100

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
عنه و سلم هر که روز جمعه این دعا بخواند باز در عمر خود
یکبار غمگونی یا که هزار بار کرده باشد و هزار بار خدا
در یافت باشد و هزار ختم قرآن کرده باشد و هزار سجده
کرده باشد و راه فدای دعا هزار بار هزار بار بگویند
نیت یا نه و هزار نیت از او کرده باشد و هزار دینار
در راه خدا بدهد هر که در دنیا و فانی باشد غیر
یا جای غم و در آن نیت اگر شکر را بگوید
نمود با الله دعای هر روز از این است

سبحانه

سبحانه سبحان الله

بسم الله قال الحمد لله بسم الله و
الشكر لله بسم الله و الحمد لله
الله بسم الله و الحمد لله بسم الله
قد رتب الله بسم الله و الحمد لله
بسم الله و الحمد لله بسم الله و الحمد لله
حمدان الله بسم الله و الحمد لله بسم الله
والقبح لله بسم الله و الحمد لله بسم الله
بسم الله و الحمد لله بسم الله و الحمد لله
لكبرياء و الحمد لله بسم الله و الحمد لله

بسم الله الرحمن الرحيم

بِسْمِ اللَّهِ وَالْقَوْلُ وَاللَّهُ بِاسْمِهِ وَالنَّ
بِسْمِ اللَّهِ وَالْقَوْلُ وَاللَّهُ بِاسْمِهِ
أَمِنْ اللَّهِ بِاسْمِ اللَّهِ وَلَا هَوْلَ وَ
قُوَّةُ الْآبَاءِ اللَّهِ الْقَلْبُ الْعَظِيمُ وَ
بِرَحْمَتِهِ يَا رَحْمَنُ احْسِنْ

هر که بعد از هر غار رفت یا رانی کلمه
سخن خواند نجات یافت هزار ساله

باید کلمه الله

الله



